



کتابخانه
موزه و مرکز اسناد
آرشیو

۲۷



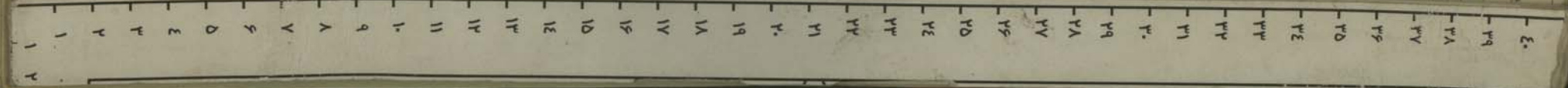
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
مؤسسه ۱۳۰۲

اسم کتاب: فیه و نهو ان
مؤلف:

موضوع: تالیف ترجمه و تفسیر بر علماء و ارباب

شماره دفتر: ۴۷۴ ۳۳۱۹

کتابخانه



۲۹
۲۸
۲۷
۲۶
۲۵
۲۴
۲۳
۲۲
۲۱
۲۰
۱۹
۱۸
۱۷
۱۶
۱۵
۱۴
۱۳
۱۲
۱۱
۱۰
۹
۸
۷
۶
۵
۴
۳
۲
۱
۱ ۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
مؤسسه ۱۳۰۲
اسم کتاب: فقه و تفسیر
مؤلف: محمد باقر
موضوع: تالیف ترجمه و تفسیر
شماره دفتر: ۲۳۰۹ ۴۷۴

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	۲
۷۱۶	

علیه صلوات الله اعلیٰ و از کما نادانان

الله شرف قدما و فضله
جزی بذاک لانی لوحه استلم

روان محمد بن سعید مصری بصری از این دو شعر شاد

فوالدی تم معناه و صورت
ثم صطفاه حبیباً باری الشتم

منزه عن شریکات فی محاسبه
فجوهر الحسن فیه غیر منقسم

ای فخر عرب دو کون پیرایت
افلاک یکی پست ترین پایت

گر شخص تو را یار نیفتد عجب
تو نوری و آفتاب خود سایه

ثم تفضلوه و تلام علی اهل بیته و اهل بیت و حبه و قصبان شجره و مخلوق من طیبته لایسا

ابن عمه و خلیفه و وزیر و زوج ابنته و کاشف کبریه امیر المؤمنین خاتم الوصیین علی

ابی طالب و اولاده الطاهرین لانه لم یصومین لطهرین و علی اصحابه و نصاره الذین صعدوا

معراج الحق و یقین و جاد و ابا نفسم فی سبیل الدین و بعد چنین گوید بنده نکارنده

که چون کتاب مطالب نامه و انواران که از آثار جدید و آثار شاه شهید است و کتابی است پس

حق و سزاوار بود که بر وسیله و تدبیر با مساعدت تقدیر زان رشته و نوشته بدست آید و متذکر

گردد و امید است از تأییدات حضرت سبحانی و مین لطاف و مراحم سلطانی یعنی ظل الله فی الارضین

قهرمان الما و الطین مشید ارکان دین مروج شریعت سیده المرسلین متساو عدل و داد و ماحی آثار

ظلم



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی خلق الانسان علی سبیل ان الله یضئ من الانسان و صیرها کانتفا لاسرا

الضلیم و متفاحا کل غوامض الالفاظ و لیسیر و ترجمان لما تخفی الصدور و منصفاً عن غراب الاو

حد و متافحاً ذات واجب الوجودی است که برای اظهار قدرت بخش مثبت اشیا را از کم عدم

بهر صمد وجود آورده و بایجاد لفظ کن ممکنات را از عالم غیب بفضله شود کاشید و برای شایسته

و دلیل الوهیت خویش بیولای اشیا را کسوت صورت تجسید و حقایق مختلفه را با کمال تکامل

ساخته و وجود انسان که پست و ع نفس با طقه بود بمقادیر و لغت که زمانی آدم و فضله

علی کثیر من خلقاً تفضیلاً مرتبی بر سایر مخلوقات کرامت فرمود و تبارک الله احسن الخالقین

و تبارک الله احسن الخالقین و تبارک الله احسن الخالقین و تبارک الله احسن الخالقین

و تبارک الله احسن الخالقین و تبارک الله احسن الخالقین و تبارک الله احسن الخالقین

علیه

ظلم و فساد سلطان ابن السلطان الخاقان ابن الخاقان ابو انصروا
 مظفر الدین شاه قاجار باند امده عیسه و اید جبده که این مقصود بزرگ و منظور ترک است خستامیزد
 ورجار و اثن چنان است که حضرت باری جلت عظمتش معظّم و خواجه مفتوح و دستور اشرف
 اکرم حضرت میرزا علی صفر خان تا یک عظم را از آفت عین الکمال محفوظ و اقباش را از وصیت

زوالِ مضمون فہرست

أَتَرْغَبُ أَنْ تَكُونَ جُزْءًا صَغِيرًا
فِيهِ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ

که الحق وزیری کامل و یازد و صاحبی کافی و عاقل است و خداوند یل ثایه بحری کردن بری جهان منی
و عالمی در عالمی و بستی در بستی تبیین فرموده

ليس من الله متنبك
آن يجمع العالم في الواحد

خداوند این ملک و ملت را بوجو دنیا بر این سلطان عادل سختی و این پستور کامل نفی منصور و
 مبار و چه قدر گفته ابی اهلاد و صف علم انندی مصداق حال این خواجه محرم است

باسمى عنه لما شئت تسئله
بلى هو الرجل العاوى من العاة

ووجهه لرأيت الناس في جبل
والله بهر في ساعته والأرض في دأ

و چون مجدات کتبی که از این کتاب مطاب پرداخته و مدون شده و در کتاب او کتب کتب
باقی مانند او بر نفعیه و نسخه انداخته و در غرض این مکتوب و دستور و درست و نظیر بود و لهذا این جلد به

طبع آراستہ میکرو و از اقدام و استقامت جناب جلالتہ ابجل اکرم محمد بہتہ خان اعتمادی لہندہ
وزیر نظامت و مالیات کہ خدایش پایندہ و چون محفلش تابندہ دارد و شکر سابعہ بجدی و منہ
و جہدی وافی بدست آورد و مانند الیوم از اساس این تالیف اسباب این ترصیف بخراین بندہ نگارند
عیاش ادیب شریف برابر درو حانی و شفیق جانی جناب تاج الادب سراج الہند عمدہ افضل شمس علیا
باقی خاندہ و لا املک الا نفسی و اخی و ما نا الا ذرئۃ من ذکاء و لوانتی صفت الکتاب و افضل خاندہ

امید است که با قوت بضاعت و حضور استطاعت و با کمک ترن قیام قلبیه غلبه فکریه از عده این خدمت برآیم و چون به هنگام ترقیب این مقدمه جناب مغربی اید بزیارت بیت الله شرف شده اند این بنده نگارنده بعنوان نیابت و بدلیت لکن غلط این چند سطر دیباچه را انگاشت و بآفتاب از چهره مقصود و حجاب از جمال مطلوب برداشت تا معلوم شود که این چه کتاب بیانی و موقوفه کدام و بسوی کی این

مربع وایاب است ثم التمام علی المثلث الراسخین و الماضین و العابرین

الى يوم الدين ان الله الموفق والمعين

وَأَنَّهُ خِيَرَةُ النَّاصِرِينَ

تفضل یعنی از جهاد امور که بر بزرادیس قری و دالت میکند خبریت که امام قبل عطاء اخطب خوارزم بن خرداو دوقت شیخ
ابوالفدا محمد بن علی مدخل غروب بقیریز سر از قرای عراق بسند خود از اسید بن عمرو دات کرد و گفت اویس
قرنی چون داخل شب میکردید چادری میکرد و سه پادایش بدان می پوشید و افزونی آنرا تصدق میکرد و گفت
بخوارکی خویش می گزید و بقدر قوتش جدا می نمود و فرونی آن را نیز تصدق میکرد و گفت بار خدا اما بر کس که چنین
و یا کم کند داخل این شب شده است نزدش هیچ خصیتی نیست

وغير در ايصاح گفته و مايله على كثره عبادته ما اجرني به مولاي ايضا بهذا الاسناد الى محمد بن منصور بن عبد الله بن ابي زياد وناشياد صاحب بن سليمان بن ابراهيم بن عيسى السكري قال قال ابو اليسر القرني لا عيلة في الارض كما تبده الله لك في استساخا ان اذا استقبل الليل قال يا نفس اليلة القيام فيصف فتمت حتى يصبح ثم استقبل اليلة الثانية فيقول يا نفس اليلة الركوع فلما زال الكأخي يصبح ثم استقبل اليلة الثالثة فيقول يا نفس اليلة السجود فلما يزال ما بعد احدى يصبح

میفرمود از جمله اموری که بکثرت عبادت و بسیاری پرش او پس قنی دلالت میکند خبریت که بم مولای من اخطب خوانند
بن خبر داد و بهین سنده از محمد بن منصور روایت کرد و گفت ^{بسم الله} عجب الله این را زیاد بدو واسطه از ابراهیم بن علی سسکری
حدیث کرده و گفت که او پس گفت حق تعالی را در زمین چنان پرستم که در فشان در آسمان پس میکش میرسد او پس
با خویشین خلاص میکرد و میگفت ای نفس اشب به شب بیا ام است پس هر دو قدم شرفش می بر یک صف بود و صبح
طلوع می نمود و چون شب دیگر میرسد باز با خویشین خطاب میکرد و میگفت ای نفس اشب به شب بیا ام است لایزال
تا شش صیفت را کین منی بود تا صبح طلوع می نمود و چون شب سوم داخل می شد بم بنفس خود میگفت که اشب به
تسبح و دست پس تا دمیدن صبح می بر حالت سجده می نمود

و نیز در ایضاح گفته و اما قول واحد جناسی الدنیا قد اخبرنی مولای الصدر السعید الشیخ صدر الصدر ابو
الموید موفق بن احمد الکی اجازة اما شیخ ابوالنعم محمد بن علی الفرسی المدلل اما الشریف ابو عبد الله محمد بن علی بن
عبد الله العلوی بحسینی نا علی بن الفضل الدجانی اما محمد بن زید الرطاب قال قال ابراهیم بن محمد الشافعی و سمعنا اهل
البصرة اتفقوا و اما زید کرمن ابی هریره ان الدنیا مثل علی صورة طائر فالبصرة و مصر جناتان فاذا خربا وقع الاثم الخ
یعنی و راکند جویری در صفت بصره گفته است که یکی از دو بال نیا اشارت بآنچه مولای من صدر السعید شریف
خوازم اجازة فرما بسند خویش از ابراهیم بن محمد ثقی خرد او گفت که ابراهیم گفته است اهل بصره را شنیدیم که خرمی
گفته بآنچه از ابو هریره متقول میافند که دنیا بصورت مرغی تشبیه شده است پس ملک مصر و خطه بصره فبصره و دو بال
آن مرغ است بر آنوقت این دو کشور خراب شود و نیا چنانچه سید خاندن مرغی بر دو بال پرواز تواند

五

و نیز از این صاحب گفت
قد خدا صد را در انتخاب خودم موافق بنام محمد المکی ثم انوار منی قال خبرنی سید
الامام المرتضی ابو الفضل الجعفی فی کتابه اتی من مدینه التری خوا الله عن خیر اخبارنا سیده ابوالحسن علی بن ابی طالب
الجعفی اشبانی تقراتی علیه اخبارنی شیخ العالم ابو نجم محمد بن عبد الوهاب ابن صبی السمار الرازی اخبارنا شیخ اصنام
ابوسعید محمد بن احمد بن محسن النیسابوری اخبارنا محمد بن علی بن جعفر الاویس بقراتی علیه حدثنی المعاصرین ذکر ما رووه
عن محمد بن احمد بن ابی اسلمج عن الحسن بن محمد بن برهم عن یوسف بن موسی القطان عن جریر عن لیث عن مجاهد عن ابن عباس
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لو ان التریاض اقامت و البحر دوا و الجن حساب و الناس کتاب ما احصوا
فضائل علی بن ابی طالب یعنی صدرا الاند اخبر به فرزند بسند خود از ابن عباس روایت کرده گفت که ابن عباس
گفت رسول خدا فرمود که اگر باغهای جهان همه خانه شود و دریا سیاهی چریان حساب کرد و آدمیان نگارنده فضایل
علی را شمارند

و نیز در ایضاح گفته
 اخبرنی مولا ای الصدر عن مخبر خوارزم انه قال فی قولهم فی استیسی صلی الله علیه و آله وسلم عن قبل و قال یومنون قولهم قبل
 کذا و قال فلا یکنذا

یعنی اخطب خوارزم از علما و مشرعی مدخر داد که گفت منی بشکده رسول صلی الله علیه و آله از قیل و قال نمی نمود است
که یکی گویند چنین گفته شده است و یا همان چنان گفت پس لفظ قیل و قال در قول آنحضرت محلی را بعد ضعیف است
و نیز در انضمام گفته

انجمنی مولای القدر علامه قال قال فخر خازم ضرب المزامیر مثلاً محسن صوت داود و علاءه نغمه
 منی مولای من صدر علامه گفت که فخر خازم جارا گفته که در فرامیر داد برای سبکونی آواز و شیرینی آهنگ
 و خوشی ترانه داود نامهارا مثل زده اند

و نیز در ایضاح گفته
سمت مولای الصدر الکبیر العلاء بقول سمت فقر خوارم بقول لما کان یسید ولد فیما رسول الله ارجس یوان گری
فقط مندر ادرم عشره مرتبه و نعمت نازد نارس و غایت بحمد ساوّه

یعنی اخطب خواندم را شنیدم که گفتی منم بخوانم عطار را شنیدم که گفتی منم بخوانم
در آن ولادت یافت بنده ایوان کسری پادشاه عجم با کفایت و دود و چهارده کسکه از آن در افاقه دو تن کسکه پارس
خداوندش کرده و در ماه سواد زم زم فرو رفت

و نیز در اصلاح گفته

(۱۰) در بهترین قسم آن که قرن نبوت است با تقوی نقد نموده و علم شیعیان آنوقت پس مذموم و بهترین مذموم از بدو بود

و نیز در جامع مساند گفته

و قد ذکر خطیب خطبا خوارزم صدرا الامیر ابوالموید موفق بن احمد المکی فی مناقب ابی حنیفه رضی الله عنه سبهار و کلام من شیخ السیلم فی الافاق و اظهار الارضین من روادعنه رضی الله عنه

ینی خطب خوارزم در کتاب مناقب امام عظیم به قصد کسی که شیوخ اسلام و ائمه مسلمین را شمار داده است که بعد از امام عظیم مذکور اند و اینست ثابت کرده اند و نیز ابوالموید در جامع مساند گفته

والله اعلم بالصواب من مناقب ابی حنیفه و خصایق ائمه ائمه ائمه الف من شیخ السیلم و التابعین و من بعده ای ابی حنیفه فالدلیل علیه ما اخبرنا جماعه من ثقات المشایخ عن الصدرا العلاء خطیب خطبا خوارزم صدرا الامیر ابوالموید موفق بن احمد المکی عن ابی فضل عسبر بن الامام ابی الحسن علی الرضوی عن والده رحمه الله انه قال ائت منازعین اصحاب الامام العظیم ابی حنیفه و اصحاب الامام العظیم الشافعی ففضل کل طایفه صاحباً یتمی و اما نوع ششم از مناقب فضایی که ابو حنیفه بدانها از دیگر ائمه مذموم و ممتاز است آنکه وی در خدمت چهار هزار دانشمند و اصحاب کلمه کرده و صحبت ائمه بزرگان اسلام در ریافت و در سایرین از ائمه مذموم و بهترین ثبوت بزرگ پیدائی شود و دلیل این دعوی ما به الاستیاضه خبری است که جماعت از ثقات روایت از خطب خوارزم نقل نموده اند که گفت ابو حنیفه عسبر رضی الله عنه از پدرش امام ابو الحسن علی الرضوی روایت کرده است که گفت در میان اصحاب ابو حنیفه و اصحاب شافعی نزاع افتاد که آیا از این دو امام کدام در فضیلت فروتر است پس هر طرف میخواستی خود را شرف داد و فضل بخشید و دعوی بر جان و تقدم نمود تا اخذ دلیل

و نیز خوارزمی در جامع مساند گفته

القول یسجد من مناقب ابی حنیفه انی تقر به ان الله تعالی له من الاصحاب الم یتمی لاحد من بعده و الله علیه ما ذکره صدرا الامیر ابوالموید موفق بن احمد المکی قال خبرنی الامام العلاء مکن الاسلام ابو الفضل عبد الرحمن بن میرویه قال اما قاضی القضاة ابو بکر عقیق بن داود الیائی فی ترجیح مذموب ابی حنیفه رضی الله عنه علی سایر ائمه فی تمام حویل صحیح الی ان قال ابو امام الامیر سراج الله فی سبیل السابغی فی مدون علم الله علیه ثم اورد الله تعالی بالتوفیق و العبد فجمع لومن الاصحاب و الله عظمته تعالی لئله الله الم یجمع فی صحر من الاعصار فی الاقطار

ینی نوع پنجم از فضایل ابو حنیفه و مزایای محقر او آنست که از اصحاب میره آن مذموم و بهترین برای امام عظیم است اقدام بر آنی که بعد از ائمه مذموم و بهترین دلیل بر خاصه و بیستین دعوی خیریت که خطب خوارزم را در آن

ابن میرویه از قاضی القضاة ابو بکر عقیق بن داود یمنی نقل نموده و گفته است آن انوار یکاز در مقام ترجیح مذموب ابو بسیار مذموب خطبا و دراز و تنزیم و دراز جو فسر مود که بو حنیفه میوای میوایان و چراغ امتیاز آخر زمان است بخش و بیش او در حق امتیاز و حرم بزرگ و در فرام آورده و بدین وجه کردن علم شریعت بر جود پیش و از بهر اینست پس خدای تعالی او را توفیق و عصمت یاری کرد و برای او علامید و اصحاب تبیه فرام آورده و در کتب عصر از اعصار در یک از ویار و اظهار انقدر جسد نموده است تا آنکه او تعالی و تقدس بود و ایشان این است هر چه را محفوظ داشته و از انقراض و زوال مصون فرموده باشد

و نیز خوارزمی در جامع مساند گفته

الماب الاول فی ذکر شی من فضائل ائمه تقر به ان الله تعالی له من الفضائل کما یخصی لا تعدوا تحسب و لا یکن ان تنقصی لکن من فضائل خاصه انی تقر به ان الله تعالی له من بعده فیما یکن احصاء و لا یکن فی النوع عشرة الاول فی الاخبار و الاثر المودع فی مدون من بعده الثاني فی انه ولد فی زمان القضاة و ائمه الی شهد مع رسول الله صلی الله علیه و سلم و من بعده

ینی باب نخستین از ابواب کتاب جامع مساند در ذکر شایسته های ابو حنیفه که متفرد است به ارباب و در آنجا با جماع علماء عظام پس توفیق یازد تعالی میگوید که مقتبای فضیلت های امام عظیم مثل یک یابان است که در شماره پایان نمیرسد ولی مناقب مزایای خاصه او را که اجماعاً در سایرین نبوده میستوان در ده نوع شمار داد یکی در احادیث و اخباری که در حق او مروی و ما ثور است و دیگر در اینکه امام عظیم در عهد صحابه کرام و بعد از مبارکه در اول خدا در آن موجود بوده است و مود کرده و در آن سایر ائمه مذموم و

و در بیان نوع اول گفته

اما الاول فقد اخبرنی الصدرا الکبیر شرف الدین احمد بن مؤید بن موفق بن احمد المکی الی ان قال انما اخبرنی بعد نقل حده اخبار موضوعه و روایات مصنوعه و قد انبأ فی القدر الکبیر شرف الدین احمد بن مؤید بن موفق بن احمد المکی انما اخبرنی عن جده صدرا الامیر ابوالموید موفق بن احمد المکی عن عبد الحمید بن عبد البر ائمتی عن الامام محمد بن اسحاق الترمذی انما اخبرنی عن ابی الفتح محمد بن الحسن الناصبی عن الزاهد ابی محمد الحسن بن علی بن محمد بن اسحاق عبد الحمید بن محمد الکلبی عن ابی اسامه عن ابی القاسم یونس بن الطاهر البصری عن ابی النضر احمد بن الحسن الادب عن ابی سید احمد بن محمد بن محمد بن محمد بن یزید عن سید بن شمس عن حماد بن رحیل عن نافع عن ابن عسبر رضی الله عنه تبارک و تعالی و قد سئل قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من بعدی رجل یرفع ابی حنیفه یحیی الله شیعی علی مدینه یعنی و اما اخبار و احادیث در مدح امام عظیم پس حمید سید خطب خوارزم روایت آورده و من مود کرده و در آنجا در کتب و روایت کرده حدیث آورده

بسیار که است و افادات آورد و مردم از وجود او سودا بردند و از وی اخذ حدیث و علم کردند و آن را بشو بزرگوار بزرگوار
 نمود و هم قوی بود و هم در همین شهر تفسیر کرد و در قاهره و دمشق و بلادین و سمرقانت و مرویات و مؤلفاتش
 حدیث نمود و روایت فرمود و از حدیث از وی استماع آن احادیث و تصانیف کرد و از اینک جمعی از آن مستفید گردید
 حیات دارند شیخ ما این حجره جمیع شیخ خویش علامه فاسی را ذکر کرده و گفته است که تقی الدین فاسی چند حدیث بر ما
 خود بر ما می شنود و است نمود و اولاد را اجازه روایت در نصرت نقل حدیث داد و چون در گذشت در جای خود مانده می
 نگذاشت و شیخ ما این حجره و غیره احدی از تصنیفات تقی الدین را تقریرش نوشته و تقی الدین خود ثبت کردی استناد
 این حجره و تقدیم او بر جمیع علما و وقت حتی استناد ایشان حضرت شیخ اقبال بن الدین عسکری اقرار میکرد و ادعا
 میآورد چنانکه این معنی در کتاب جواهر ثبت آمده است و جمال الدین بن موسی معجم شیخ برای علامه فاسی تحفه
 نموده و ترجمه کرده و لی قبل از تقریرش و احوال فاتی یافت و معجم مذکور تمام ما مد تقی الدین را در حدیث تاریخ و سیر
 دستی دراز و حافظه کثرت و دود باخبار و آثار نقل و نقلش که مسئله اعتقاد و استقام نمود و معاد آن شهر شریف را
 احیا کرد و مواضع و مطالب مجهولش معلوم ساخت و آثار و مذاایس تجدید نموده ایمان را برایش ارجاع کرد پس این
 غایت و بذل اهتمام در جهات و غایت بن نبیره تاریخ شد جامع موسوم به کتاب شفاء العوام باخبار البطل المحرم در
 مجلد و شش را لیه در این تاریخ جمیع مطاوی کتاب ابو الولید محمد بن عبد الله انزلی را درج کرده و از ما بعد عبد انزلی
 بلکه متروکات و مساقطات او را نیز اضافه کرده است و رک نموده و این کتاب جاف را انعام فاضل خود بنفع چند بار تصفا
 کرده و بسم در موضع که مبارک و عسوان فرمود کتاب القدا الثمین فی تاریخ البلد الاچین و در چهار مجلد پرداخت
 و در این کتاب جماعتی از احکام که و اولیان و خاصیان و خطیبان و پیشوایان و مؤلفان و کوهی از احادیث و روایات
 و متون طنین و مد فوین از یکجا و یک یک در آن خط مقدمه و یا محتات و منضحات آن صاحب فکر و خرد و با اثری جمیل استند
 ترجمه نموده است و شرح احوال نوشته و اسامی را بجزوف معجم مرتب ساخته و آنکه خود آن تاریخ مفصل را مختصر نموده و در
 سیر استنباط تاریخ شیخ شمس الدین محمد بن احمد و سببی در کتاب عقید این نقطه تذیل بر کتابش و کتابی دیگر در اجزای است
 که بیشتر بسواد آمده است و در انکار و دعوات و مناسک حج بنیامام محمد بن ادریس شافعی امام مالک بن انس فرام
 ساخت و محبات همچنان کمال الدین و میر را مختصر ساخت و شیخ اجازه اخبار اربعین مستبانات و فدرست و قدرت را
 که برود و از تصانیف می بسیار استخراج نمود و همچنین برای شیخ و غیرین جمعی از اساتیدش را جمع بر کتابش و اینها
 ایشان بر بسم تخریج بر آورد

و جمال الدین عبد الرحمن بن ابی مکر اسیر علی در طبقات انصاف گفته

افاسی الحافظ تقی الدین محمد بن احمد بن علی بن عبد الرحمن الشریف الکی ابو الطیب و لدسته خمس و سبعین و سیما و جاز

ابو بکر بن احمد الحب و ابی عسیم بن التلا و در حل و بیع و خسیج و از وی استخبر بن الدین العراقي باقره الحدیث و در سقی
 و صف کتبنا تاریخ که و لی قصار الما لکته بهامات فی شوال سته اتمین و شین و ثمانه قال ابن عسبه و انکف
 فی انجاز شد و شیخ قلی الدین نهر وانی
 و شیخ قلی الدین نهر وانی که مناقب و فضائل زابره او از ریخته الالبان خاجی و خلاصه الاثر جمعی ظاهر است در کتاب علامه
 با علامه بیت الله بحکم که گفته عقیقه آن در خندانه حرم که را و الله شریعاً و عیدم و یک نوحه آن پیش قبر هم را حل
 حاضر است گفته

اعلم ان من برکت اهل علم بقدر ان قل الرأی من نقل عن فدا اعتماد علی و کتف نقل
 و لا بد ان يكون رجال اسند موثوق بهم و الا فلا اعتبار لکتاب التروایه و اقدم توری که بگویم الامام ابو الولید محمد بن عبده
 الازرقی ثم الامام ابو عبده الله محمد بن اسحاق بن القباس الفاسی الکی ثم قاضی القضاة سید تقی الدین محمد بن محمد
 علی الحسینی الفاسی ثم الکی ثم الحافظ نجم الدین عسبر بن محمد بن محمد الفاسی الکی ثم والده شیخ غفر الله عن عبد الغزیز بن
 عسبر بن محمد بن الاخیر من ادو کناه و لنا عنه روایه و اما الاولون فخذ کرسندنا الیه بعد علی نقلاً عنهم فانما اول الکتب
 الازرقی فروینا مؤلفاته عن جماعه اهل العلم و اخبار علماء کبار منهم و الی المرحوم مولانا علاء الدین احمد بن محمد بن قاضی بن
 بهار الدین بن یعقوب الخفنی قادری شمس فانی التروانی ثم الکی رحمه الله تعالی و لیس بعد قاضی خان هذا صاحب
 الفتاوی المشهور من علماء هذا الجبل و غیر ذلک من علماء نروان رحمهم الله قال اخبرنی بها القرائن شریف بن فهد اعی و والده فدا
 نجم الدین عسبر بن محمد بن شیخ قاضی القضاة سید تقی الدین محمد بن احمد بن علی الفاسی المؤرخ الح

میکوید از بزرگت علوم فقهیه و فیه این نعمت آنت که گوینده و صاحبش ثبت داده شود و نیز علم که در میان نقل نمایند و
 روایت کنند و هشندی متصل گوینده و صاحب آن بوده باشد که بر آن نقل و روایت نیست و هم باید روایت نقل
 که در میان واقع گردیده اند رجال موثوق بهم باشند و کزنه اعتباری بآن نقل و روایت نیست پس باید من هم در این کتاب
 تاریخی که برای که معظی سپرد از موقوفین و روایات و مقولات خود رسند و فوشتن بسیار مورخین که که لا بد از آنها حکایت
 و روایت خواهم کرد و باز نمایم پس میگویم که قدترین توفیق من این خطه نظام ابو الولید انزلی است کلام امام ابو عبده الله
 فاسی و پس قاضی القضاة سید تقی الدین فاسی صاحب عقد شین و پس حافظ نجم الدین عسبر بن فهد علوی و بعد از وی
 پرورش غزالدین عبد الغزیز بن عسبر بن فهد و این عبد الغزیز بن فهد را از توفیق من که من خود جمیعش ادراک نموده و از دست
 اخذ روایت کرده ام و خند خویش بلا واسطه با وی متصل ساخته ام اما سایر مورخین و اسطه در میانست اما ابو الولید در
 پس مؤلفات او را بواسطه جماعتی از اصحاب و یگان و بزرگان و اشوران و این میگویم از آنجه است و الله و رحمهم مولانا علامه
 احمد بن محمد بن قاضی بن بهار الدین خفنی قادری نهر وانی نقل کرد و این قاضی خان سیای بزرگوار را غیر قاضی خان شهر صاحب

قادی قاضی فانی است که از مشایخ علمای مذہب حنفیان سیباسبه والدمین توفقات ازرقی را روایت میکند بفرمان
عزالدین عبدالعزیز از پدرش ابن محمد بزرگوار استادش قاضی القضاة سید تقی الدین علامه فاسی واصل
کی ابوالمؤثر عزم معظم صاحب عقدین که خطب خوارزم را در کتاب مطاب بوجه مذکور ساخته است
و تاج الدین دکان کی فنی در کتاب المصطلح گفته

تواریخ که المشرقة قاضی القضاة المحافض تقی الدین محمد بن احمد بن علی حسینی الفاسی المکی المالکی منہاشا اعزام
باجار البلد المحرم و مختصراً بتبصرة القدر الثمین فی تاریخ البلد الامین مختصراً بالثقة و غیر ما اجتره باعن شیخ احمد المکی
میکوید قاضی القضاة حافظ تقی الدین شریف فاسی کی منزل مالکی مذہب چند تاریخ برای که مشرف بر دشته
است از جمله علماء الغرام سیباسبه و آن را بابت بار خود اختصار کرده و دیگر عقدین سیباسبه و آن را سه دوره
مختصر ساخته و غیر این و از ده تاریخ که از توفقات علامه شریف فاسی محمد رحسن عجمی بواسطه شیخ احمد عجمی سید
خویش روایت کرده و خبر داد و نقل نموده

و تاج و ثناء و وصف و اطرای سید شهاب الدین احمد خطب خوارزم را پس در کتاب ترویج الدلائل علی ترجیح نقل
گفته

و لم یزل اصحاب العلم و العرفان لا یبرحون عن نقل مولانا فی القرون الاعصار و ادب ابائهم و الا یقانون بوجوه
بفضل مصافاته فی البلدان و الامصار و یجرون تبحره بالمدائح و المناقب ثرا و ثقا و شیره ان الی ما لدن المدائح
و المراتب اغانی و لائلاف و مصاکلا نام و النام و العالم و القمام و البحر الفاضل الرکی المحافض الخطیب و النافذ
ضیاء الدین موقوف بن احمد المکی فانه اندرج فی سلک ما دخی ب نظام فخر و اندرج فی فکات ما صحیح بصمام غریب فکال
فیه و ثرا لدر من فیه اندال و سید و فقا

کا نظریوم صیال و اناب جبار الله امن الله و سید
بدم الکایه فح فی الکتاب لاسیف الازد و الفار و لای

الاعلی لا یزیم الا خراب

میفرماید اصحاب انش و شناسائی در زمانهای گذشته بچوق از سایه مولات و دوستی حضرت سید الانصاف و کرم
امیر المؤمنین سلام الله علیه خوشتر و دور نبوده است و از باب تعاقب اهل قیام بپوسته بغزو فی اخلاصندی در
کاهش اجبار میگردد و علی الزوس آن بزرگوار را بدایع و مناقب ثرا و ثقا و شیره ان الی ما لدن المدائح
مکثرین و غیرهم نفس نامین مجامع و مراتب او را ظاهر و شری ساخته اند از همه جماعت است که توفیق شریف و
فضایل امیر المؤمنین برآینده و در جرحی پرستی و انشمنی خود را آشکار نموده مانده خطیب مانده بحسب موقوف بن احمد

کی است که خود را در ملک تحت کمران و تحت میرایان بخت توفیق یافته و توفیق داشته و توفیق داشته و توفیق داشته و توفیق داشته
ساخته و در جرحه صیده سازان را بدیچ پروازانش که در غنیه نجات نشسته اند بحسب غایت و جفا و طوبی اهل گردیده است
که گفته و لای او دان ریخته اسد الدلایح یعنی امیر المؤمنین علی شیره خدا و شیره وزیر و شیره در در جنگ اعدا
و سکنه محروم از شرف و کمال است و ده شمس در روزی که تیغ میدرخد و در زیرش خمهای و ایران کاه کاه
و اهرار داشتند از آسمان در رسیدگیست شمیری مکر و افکار مرد و کهن و جوان مردی مکر علی دشمن شکن
از اخبارت واضح است که خطب خوارزم از اصحاب علم و عرفان و ارباب حق و ایمانست که انصار تحفین جناب
امیر المؤمنین علیه السلام مدایح و مناقب ثرا و ثقا میکنند و با شارسوی مدایح و مراتب حضرت ارقام ناف
خصام و ضم این جامع نام میبمانند و خطب امام بهام و عالم تمام و جبر فاضل مکی و حافظ خطیب و نافذ
و نظام خود در ملک ما وین جناب امیر المؤمنین مندرج شده و بصمام غزم خود در فکات ما صمیمین حضرت مندرج کرده
و کفین اشارت شاعر در معرجه حضرت ثرا و از زبان خود فرموده و سید شهاب الدین احمد و ترویج الدلائل
ترجم الفضائل گفته

عن ابی سید رضی الله عنه قال ذکر رسول الله صلی الله علیه و آله و بارک و سلم علی رضوان الله تعالی علیه ما یقین من بعد
مکی و قال اسکنک بنی قریب و صبی لا و عوت الله تعالی ان تعضی قال صلی الله علیه و آله و بارک و سلم علی قریب
ان ادعوا الله لاجل مؤهل قال یا رسول الله علی ما اقبل القوم قال صلی الله علیه و آله و بارک و سلم علی الاحداث فی
الدین و عن ابی سید رضی الله تعالی عنه عن کرم الله تعالی وجهه قال عذاتی رسول الله صلی الله علیه و آله و بارک و سلم
ان اقبل الناکثین و الناصین و المارقین فقیل یا امیر المؤمنین من الناکثون قال کرم الله تعالی و جدا الناکثون اهل
الجل و الناصون اهل الشم و المارقون انحرار و اما الناصیاتی و قال و اما الامام المطلق و ایه و در آیه و کرم

مروید و خطیب خوارزم الموقی ابوالموداد ام القدر جمال العلم با ثور ساند ما و مشهور ساند ما
میفرماید از ابو سعید خدری روایت است که گفت رسول خدا احوال ینده علی را آنچه بعد از وفات پیغمبر او را اندر
خواب گذشت خود برای علی بیان فرمود علی بگریست و عرض داشت که یا رسول الله تو را بچی خوش و ندی
و یاری سوگند میدهم که خدا را بخوانی تا مرا امیر اند و من بزرگوارم بستم پیغمبر فرمود علی از من در میخواهی تا خدا را
رای اقبل مضروب و مکی هجوم بخوام پس علی گفت یا بر سر چه امر با جماعت جنگ بکنم فرمود بر سر دعوت در دین
حدث و انصاف و غیر دین و هم از ابو سعید خدری رضی الله عنه از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت گفت
فرموده بامین برسیل عزم فرمود که با پیمان شکنان و بیداد کاران و از نشانه بد رفتاران قتل با بخت
تشد که امر الله

و نظم و ترتیب تراجم احوال فقها برانده از کسانیکه خود اندان قوی بوده اند و یاد مکنی از خطبه اسلامی که گوشت شریفه
نموده اند از آغاز صدر اسلام و عهد حضرت رسول علیه الصلوة و السلام تا مشایخ این عصر و رؤسایین عهد بروجیک
قصا کرده اند و قوی اوده اند و افاده فسر نموده اند و استفاده و استفاده نموده اند و بهر دوری از او را و طبقه
از طبقات و مصطفی بن عبد الله قطظنی در کشف الظنون ذکر این پنج نموده

کتاب الاعلام الاخير من فقهاء نهب النعمان المختار لکولی محسود بن سیدان الکفوی المتوفی المتوفی سنة ستین
و ثمان مئید المتوفی بن محمد المکی خلیف خوارزم استاد الامام ناصر بن عبد السید صاحب
المغرب ابو المود مولده فی حدود سنة اربع و ثمانین و اربع مائة کان ابو یافا فاضلا منقادا لآداب و الادب حدیث
نجم الدین عسکر النغزی عن صدر الاسلام ابی العیسی البرزدری عن یوسف استیاری عن الحاکم النوفدی عن ابی جعفر
العندی وافی عن ابی بکر الاشعث عن ابی بکر الاسکاف عن ابی سیدان بوزجانی عن محمد بن ابی خنیفه و اخذ علم الفقه
عن الرقشیری و اخذ عنه الفقه و اهریة ناصر بن عبد السید صاحب المغرب است سنة ثمان و تسین و ثمان

متنی جرات صاحب کتاب موافق عبار سایر کانی است که در حق اخطب خوارزم گفته نوشته اند الا آنکه وی
رجال طریق اتصال سنده اخطب خوارزم گفته نوشته اند الا آنکه وی رجال طریق اتصال سنده اخطب خوارزم را
تا محمد بن یحسین که خلیف خاص و غلام دائم بحضور امام اعظم بوده است بریف نام برده و دیگران بمنقذ رکفته بوده اند
که اخطب خوارزم بواسطه عسکر نغزی مرویات محمد بن حسیب ثیبانی را که او بخنیفه داشته است و ابی میکند محمد
نازه که محمود بن سیدان عالم نشان است کتاب او را شایسته کتاب است و اند سینه جایجا در کتب خود نقل از آن بیان
ابو مهدی عیسی در کتاب مقالید الاسانید ترجمه زین الدین عراقی گفته

وقال الکفوی فی کتابه اجمع علی رئیس القرن الثامن و سس نفر و کل واحد منهم بفضل فاق فیة اقراءه فابن الحسن
کثرة التصانیف و الجید الکفوی بالله و الزین العراقي معلوم الحدیث اثنتی عشر مئة من جملة الفعاری بالاطلاق علی العلوم
الصغیرة و شرح عبادته بن عرفه فی فقه المالک و سائر العلوم قال عظیم الفعاری

یعنی کفوی که اخطب خوارزم را در کتاب ترجمه نموده است که بر سر قرن ششم هجری و سانی اتفاق افتاده که بر کمال
در یک جهت مخصوص از فضل و کمال بر سایرین از قبیل ان امثال فسنه و فی پیشی است از آنکه این سخن بکبر تصانیف
نماز و زود مجد الدین محمد بن یعقوب در علم لغت اختصاص داشت و زین الدین محمد فی معلوم حدیث شمس الدین محمد
فزاری در علوم عقلیه و شیخ ابن عوف در فقه مالک و غیره ان اگر خدایا جماعت در عصر واحد بمده رئیس و خداوند ان
صیت و اشتها بودند و هر کدام در فنی و صناعتی ایاز داشتند ولی ان کان لا بفضل ایشان شمس الدین فزاری
بود و تسنه ابو مهدی عیسی در مقالید الاسانید ترجمه فزاری گفته

وقال الکفوی فی کتابه کان من کبار علماء الشافعیة مع ذلک فاما جلیله فی اصول الخفیة و فی بطلان سترقه بوم الا شین
الشافعی و الثمین من محرم سنة اثنتین و تسین و سبعمائة و نقل الی سرخس و دفن بانی جادی الاولی من السنة و
علی صندوق قبره الایقیا الزوار و دروا و سئلوا علی روضه الجبر الامام الحق

میکوید محمود بن سیدان کفوی که اخطب خوارزم را بر وجه منقول ستوده بود در کتاب کتاب سعد الدین علامه فقهارا
ترجمه کرده است و گفته که وی اگرچه از کبار اصحاب فقه بود اما با وجود این خاصه در فن اصول خفیة اما بر کبار و از
و ان دانشمند کان در بیرون شهر سر قدرد و زو شنبه میت دوم از محرم سال مقصد و نود و دو و وفات آنجا از پیش
بر سر خس محل و نقل شد و در آنجا که مدفون گردید و دفن شد در ماه جادی الاولی از همان سال فوتش بود و بر صندوق
قبرش نوشته اند که الایها المخرج یعنی ای ایران این تربیت این عالم زیارت کند و بر روضه و انشور چوای حقیقت درو
فرستید و نیز ابو مهدی عیسی در کتاب مقالید الاسانید ترجمه طحاوی گفته

وقال الکفوی فی طبقات الخفیة کتاب احکام القرآن بزیه علی عشرین مجر و ک کتاب شکل الاثار و شرح الجامع الکبیر و
شرح الجامع الصغیر و کتاب الشروط الکبیر و اشهدا القصور و الاوسط و التجلات و الوصایا و الفرائض و تاریخ کبیر و
کتاب مناقب ابی خنیفه رحمه الله تعالی و النوادر الفقهیة و له النوادر و الحکایات و کتاب اختلاف الروایات علی مذهب
الکوفین

میکوید کفوی ترجمه احوال اخطب خوارزم در کتاب طبقات خفیة طحاوی را شرح احوال نوشته گفته است کتاب احکام
القرآن از تصانیف وی بر بیت خبر زیاد است و دیگر از تصانیف وی شکل الاثار و دو شرح کبیر و صغیر و جامع و سه
کتاب شروط و کتاب تجلات و وصایا و فرائض و کتاب تاریخ بزرگ کتاب مناقب ابو خنیفه و غیره
و غلام علی آزاد و ترجمه المرجان گفته

قال مولانا محسود بن سیدان الشهیر الکفوی فی کتابه التسمی کتاب الاعلام الاخير من فقهاء نهب النعمان المختار و وی
ان شیخ الامام العالم الربانی و العارف بالحکام و المعانی یحسن بن محمد بن حسن بن حیدر الفعاری کان من سبل
عرب و اخطب رضی الله عنه

میکوید مولانا محمود کفوی در کتاب کتابش گفته است که روایت شده که عالم ربانی حسن بن محمد صفانی از نزار ابن
اخطب است و شاه ولی الله در سلسله استبانی سلسله اولیاء الله گفته و بخند و ان بنین بمجه نموده و سکون جمیع نام من
است از توابع بخارا

بنا ابو المشور و کفوی در طبقات خفیة گفته است نعم النین البعید و سکون البعید و نعم الله الاله و قریه کبیرة علی
سته فرسخ من بخارا و اخطب در کتاب بیستان الحدیث ترجمه ابو جعفر احمد بن محمد بن سلسله طحاوی گفته و کفوی در طبقات

انچه نوشته است که کتاب احکام القرآن زیاده بر بیت جزو است و مولوی حیدر علی در ازاد الفین در ذکر علمای سنی
لاعن برینده گفته اند محمد بن سلیمان کوفی است که در کتاب اعلام الاخیار من قضاة مدین النعمان الخارجه ذکر کرده
این ابرار میفرماید

و اخیان من برینده بر علی شستار گفته و تواتره و ظاهر سمره علی ماعرف تفاصیل الخ اما نقل محمد یوسف کجی
از اخطب خوارزم پس در کتاب کفای الطالب گفته

اجزای المرقی ابو اخیان بن بکر که الکلبی فی مسجد بنی سید بنی المصلح عن المحافظ ابی العلاء الحسن بن احمد بن الحسن المهرانی عن
ابی الفتح عبد الواسع عن شریف ابی طالب الفضل بن محمد بن طاهر الجعفی فی داره باصبهان اجزای المحافظ ابو
احمد موسی بن مروین بن فوک اجزای احمد بن محمد بن اسمری حدیثا المذرحی ابی حدیثی عن محمد بن اسمری بن سعید بن
ابیه عن اسمعیل بن زیاد بسند از عن ابی اسیم بن مناجر حدیثی بنید بن شعیب الانصاری کاتب علی قال سمعت عیثا
یقول حدیثی رسول الله صلی الله علیه وسلم انما سمعه الی صدری فقال الی علی المسموع قول الله تعالی ان
الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه انت و شیعتک و موعده الی موعدهم الخ و فی ابواب الاله الحکماء
تدعون غر الخلق قلت بجزء ذکره المحافظ ابو الفیاض موقوف بن احمد بن المکی الخوارزمی فی مناقب علی ع

بنی شیخ ابو اخیان بن بکر مرقی بسند فخر بن ابی یزید بن شریح الانصاری کاتب امیر المومنین علی علیه السلام خبردا
که گفت علی علیه السلام را شنیدم که میگفت سوره اعراف حدیث کرده و من بخیرت را شنیدم خود گفته و اوده دوم و سه و
اعلی ایان شنیده این را که ان الذین امنوا الخ مراد از این ایمان آورده و کار نکو کنندگان که ایشان را حق
تعالی بترین آفرینش خوانده و بستی و دیده و و عده گاه من و شما عرض است و قبی که اعتبار برای حساب پانده شما
ای علی و شنید علی بن ابی طالب و نشان میانی دوست پانده اند خوانده می شود این اخطب خوارزم بدینگونه در کتاب مناقب
علی علیه السلام ذکر کرده است از این عبارت واضح است که کجی اخطب ابوصف حافظ می ستایه و صلات غنیمت
شان حافظ بر حارسین فن و دایه و رجال مخفی نیست کاسین و نیز محمد بن یوسف بن محمد کجی در کفای الطالب گفته
و بنده الاسناد عن ابن شاذان قال سمعت ابی محمد بن احمد الخدی من کتاب عن یحیی بن اسحاق عن محمد بن زکریا
عن جعفر بن محمد بن اسیم بن ابی عن علی بن ابی طالب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی
جعل لعلی علی فضائل لا تحصى کثره فمن ذکر فضیله من فضائله مترا بها غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر من ذنبه و کتب فضیله
من فضائله تزل الملائکة تستقر له باقی لکتابه رسم و من استمع فضیله من فضائله غفر الله له الذنوب الکلیه
بالاستماع و من نظر فی فضیله من فضائله غفر الله له الذنوب الکیه بالنظر ثم قال انظر ثم قال انظر فی عبادته و ذکره عباد
و لا یقبل الله ایمان عبدا الا بالایه و بسنده من اعداء قلت کتبتاه الامن حدیث ابن شاذان و اده المحافظ ابی

و تأیید الخوارزمی
میگوید فضل بن شاذان بسند خود از امیر المومنین علی سلام الله علیه وایت کرد که گفت سوره الحمد آفرمود حق تعالی
برای برادر علی فضائل فرار داده است که از بسیاری شماره بناید پس هر کس یکی از فضائل او را ذکر نماید بر چنانچه
خود بان فضیلت و حق علی اذعان داشته باشد از تعالی غفر کند تا ان گذشت و بنده او را یا مرد و هر
نویس تا آن خط باقی است فرشتگان برای نگارنده امرش بطلبند و هر که بشنود که نامی که با سنده نموده است
خدا پیش در گذرد و در آنکه خواند نامی که چشم کرده پوشیده کرد و آنرا فسرده بود بر روی علی کریمین پیش
خداست یا علی نمودن بنده حق تعالی است یا زو سبحانه یا مان پیچ بنده را منی پذیرد الا بنو لای علی و بنی
و عثمان بن این حدیث را ما نوشتم الا از نقل فضل بن شاذان حافظ جدانی این حدیث را روایت کرده است
و اخطب خوارزمی بر روی می نموده است

اما نقل محمد بن یوسف خوارزمی از اخطب خوارزم پس در کتاب نظم در اطمینان گفته
ان اخطب ضیاء الدین اخطب خوارزم الموفق بن احمد المکی

اسد الاله و سینه و قفاته کالظفر ورم صیانه و انساب
جار الفدا من السما و سینه ابدم الکماه و طبع فی الکتاب
لایسف الا ذو القهار و لا الاعلی تا زرم الا خراب

معنی این اشعار اخطب خوارزمی علیه الرحمه که علی امیر المومنین علی خدای را شریعت که در روز محشر شریعتی
چنانکه است فینه اش شباهه و ندان در روز که تیغ علی علیه السلام بی در زیرش خون بیان امر داشت خدا
از آسمان در رسید که شمشیری نیست الا ذو القهار ضم افق و جوان مردی فی الاعلی دشمن شکن
اما نقل محمد بن ابی اسیم بن علی الیمانی القضا فی اراخطب خوارزم پس در کتاب خود می فرمود می این اسم فی
الذنب عن سنده ابی القاسم که نسخه عقیده آن وقت رجوع از چ در حدیده فرمودم که گفته

و تولى الی الیراس دای رئیس حسین بن یزید بن مالک الکندی و دخل علی ابن زیاد و هو یقول
اذا رکان فی فسطح سببا اما قلت الملك المجبا
قلت خیر اناس ادا و لا تصدق فی القال

الفاقی فی الحدیث تغریظ بن اسید الدج و تلی الله بعدد تسبیح و ام عبد الله بن زیاد من نور العسل و بنی خبیب
فی الترحیم فاما الیراس فاما طارق بن المبارک فاجاب الی ذلک و قد و نادی فی الیراس و جمیع فی المسج کجا
و صعد المنبر و خط خطبه لا یحیی ذکرا ثم دعا عبید الله بن زیاد و جری بن قیس الجعفی فسلم الیراس حسین و زکریا

یعنی اغلب خوارم بسند خود از ابن عباس روایت کرده است لکن گفت چون پیغمبر خدا در میان یاران خویش بر یک
از مهاجرین انصار را یا یکدیگر برادر ساخت باین ابو بکر و عسدر و یابن عثمان و عبد الرحمن بن عوف و یابن طلحه
و زید و یابن ابوزر و مقداد و عده موافقت بر بست علی را با کسی برادر قسه زدند و علی از این بگذر از زده حاصله
شد و شمشک بپسرن آمد تا بجویند از زمین فرار رسیده و آنجا دست و آرنج خود را با شمش ساخت و سران نهاد
بخت و با خاک بر تن می میافشاند پیغمبر صلی الله علیه و آله بر آمد و او را بر آنصفت بیافت پس او را پایی جایون نزد و فرمود
بر خیز تا خانه هستی که مراد تو فلک نودن ابو تراب شدن آید از آنیکه یاران خود یکایک ما را برادر ساختم مگر
تو را خشم گرفتی آیا میخواهی که از من بفرزد بیرون زانوی بوده باشی چرا که بعد از من پیغمبری نیست تا هر کس که تو را دوست
دارد همانا منی و موسی او را فراموش و هر که ترا دشمن دارد دشمنش بر یک قبل را سلام خواهد ملک ساخت و نیزه را

ومن كتاب المناقب لابي المؤيد عن ابي بركة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ونحن جدوس ذات يوم وك
نفى بيده لا نزول يوم القيامة حتى يسأل الله تبارك وتعالى الرجل عن اربع عن عمره فيما افاد وعن جسده فيما
وعن اذ ما كسب وفيما افقه وعن جسده اهل البيت فقال له دع ما يبعك عنكم فضع يده على راسه على وهو جالس الى
جانبه وقال اي حبيبي هذا من بعدى

معنی اخطب خوارزم از ابو بزره روایت کرده است که گفت رسول خدا یک روز فرمود و ما شنبه بودیم که بخدا سوگند کردیم که قیامت هیچ قدمی از قدمی بر نیاید می نشیند مگر آنکه از تعالی مراد را از چهار راه باری می رسد نخست از عرش که در چهار راه نمود و دیگر از کلبه دش که در چهار چو شانه و دیگر از مالش از کجای دست او و در چهار مصرف بکار برد و دیگر از تحت پای ایت پس عسکرت ایشان و دست شایسته پیغمبر دست مبارک بر سر علی نهاد و او بر کتاف پیغمبر نشست و در فرمود نشان دو ستاری من این شخص است بعد از من

آشیل ابو الحسن علی بن عبداللہ التہامی الحنفی از اطلب خوارزم پس در جواہر النعمین اولاد از زندی نقل کرده کہ بعد از ذکر حدیث من گفت مولاء فضلی مولاء کفتم

قال لا انا الواحدى هذه الولاية التى استبها الله صلى الله عليه وآله وسلم مولى عنها يوم القيمة وروى فى قوله عليه
 وهو بهم انهم مسئولون اى من لاية على عا وابل البيت لان الله ارسله صلى الله عليه وآله وسلم ان يعرف الخلق
 لايالهم عن سلب الرسل اجمالا المودة فى القربى والمحق انهم ليسوا بآل الله وهم حق المودة حق المودة كما اوصاهما
 النبي صلى الله عليه وآله وسلم ام اضاغوا ولا يجلوا فيكون عليهم المطالبة والتعبد

یعنی امام واحدی گفته است این ولایت که رسوله آبرای علی ثابت کرده روز رستخیز مورد سؤال خواهد بود چه روایت

شده و تفسیر کردید و تقوی بسم الله که در اول ولایت علی اهل بیت است عظیم است سلام که ایشان مسئول از آن خواهند کرد و نیز اگر ایزد سبحان به پیغمبر خود در این حق آیت آسمانی مأمور فرموده است که مردم را بشناسد که وی در آراء و رسالت مردی نخواهد کرد و دست و موالات اقربا و اورا و منعی سؤال از موالات این است که پرسیده می شوند که آیا اولاد القریب و اهل بیت عظیم سلام را از خود کنش می آید ایشان بوده و رسول صلوات فرستاده است موالات از نزدیکان کند ایشان را رضایین و صلح گذاردند پس مطالبه حق و مواخذه اجمال برایشان است و خود سمع و بی بعد نقل نیست مقتضای آن گفته

وشبهه لذلك ما أخرجه أبو الموثب في كتاب المناقب فيما نقله أبو الحسن على اتفاقهم ثم الكشي في الفصول المعتبرة عن أبي زرقة
 رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ونحن جلوس ذات يوم والذي نفسي بيده فالتزول
 قدم من قدم يوم القيامة حتى يسأل الله تعالى الرجل عن أربع عن عمره فيما أفناه وعن جسده فيما أبلاه وعن ماله ما
 اكتسبه وفيما أنفق وعن حسناته اهل البيت قال لعمر رضي الله عنه يا بني الله ما آية بكرك فوضع يده على راسي على وجهه
 الى الجانب وقال آية حب هذا من بعدى اجمعين وهو في وجهه ورجاءه القدر كلفته

فی کتاب الالابن خالویه درواه ابو بکر بخوارزمی فی کتاب المناقب عن ابی حمزة رضی الله عنه قال طلع علینا
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ذات یوم متبعا ضاحکا مشرقا کدائرة الهیثم فقام الیه عبد الرحمن بن عوف
رضی الله عنه فقال یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ما هذا النور قال بشارة اتی من ابی فی اخی و ابن عقی و ابی
بان الله تعالی زوج علیا من فاطمة و امرضوان نازرا بنجان فترجحة طوبی فقلت قافا یعنی صکاکا بعد و محبی ال
اعلی السیة و انشأ تحتها ملائكة بالانور و دفع الی کل ملک صکاکا فاد استوت الیام باجماعنا و ات الملائکة فی الخلق
فلا یتقی حجب لایل البیت الا دفعت الیه صکافیة فکا که من اتارضا را بنی ابن عی و ابی فکا که قاف حال و بنا
من امی من انار اما نقل شهاب الدین احمد بن محمد البیهقی المکی را خطب خوارزم پس در کتاب صواعق محرکہ
اخرج ابو بکر بخوارزمی ان رضی الله علیه و آله وسلم خرج عیسم و وجهه مشرقا کدائرة اقر فکد عبد الرحمن بن عوف فقال
بشارة اتی من ابی فی اخی و ابن عقی و ابی بان الله زوج علیا من فاطمة و امرضوان خازن بنجان فترجحة
طوبی فقلت قافا یعنی صکاکا بعد و محبی الی السیة و انشأ تحتها ملائكة من نور دفع الی کل ملک صکاکا فاد استوت الیام
باجماعنا و ات الملائکة فی الخلق فلا یتقی حجب لایل البیت الا دفعت الیه صکافیة فکا که من اتارضا را بنی ابن عقی
ابنی فکا که قاف حال و بنا من امی من انار

آن نقل کمال الدین بن محمد بن ابراهیم از اخطاب خوارزم پس از کتاب زبان قاصد ترجمه صواعق مخدومه گفته ابو بکر خوارزمی روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روزی بیرون آمد و کعبه را که آنحضرت نورانی بود مثل ماه

طوبی نعمت قافا حنی صکا کاهد و محلی الی بیت و انشا تحمنا عاکمه من نور و دفع الی کل ملک صکا کافیه کما که من اننا
فصار اخی ابن عمی و ابی کما که قاف جال و کاف من اننا قال رسول الله لا یحبنا الی الی بیت الا من یحبنا
لا یحبنا الا من یحبنا

و بالآثار بعد است که خود خطب عالیشان (عبد العزیز بن علی الله) با این همه مجازت و عددان و ابواب است
از قبول و ایات فضائل جلید ایشان نقل اهل سنت از خطب خوارزم ثابت کرده و حایت و ابیت او مثل روایت
دیگر اساطین سنی در باب کسر اصنام و برات آن از قهر که سبب و ابطال برعم او تواند شد و اضع ساقه
چنانچه در کید شتا و چهارم میگردد و قهر بر آمدن امیر المومنین بر شانه آنجا بود که روایت کرده بر چند زبان
ز عوام است لیکن در احادیث صحیح اهل سنت یافت نمی شود استی و در حاشیه میسر یانید و اهل سنت این قصه را
از کتاب اخطب خوارزمی و زعفرانی در کتاب الاقباب شیرازی ابن سنده و ابن مردودیه و طبری و جسرانی روایت
میکنند لیکن در آن و ایات این لفظ واقع نیست که تو باره اتوانی برداشت و الله اعلم بحقیقت الحال

و نیز شاه صاحب در حاشیه باب یازدهم چنانچه سابقا شنیدی فرموده اند ابن یونس که از عهد جمعی بن شنیده است
در صراط المستقیم آورده که ابن جریر تصنیف کرده است کتاب یوم العزیز بر او ابن شابرین کتاب المناقب ابن ابی
کتاب اخبار فضائل آنحضرت و ابو نعیم اصفهانی کتاب مناقب المظهرین و انما نزل من القرآن فی فضل امیر المومنین
و ابو الحسن و یافعی شافعی کتاب جعفریات او و موقی علی کتاب الاربعین فی فضائل امیر المومنین و ابن مردودیه
کتاب دانشمندی علی و شیرازی نزول القرآن فی شان امیر المومنین و امام احمد بن حنبل کتاب مناقب اهل
البیت را و سنائی کتاب مناقب امیر المومنین را و نظری کتاب خصائص علویه را و ابن المغازی شافعی کتاب مناقب
امیر المومنین و یحیی کتاب الارباب اصفاء و بصری کتاب درجات امیر المومنین را و خطیب کتاب جعفریات او و سید نفیسی
گفته که از عربین شان شنیدیم که میگفت جمیع کرده ام از فضائل علی بن ابی طالب و او استی تقدیر بر همه استی با نوار اهل
لعین افزونی الا شاعری پس اصفاف باید و او که از شنیده تصنیف این تصانیف را عالم نیست که متضمن فضائل
امیر المومنین و اعلیت باشد بلکه برکتی کتب شنیده نایبین میداند که تمام علمای شنیده در فضائل و مناقب
امیر المومنین زبیر و حنین کاسه لیس و خوشه چین اهل سنت اند و در هر جا از همین کتب نقل می کنند آری در حال آنکه
بامداد اگر چیزی داشته باشد محمل است

بدل علی ذلک کتاب گفت افتد و الفصول المده و غیرها من کتب بذات حق استی

و از این عبارت ظاهر است که شاه صاحب بعد از ذکر عبارت انوار اصفافان که مثل است بزرگ تصنیف موقوف کی که بین
اخطب خوارزم است کتاب الاربعین فی فضائل امیر المومنین مثل هشمال آن بزرگ تصانیف دیگر اساطین تمام و نه

علام سنی افاده میفرماید که تمام علمای شنیده در فضائل امیر المومنین حضرت زبیر و حنین علیهم السلام کاسه لیس
و خوشه چین اهل سنت اند و در هر حال از همین کتب نقل می کنند پس معلوم شد که حسب اعتراف شاه صاحب اخطب خوارزم
مثل دیگران و اساطین دیگرین از اهل سنت است که علمای شنیده سبب نقل از او و امثال او بر علم شاه صاحب گشته
کاسه لیس و خوشه چین اهل سنت گردیده و مورد وطن منکوس و تشیع منکوس و تبریز دسوس و عیب نخوس
منشوس و لمرخه و دش حضرت خطب دقیق النظرات و هر چند بجهت حسن توقیع بعد سماع افاده شاه صاحب
احدیرا از مشکین و مجادلین جامی هم ندون باقی نماند و انجام و اسکات و تقریر و بکیت مقام بس عالی رسیدگی
اینده سخن نیز تر است که بجهت کج و حلال و عظمت و اعتبار و اعتماد اخطب خوارزم از کلام عمده استقبین و رئیس
المجادلین و فخر المستعین مولوی حیدر علی معاصر که مرتباً و در تحقیق و تنقید و احاطه جواب و اطراف و خوض در و قائل
و تیر خجانی بالآثار زبیر شاه صاحب می نهند سبب گشته شاه صاحب در عار استراق و اتحال گرفتار آمده و میانه
نذکر خود را ازین نقضیه و رد در میکند

کما یظهر من صدر رشتی الکلام ثابت میسما پس باید دانست که معاصر مذکور از آن العین گفت که از کتاب
عقود و بحان فی مناقب ابی حنیفه انشان که خلاصه محمد بن یونس از کتب شافعی تصانیف و شافعی مصنف کتاب صغیر میسما
الهدی الرشاد فی سیرة خیر العباد که در ترجمه و تریل بر توقیع تر است میکنند خواه الله تعالی با حسن اعمال
هم ترجمه و حنیفه در علوم عربیه و دیگر فنون خیر بنظر میباید و هم حال کتاب ملک عادل عیسی بن ابی بکر بوضع
می یونزد و چنانچه عبارتش منبها ملحوظ شود

قال بعض من صنف فی المناقب کان ابو حنیفه رحمه الله اخذ من العلوم با و فسر فیها ما علم الکلام قد قدم ثم
بلغ فیها مبلغا شایرا لیه بالاصابع و ما یکب به اسم الیه علم النور و التیاس و اصابع الرأی حتی قالوا فیها و حنیفه امام
اهل الرأی و اما علم الادب و تحفی فی الغیایات و الاقنات فی ما قال بعض اعداء فقد ذکر الملك المظفر عیسی بن ابی
فی الرد علی من المسائل الفقهیه التي نبی ابو حنیفه اقول فیها علی علوم العربیه بالوقت علیه لرات ایجاب العجاب لیکن
فی هذا العلم حسن استنباط و اما الشوق قد رد و اعنه من نظم اشیا غفیرة قلت و سیاقی ترجمه فی باب حکم و اما القراءه
قد اقر و ابیان قرات انفرجه و ارد و عده بالاسانید و می مکره مشهوره فی کتب التفسیر و غیره و من فسر
ابو القاسم الرعشیه و غیره قلت و سیاقی علی ذلک فی باب فتنه علی من یحسم انه کان لا یخطه القرآن و قد صح
عنه انه کان یحکم فی شهر رمضان ستمین تمهید قلت و قرات القرآن کله فی رکعه واحده کاسیاتی فی باب و لابی المودیه
بر اجماره اشعار

لابی حنیفه ذی الفخار قراءه مشهوره مسو له غشته

عرضت علی ائمه انی ایامه
 نه در ابی حنیفه
 خلف الصالحه کلهم فی علمهم
 سلطان من فی الارض یقینا
 فقیه من حسننا القرآن
 خففت له القلاد و اقمنا
 قصائد بحاله الخلفاء
 وکم اذا اقواله حسدا

وكان اصدا جمع صدی بالتصویر الذی یحکب مثل صرک فی الجبال غیره ای ان الاصل منشد عیون
 اخذ لانه کان کافل القلاد ویرسم لایسم عیال کافض علیه الامام اث فی مکی الطلادی ان خاله المزی کان میم انظر فی
 کتب الامام فی حنیفه کان ذلک سبب انتقال الطلادی عن مذنب الامام اث فی الی مذنب ابی حنیفه کما روی کذا
 ابو یعلی الخلی فی الارشاد واما الحدیث فقد قال ابو یوسف ج ما رایت احدا علم بنفس الحدیث من ابی حنیفه
 وقد علمت انه راى خلایق من الحدیث و قال ایضا کان ابو حنیفه مبرا بالحدیث الصیح منی واکثر ابن المبارک علی بن
 قال زبیر بن الحدیث کما ساقی بیان ذلک فی محله وکان ج بصیر البطل الاحادیث با تعدیل و التخرج مقبول
 القول فی ذلک روی ابو عیسی الترمذی فی کتاب العلل من جامع عن یحیی بن یحیی قال سمعت ابی حنیفه یقول ما رایت
 الکذب من جابر بن یحیی ولا یحضر من علقم بن ابی رباح وروی الیه یحیی فی المدخل عن عبد الحمید قال سمعت ابی حنیفه یقول
 یقول سالت الامام ابی حنیفه ما تقول فی الاخذ عن الثوری قال کتب غفاره فقد خلا احادیث ابی اسحاق عن جابر
 و احادیث جابر بن یحیی وروی الخلیف بن یحیی بن عیینة قال اول من احدث فی الحدیث ابو حنیفه ان هذا علم کذا
 بحدیث عمر بن دینار و یقولوا علی قد شتم فابیک من یسافر فی الحدیث الثوری و یجلس ابن حنیفه و سبانی
 لینه اغیر بیان و انشد ابو الولید رحمه الله تعالی

نعمان قد نشره معلوم باسرا
 ثم انتی منها الی القدر الذی
 ثم انتی من بعده یحیی الوری
 لقد ارتقی فی فقهه فی قدس
 و علامه منها ذری الاطواد
 قد راج فی الاغوار و الابجا
 حقا برغم معاطس الخشاد
 ذببت مصاعده ثاقوی بحاد
 فرق الضلال حدود الیه مطیم
 فهداهم و کل قوم لاد

یعنی برخی از کسانی که در مناقب ابو حنیفه کتاب ساخته اند گفته است که امام عظیم از هر فن بهره وافر گرفته بود
 اما علم کلام پس بر پیش گذشت که او در علم بقای رسید که مشار الیه شد و در بعضی من است که در قیاس و ربی
 مسلم عالم و مقدم بر عالم بود و گفته که ابو حنیفه امام اهل رای است اما در علم ادب و نجس نیایات آنها رسید
 و آنچه بعضی از محدثین در باب گفته اند مثل اعتقاد التفات نیست چه که ملک معلوم کرد و ابوی در درون معدودی قاصد

گفته است که اگر تو خود بر سر و وسایفی که ابو حنیفه در انسانی خوش بر قواعد علوم عربیه نهاده و آتف ثوی ارشاد
 ممکن و حسن استقامت و وی در عریات عجیب و آمانی شریس و ات شعر نام عظم چیزهای بزرگ روایت
 کرده اند و برخی از آنها که بر مضامین حکمت مثل است در باب حکم امام عظم منقول می باشد و اما علم قرائت پس از باب
 این دانش پس اقرار کرده اند که ابو حنیفه را قرائتی است ممتاز که خود را آنها شمرده و قرائت او را علم حدیث
 فراهم ساخته اند و آنها در حال کتب تغییر مذکور و مشهور است و از کسی که قرائت متفرد بهار از آن امام عظم نجابت
 و جمع حدیث اختصاص داده اند یکی علامه جارا الله و غیرت صاحب کشف ما خوادین فیه حدیث را در باب
 مخصوص روایت کرده اند که ابو حنیفه حافظ قرآن بود و هر چه نقل نمود همانا بصحت پیوسته است که امام عظم
 در ماه رمضان شصت شتم قرآن میکرد و یکبار تمام قرآن را در یک کت تلاوت نمود و مخطب خوارزم گفته است که
 ابی حنیفه و جمعی ابو حنیفه خداوند بخیرا در قرآن قرائتی است مشهور و زودوده از هرگز در شان آن قرائت
 خود در عصر حیات امام عظم برقرار حکام الله عرضة افتاد و از جودت حسن آنها بجان در کشف شده ای عجب که
 برای آن دانشمند بیاندیم اصحاب قرات از عان و خضوع آورده و هم از باب قنایت او در علوم یاران رسول
 جانشین ایشان و خلیفه اصحاب شد لا حرم خلفا برای جلالت قدر وی کثیری که کجی و وزیدند وی پادشاه فقهان
 بر عینه کثیری است و فقهان در حین قوی کوفی عکس اوازه اوید که او اصل ایشان است و ایشان شمع دی جبر بر عینه
 یا ملا و اسطر از وی گرفته و آموخته اند چه امام عظم قری قضا فقام است و جماعت عیال نیت خوار و انوار ایش
 چنانکه امام شافعی گفته و محمدی از رجال فاشش مزی نقل نموده است که وی یکی کتب امام عظم کثیری و از فروغ و غی
 وی می آید سباسب انوار اجتماع نمودی و همین اوست مطالعه مزی مکتب ابو حنیفه را سبب شد که بشیره زاده اش
 طحاوی از شافیت عقیقت انتقال است چنانکه ابو یعلی خلی در کتاب ارشاد روایت کرده است اما علم شریف حدیث
 پس قاضی ابو یوسف گفته که من احدی را باصل حدیث انما ترازا ابو حنیفه ندیدم با آنکه ابو یوسف کعبی از اساتید
 مشایخ را از حدیثین عظام ادراک کرده بود و هم قاضی ابو یوسف گفته است که ابو حنیفه حدیث صحیح پیش از من
 داشت و عبد الله بن مبارک بر کسی که معرفت ابو حنیفه بر حدیث بود انکار نمود و امام مذکور بجمع درایت و کل
 طرق و جهات برود قبول است و در متون حج و تعدیل و روایت بصیرت داشته و در این حدیث و شمس مقبول بود و
 در کتاب اصل از عانی روایت کرده است که گفت ابو حنیفه بر حدیث بود انکار نمود و امام مذکور بجمع درایت و کل
 طرق و جهات برود قبول است و در متون حج و تعدیل و روایت بصیرت داشته و در این حدیث و شمس مقبول بود و
 رباح و یحیی بواسطه عبد الحمید از ابو سعید خضانی روایت کرده است که گفت امام عظم را پرسیدم که چه میگوئی
 در باب حدیث از سفیان ثوری گفت از وی حدیث انبیس که او نقل اعتماد است مگر احادیث ابو اسحق را افزاید

متبر بوده و در بنیام پادشاه و در فضل و بی ساطع و زمان تألیف کتاب ابرسانی قاطع باشد که چون تقدیر
 بزدی چنان بود که جمع کشنده این کتاب بنده دعا گوئی خداوند خوارشاه الاجل العالم المودع المنصور ولی نعم
 قلب الدین نصره الاسلام جمال المسکین قاصع الکفره و الهشکین عماد الدوله فخر الاسراج اعلی الامیر الامراء ارسلان
 کلین صلی الملک و السلطان ابو الفتح محمد بن صلی الملک معین امیر المومنین ادام الله دولته و جرس قدره تصد
 خواندم کرد و بخدمت این پادشاه یک بخت شد اندر سال یا تصد و چهار از بخت خوشی هوا و آب و لایق خوانم
 بید و سیرت سیاست این پادشاه بشناخت ایمنی که در ولایت است از سیاست و سیاست و بیافتانجا مقام
 اختیار کرد و اندر سایه عدل و دولت او یاسود و نعمت و سیاست و شمت و بی ستمگرش و آثار نعمت او بر اول
 بید و واجب است حق نیست و شناختن و شکران که از درون رسم خدمتکاری بجای آوردن و شکره عملی که در حق
 از عمر خود را اندران گذرانیده است اندر ولایت این خداوند شکر کردن بدین فیت الیکتاب نام آن پادشاه صبیح
 کرد و ذخیره خوارشاهی نام نهاد و چون نام آن پادشاه اندر افاق معروف کرد و همچون نام نیک و دیر بماند
 و بیاری ساخت تا بر کات دولت و منفعت الیکتاب بر سر رسد و خاص عام ابره باشد اما باید دانست که
 هوای این ولایت شملت و چنین هوا خوش و صافی تر باشد و بیشتر خلق را بسازد و بر بنائی که اندرین هوا روید
 خوشتر و کوارنده تر باشد و پیرامی که از این هوا خوش گیرد و دل و دماغ او قوی تر و عاقلی و درست بخون
 جانوران و غیرت در دست و ترک و کشت آنها خوشتر و آب این ولایت آب حیوان است از آبهای سست و است و آب
 زمینی که از این آب خوردن است و خوشتر و کوارنده تر است و زمین این ولایت محلی شوره دارد بدین بسبب پوشیده
 کمتر پذیرد و حسنه کان زبان کار کمتر توله گفته باین همه خیرات اتفاقی ناموافق اندرین ولایت بسیار است یکی
 از آنجوانست که سواهی باین درستی و پاکیزگی بسبب بخار این عید بیا که اندر هر است هوا خوش و زیان کاری شود
 دیگر که بیشتر خوردنیها را می پوساند پس بخورد چون ترینه و خندراب و شلم آب و غیر آن و نیز بامی شور و بامی تازه
 و کوب شک بسیار بخورد و اندر زستان خربزهای خمره و تخم خام خورد و بعضی از این خربزهای تر را بکشد
 بهشند چون ندی که از آن نیز بخورد بدین بسبب ببار ببار می آید اما بسیار شود و بسبب صبی سرما ز کام
 نزد بسیار می باشد و این کام و نزد آسانی می شمارند و اندر فصل بهار که هوا گرمی که اید و اما از اندر نزدنی
 کیره بگذرانند و اندر سیلان اید و اما در کلبه سینه و برود و فرود می آید اسهالهای کوناگون پدید میگرد و چون سینه
 دعا گو اسماعیل بن حسن الحسینی الجرجانی حال انیولایت بید و حاجتمندی اهل ولایت معلوم طب شناخت الیکتاب را
 بر سبب خدمت این پادشاه ساخت چون در مدت مقام خود در اشد اندر مجلس این علمای بزرگ و اندر روزگار حاضر
 دید و در هر عملی که سخن رفتی از لفظ بزرگواران این پادشاه شنیدی که بسیاری بزرگان از آن غافل بودند و بی کار

سند سنو ال فرودی اشکالی نبود که هر کسی از عهده جواب آن بیرون توانستی و ادوینمی گوایی و بدشرف نفس و کبر
 پاک و علم و فسر و خاطر روشن و قریح دست و ذوق است و همت بزرگ و خلقت تمام خدمت کرد تا این خدمت چنان
 سازد که بر چنین محلی عرضه تواند کرد تا این خدمت چنان سازد که بر چنین و غرض پادشاه را بشاید اگر چه این خدمت بسیار
 ساخته آمده است فطاری بازی که معروفست و شیرین مردمان معنی آن داند و بازی لغتن سبک باشد این لفظ
 بازی با و کرده اند اما از لطف و در تر باشد و بر زبان روان و پوشیده نماند بر کتابی را که اندر علم کرده اند فایده
 و خاصیتی و دیگر است و خاصیت این کتاب تمامی است از بهر آنکه تصد کرده آمده است تا اندر هر بابی که خطیب اندر آن
 باب باید داشت از علم و عمل تا باید کرده آید و معلوم است که برین نقش هیچ کتابی موجود نیست که چه اندر علم طبیب
 کتابهای بزرگ و دیگر کرده اند هیچ کتابی نیست که طبیب را کتاب کتابهای دیگر مستغنی کرد و تا اندر هر غرضی که مقصود
 کتابهای دیگر را نکرد و از بهر جای خواهد مراد او حاصل کرد و این کتاب چنان جمع کرده آمده است که طبیب اگر
 هیچ باب هیچ کتاب دیگر حاجت نباشد و بسبب بازگشتن کتابی دیگر فایده پرانده نشود و خادم دعا گوئی اندر آن
 روز که طبیبی خواند و کتابهای حق بی گریست بسیار بگردد شاید که آنچه از طبیب باید دانست اندر آن کتاب جمع
 بودی بدین نقش هیچ کتابی نیافت پس برکت دولت این پادشاه آنچه پیشی کرده بود تصد کرد و ساخته شد و غرض
 خادم دعا گوئی در ساختن این کتاب آن بود که اندر روزگار این پادشاه چنین کتابی کرده شود و چنین یادگاری
 از من خادم در دولت او بماند تا حق او بدین خدمت گذارده شود و فصلی و زکات الیکتاب اصطلاح کنند با و
 کتابها مقابله نمایند و فرقی که میان الیکتاب و دیگر کتابهاست بشناسند و کوهی بدین که این جمعی تاسع است و هفتم
 چونند کان این علم اندرین کتاب داده شده است و طریق رسیدن به مصوب بکنان کوتاه کرده و بد آنچنان
 خطبه عده داده است و فکر کرده بحد الله و الله تا اینجا بود آنچه خود در سنو ان الیکتاب نگاشته و اکنون بدین
 از مطالب طبیه که در حقیقت ارمیان اطباء بدان الفاظ و بیانات متفر دست پادشاه در ابتدا یی کتاب پس از
 آنکه طبیب را بیانی بگوید تعریف کند و غیره و عملی را از یکدیگر تمایز نماید در فایده این شریف گوید که بدن انسان
 مرکب است از ماده و صورت و مراد از ماده اخذ او است که هر یک با قطع میل بر کرد و دارند و از یکدیگر بگزینند
 پس از امتزاج اخذ او بدید که شش اخلاط را بنسب طبع مانند ماده خود است که هر یک از آن دیگر گزیند و از
 جویای جایگاه خویشند تا از یکدیگر جدا گردند و صورت قویست بر شش کوشانت با این ماده بماند و این چوید که با و
 با هم افتاده است گشته شود تا بر حال خود بماند و هر کاری که بکوشش باشد با آنکار که طبع بود بر این ماده و این صورت
 بیشه ما در ابر حال صلح و یوسکی نگاه تواند داشت و دیگر که در تن مردم اندر میان هوا و سردی که با همی باید بود تا
 و داد و آتش و خاک سردی که باید داشت غذا های کوناگون می باید خورد و حرکت سکون می باید کرد و شادی غم

روز و از پس روز و بجنبه و آنچه اندک است بختا و روز جنبه از پس و است و در روز بسیار و آن یکدهفت ماه تمام
 باشد و آنچه اندک است بختا و روز جنبه از پس و است و در روز بسیار و آن یکدهفت ماه تمام باشد و آنچه اندک است
 نو روز جنبه از پس و است بختا و روز بسیار و آن یکدهفت ماه تمام باشد و آنچه اندک است بختا و روز بسیار
 مدت نیم سال شمس پرو در از بهر آنکه جنبه اندک شکم مادر چون میوه است بر درخت میوه تا خام باشد بر درخت میوه
 و چون میوه را بشکند بر درخت است و آنرا تا خام باشد و چون میوه را بشکند بر درخت است و آنرا تا خام باشد
 شود چنانکه باستانی باز تو گوید و با آنکه بایر حرکتی از درخت جدا شود و حال چنین است چنانکه آن میوه است که
 تا خام است میوه را بر درخت میوه است که در آن حرکت کرد و تا بد آن حرکت کرد و تا بد آن حرکت کرد و تا بد آن حرکت کرد
 پروان تواند آمد و این تمامی اندک است نیم سال شمس باشد که آفتاب یک نیمه افلاک بقیه باشد و عدد روزهای آن عدد
 باشد و در روز نیم و شش یک و در باشد و ماه قمری قیاس ماه شمس است نه روز و نیم باشد و این دو روز و نیم
 شش یک و در حصه این نیم سال شمس است از ایام مستقر و ماه نخستین را از اینست و ماه نهمین را واجب است که
 تمام شود و اگر چه روزی کمتر باشد یا نیم ماه تمام کند بدین سبب بجز آنکه از پس نیم سال شمس زیاد کند و بقیه است
 زودتر از این ممکن نیست اگر روزی چند پس بر باشد و بقیه است که نهایت عدد روزهای هفت ماه باشد و سبب آنکه
 اول را تمام شود واجب نیست است که اندک بیش از این است پس آن باشد که از اینست و بقیه است و بقیه است
 حیض از ماه نقصان افتد و کمترین سه روز باشد و بیشتر از این باشد و سبب این که اتفاق افتد که یک نیمه ماه بگذرد
 تا از پس آید و اتفاق افتد پس چون عدد روزهای این یک نیمه ماه که آن را تمام شد و باز در روز بد آن هفت
 کند و پنج ماه شمس که از پس آن بگذرد و جمع کنند و تقرب یکصد و هفت و شش روز و نیم باشد پس لابد تمام نیمه
 شمس در ماه تمام است آن است روز و شش یک و در باشد و آنچه از اینست اندک در تا چهل روز از ماه ششم
 شمرند و بجز آنکه پنج روز از ماه ششم و پنج روز از ماه نهم این را بگذرند تا چهل روز تمام شود و نهایت روز کار است و است
 باشد و در روز و نیم و شش یک و در باشد و است و در روز و خارج از این نیست باید دانست که بر که چنین اند
 رحم هفت ماه شود طبیعت بقدر افزایش کار تبارک تعالی از آنکه اندک در رحم بد و میرسد بعضی بیایست و بماند
 تا خام شود و در ماه باشد و وقت زادن اتفاقی محال که در رحم جدا شود و غذای او ساخته شده باشد پس از بهر آنکه
 غذا پس اندر رحم کم شود و جهت بزرگی غذا بیشتر باید از هر طلب غذا بر خویش جنبه و اندک جنبه بدین که با وجود
 که بدان رحم پوست جلد و بر که در بدن کشته و اندک در بدن کشته و اندک در بدن کشته و اندک در بدن کشته و اندک در بدن کشته
 و در طبیعتی که اندک غذا بود و را غنای او بر که در بدن او بسوی سر باشد و زادن طبیعتی است که بسوی سر زود آید و آنکه
 بسوی پای فرود آید سبب ضعیفی آن بود و جنبه اندک در رحم بر پاشیده نشسته بود و زانو بایستد باز نهاده و بر دو کف دست

بر زانو نشسته و بی دوزانو و در چشم پر پشت و دست نهاده و روی سوی پشت مادر کرده و این شکل از برای سر زانو
 آوردن و بر پشتش موافق بر زانو و کمرانی سر و سینه بر آن باری و در هرگاه چنین قوتش قوی باشد زود از مادر جدا شود
 تن در دست قوی باشد و اگر قوتش ضعیف باشد به حرکت رنجور شود و یا اگر دو حال او از سر پروان باشد یا از رنج
 چار میوه را اگرانی او شمش را در دو و مرده از مادر جدا شود و یا اگر کلاه بپوشد تا آنکه ماه باده ماه اندر رحم
 باشد پس از رنج حرکت تخمین و آسایش حرکتی دیگر کند و از مادر جدا شود و اگر در دست چار میوه را اگرانی او شمش را در دو و مرده از مادر جدا شود و یا اگر کلاه بپوشد تا آنکه ماه باده ماه اندر رحم
 و بعد قیصر حالهای چنین بر چهل روزی باشد پس هر چند اندر رحم شش ماه از مادر جدا شود قوی تر میگردد و چنان
 از مادر جدا شود و در دست باشد چنانکه چود ماه را حال چنین است در ماه ششم گاه باشد که حرکتی کند و از مادر جدا
 شود و این زادن طبیعتی باشد سبب آنکه بجز از بهر بیماری باشد و از رنج حرکت اول تمام آسوده نباشد سبب حرکت
 دوم رنجور شود و بیماری بر بیماری فسراید و زود میرد از بهر آنکه دو حرکت مادر کرده باشد و رنجور می ماند و این اندک
 هفتم و دیگر از ماه ششم و اگر از پس ماه باده از مادر جدا شود و حرکت کرده باشد حرکتی او و مادر باشد که از
 رنج حرکت اول آسوده باشد و اگر از ماه ششم زاید قوی باشد و یک حرکت بیش کند و یک رنج بیش کند لا جرم
 چون از مادر جدا شود قوی تر است باشد تا پنج هفت ماه را با آن قوت قوت قیامت و اگر است که زود دفع گردد
 بجهت شش سبب اول آنکه حال او چون حال او نباشد که سخت نباشد و از خوشتر پروان کنند و دوم آنکه غذا پس
 اندر رحم خون مادر باشد و آن غذایت بخورد و قوت طبیعتی او چند آنکه جانش باشد از آن غذا میگذرد و فروز تر و کم تر
 اگر از مادر جدا شده باشد هم بقوت طبع و هم بقوت شوت غذا جوید و فسران از مقدار حاجت گیرد و سبب فرونی
 چنانکه باید که او را در حسیتم آنکه هوای او اندک است و کیفیت نگریده باشد اما اندک است از بهر آنکه در که هوای که اندر رحم
 بد و در هوای باشد که از دل و شریانهای مادر چیده و متغیر شده باشد و هوای پروان که بدم زدن همی است
 یا کمتر از آن باشد که او را باید یا کمتر و از اندک است از بهر آنکه بگرد و سبب نازکی و ضعف قوت هوا اگر آدم ندون کمتر
 کمتر از آن تواند گرفت و در سینه او زود باشد یا سینه تنگ تر بدین سبب که در زایم درون او تنگ تر باشد و هوا را چندان
 باید تو اندک گرفت چهارم هوای پروان که پوست او رسد او را غریب آید اگر می و سسری او رنجور شود و رنجور شود و رنجور شود
 که بد و پوشانده او را در دست آید از بهر آنکه پوست او سخت گرم و نازک باشد چه اندر غشای رحم متغیر و اندر رطوبتهای متغیر
 قافری کرده باشد ششم آنکه شانه و استخوان و سبب فرونی و قوی فصد که بروی میگذرد رنجور شود پس هرگاه که در سبب
 جمع شود اگر زایمی و قوتی سخت قوی نباشد زود میرد و اگر نه ماه زاید فرقت میان آنکه اندر اول و دوم و اندک اندک
 آخر ماه زاید از بهر آنکه کس که اندر اول ماه زاید جانش چون حال آن باشد که هفت ماه زاده باشد از بهر آنکه قوت او هنوز
 تمام نمانده باشد کنگر چون ناقص باشد لا غرض ضعیف بدین سبب بیشتر پروان شود و بپزند و اگر از مادر جدا شود

و از بر خیز رسیدن و گاهنای بد و نوسیدی از بیدار و سوسن فم معده و بزرگ شدن سپید و پدید آمدن سینه
و اندر خواب خیزنای ترسناکه دود و دانه و خسرانی بدین مخصوص فصل قرآن مسالهای که در پیری غذای بود
خوردن چون گوشت قید و گوشت آلوده و امثال آن و دیگر در بحث اسباب کوبه سببانی که در کرم کدشت
نوع است اول خوردنهای معتدل چه از غذا و چه از دارو و دوم حرکتهای معتدل چون بافت و صناعه استیم
نایدن معتدل چهارم ضما و دوار و دانه و روغنهای گرم نایدن پنجم کرم یا معتدل ششم هوای معتدل هفتم
شست شو با بانی که پوست او شست کند و مسام را باند و بدان سبب حرارت در اندرون تن باند و ششم حرارت
معتدل خارجی که از غذا و دارو نماند باشد اما سببانی که اندر تن سببی افزاید باز ده نوع است اول حرکت
بافیهات از بهر آنکه حرارت غریزی را تحلیل دهد دوم سکون با فراط از بهر آنکه حرارت را فروزد و اما آن سبب پنجم
فرومده ماند سیم طعام و شراب با فراط از بهر آنکه خشم نشود و حرارت فرو گیرد و قهر کند چهارم نایافتن غذا از بهر
آنکه خشم نشود و حرارت فرو گیرد و قهر کند چهارم نایافتن غذا از بهر آنکه ماده حرارت غریزی که شست شود پنجم بکار داشتن
غذا و داروهای سرد ششم هوای سخت گرم و ضما و داری گرم و فصل کردن با بهای گرم چون
آب کوکود از بهر آنکه سبب بسیاری تحلیل باشد و هرگاه که تحلیل بسیار افتد خشکی فزاید و یکسبب باد و حرارت غریزی
کردن با نیکام کردن از بهر آنکه در مسام بسته شود حرارت هم تواند زد و در تواند فروخت و بظاهر
تواند رسید چون حرارت بر تواند فروخت فرو گرفته شود و هم آن باشد که فرو میرد و ششم ضما و داری و طبعی سرد
بکار داشتن پنجم فصل سرد باشد و چه آنکه قوت بدین سبب است که یاد کرده آمد ششم استغراغهای با فراط و بسیاری
جماع ازین جمله باشد از بهر آنکه ماده حرارت که شست شود و روح نیز بر تریع استغراغها پرداخته شود و هم آن سده که
عمل که حرارت غریزی را بکشد و چون آن عضو را که تحت فیه از آنجا باشد یا در هم آمده و عظیم از بهر آنکه حرارت را
فرو میراند و از او هم شادی عظیم از بهر آنکه حرارت ابر را که سیزدهم است عظیم از بهر قیل چهاردهم استحال صناعه
علوم یا زود هم خامی اخلاط و اما آن سببها که تری بر تن افزاید یا زده نوع است اول حرکت ریاضت تا کردن
از بهر آنکه حرارت غریزی استحال پیدا کند و رطوبتها تحلیل نیاید و بر تن بماند و دوم بسیار خفتن جهت آن سبب گفته
شد جسمی ترک عادت استغراغها از بهر آنکه هرگاه که صفا کثر باشد رطوبتها کثرت شود و شسته شود که پنجم افزا
در غذا ششم غذای نری و میوههای تر بسیار خوردن هفتم کرم یا معتدل هفتم طعام ششم از بهای گرم
نشتن خاصه اند و قهاسی معتدل نهم هوای گرم و سببی سرد و ضما و داری سرد که مسام را باند و رطوبت از اندرون
تن باز دارد و هم هوای گرم که میل گرمی دارد و معتدل و ضما و داری معتدل از بهر آنکه رطوبت را بجهت تحلیل دهد یا زود سیم
ماعتدال اما سببانی که بر تن خشکی فزاید زده نوع است اول حرکت با فراط از بهر آنکه حرارتها را بسته و زاده و رطوبتها

باشد پنجم
بست شدن
مسام
از او سر باز

غذا و دقت
غذا چهارم
استغراغها
از بهر آنکه

کداز و تحلیل دهد و دوم خورانی با سده از بهر آنکه مانع اسایش ناید و رطوبت آن تحلیل پذیرد سیم استغراغ و جماع بسیار
از بهر آنکه رطوبتها از تن بر داند شود چهارم نایافتن غذا از بهر آنکه تری و دنیا بد و رطوبت باشد ششم شست شو پنجم
غذا و داروهای خشک ششم بسیاری ششم و اندک از بهر آنکه حرکت نفسانی حرارت را فروزد و رطوبت را تحلیل
دهد هفتم سرمای با فراط که بعضی سرد و اورا سبب نور فراج سرد از غذا کشیدن بخوش باز دارد و ششم شستو
بایهای قافض ششم سده از بهر آنکه کداری غذا که اندر کد را با بعضا رود بسته شود و هم ضما و داری گرم از بهر آنکه
رطوبتها را کداز و تحلیل دهد یا زود هم مقام کردن بسیار از کد را به از بهر آنکه عرق بسیار آورد و رطوبتها را بکشد
اما سببانی که شکل اندامها را سده کند ده نوع است اول حرکت غیره نظریا قوت مقصوره ضعیف باشد و کار خوش
چنانکه باید مقام تواند کرد دوم آنکه اندر وقت آون سبب افتد که شکل اندامی تپا شود سیم آنکه اندر وقت پروردن
و شستن و پرواشتن و فرو نهادن آبی افتد از قهیر دارد و یا به چهارم افتادن در غمی رسیدن پنجم افراغ با بهای
چون تشنگ و تمد و قوه و جدا آمد و ستر خا و سل ششم قهیر سبب مطهره ششم لغوی مطهره ششم اما سبب سیم حرارتها و
ریشانه بر آن کدز باید و هم آنکه حضور بجای خود باید اما سببها بی سده و نوع است اول آنکه خیزی غریبانه
منفدی افتد مثل افتادن سسک اندر مجرای بول که راه بول بسته شود دوم آنکه مثل بسیار و غلیظه اندر روده جمع گردد
خشک شود سیم آنکه ماده فرومده شود چنانکه در جراثیم بول یا اندر مندی دیگر بسته شود چهارم آنکه
منفدی از منغه یا قهیر افتد و جراثیم شود و انحراف بر بسته گردد یا گوشت فروزی بر رویه و منفذ بسته شود پنجم آنکه ماده
خیزی چون لؤلؤ یا غیر آن بر رویه ششم آنکه داری قافض بکار داشته آید که منفذ را بسته کند هفتم آنکه حضور بر ریه
تأید آن سبب منفذ بسته شود ششم آنکه قوت ماکسخت قوی باشد ششم سرمای سخت سبب کدز بر مار کداز و غذا
فران بر آورد اما سببها گشاده شدن منفذ یا چهار نوع است اول آنکه قوت ماکسخت ضعیف تر از دانه باشد و دانه
بدان سبب قوت تر شود دوم داروهای کشاینده که سده را بکشاید سیم داروهای کدز که رگها و اندامها نرم کند چهارم
نفس کشیدن که مسامات سده بدان گشاده شود اما سبب درشتی و آن شش نوع است اول خیزنای زایدند
که قوت دودن اجزای اخلاط غلیظه را بر چون سسکه و اکینس و مانند آن دوم خیزنای تحلیل کننده چون کنگر دریا
و غیر آن سیم غذا و غلیظه های تند چهارم خیزنای قافض پنجم داروهای سده و هوای سرد ششم غبار زمین و اما سبب
نری و دفع است اول خیزنای لزوج چون دغن و کثیر و مانند آن دوم خیزنای محلی که تحلیل آن لطیف باشد ماده درشت
غلیظه را دقیق کند و درشتی از وی سبب چون شکر فایده و امثال آن و نیز آورده است که انواع الما در بدن پانزده
اول الم فارش است دوم المی است که کوئی خیزی درشت بدان موضع میرسد و آن ماخوشت کونید سیم المی است
که کوئی سوزنی یا دسته خار یا نوعی غیره و آن مانع کونید چهارم المی است که کوئی آن موضع را می فشارند و آن

باشد پنجم
بست شدن
مسام
از او سر باز

غذا و دقت
غذا چهارم
استغراغها
از بهر آنکه

اگر نفس ثانی مستقل از ماده و جبر نباشد و قیام افعال و اعمال و از برای خودی و جهت و اندیشه و حرکت را مکتول گردد و سیستم در هر یک از آن کند که او کند و اعمال و افعال خود را مطابق با اعمال و افعال او کند و در جمیع حالات منظور از او رضای حق تعالی را

ابو بکر علی بن احمد بن محمد بن اطرطوسی الحرمی

از ابعاد و سیرین و فضیلهای نام چهارم چهار است و معاصرات ارغشی عباسی با مصعب و القلیع سه در زمان آل حسانه در کوه نو
نمای می طوطی است پس از ترغیبات در علوم ظاهر و باطن بکسب عظمه مجاورت از او اخذ تا نام دکانی در آن ارض مقدس باز
چنانکه در زر عرفان بعدا پس از تحریک مشهور گردید او صاحب بدو فتوی کرامت و عبادت بود در علوم ظاهر که در شیخ ابو الحسن
فاکی است و نقیض در عرفان شیخ از بهیم شبانی است که شرح حاشی در این کتاب مسطور است و خود از قسطنطنیه نزد کائن
سیرانی بسین است او را در زمره صاحب ششم از عرفا مسطور داشته اند شیخ الاسلام ابو اسماعیل عبد الله ابن ابی منصور نیرودی همدانی
که صاحب تاریخ عرفات کاشته بدینان که شیخ عباس همیر که از اهل حال بوده از کمال مراجعت کرده از برای من حکایت کرد
که در کتب حدیث شیخ ابو جبر طوسی رسیدم صحبتی از اسماع در میان آمد صحبت بهیچا نشد که گفت بخانه یکی از ارباب کوشی میمان
بودم دروشی همراه من بود با صاحب بیت صحبتی از اسماع در میان آمد گفت مرا که اینک یک چیزی تواند خواند که تمام احادیث
تا بحکس آمده چیزی بخواند با جازات صاحب بیت مجلس در آمد و این مصراع بخواند لاسی فکنت مشرقا و تقوا کوشا
یعنی مرا در عشق و دوستی تو اقامت سز نشن کردم بقید و کرب و بیشتن کم از مردمان اندر ویش که همراه من بود چون این شنید
برای خاست با یکی چند نزد و گفت که مرا تواند سز نشن و گوش کند در حد و دوستی تو این گفت و منشی علیه بیفتاد چون یک پیش
از و نذر اند بود پس او را برده بگشایش سپرد و من در اینجا بمنی است بر منند و حید و وجهی که او را اظهار کبریت بجهت دوستی
حق تعالی بود و هم شیخ الاسلام در ایل انجلیت نگاشته که او بعد از آنکه با کوه حکایت کرد که از یاقوت بخار در خانه فروختی بکده در صناعه بود
گویند و غیره با پسری بر خواند می پایی فاست که او فسیله می نویسد و بویوش گشت چون میدیدش مرده بود و نیز حکایت کرده است
که در شیخ ابو القاسم صالح با جاعتی همدانی بودند که گویند در صناعه بر خوانند

كل ميت انت ساكنه
وجنت الميرون محتبنا
انا والذلي فسرعا
غير محتاج الى التزج
يوم ماتى الناس بالحلج
يوم يدعوك منك بالفرج

یعنی هر چه خداست که تو بدانی آنجا میباشی بدو شنائی چراغ حاجی فیت بدو خشنیدن خسار تو روی نیکی تو بقریبی است مراد
روزی که مردم دست او نیرداشته باشند از طاعت و عبادت بدو مراد اندامی تعالی مخلص در روزی که از تو خلاص شود
چون گویند به من بخار رسانید ابو القاسم سماع دست است بلند کرد بکاف و دو عقید او از تو خوار و نیز از انطاکیه نقل شد

است که گفت وقتی در دنیا بود امانی افتاده بود که مردم را شش بر دهن رفته بودند و من در کج مسجدی نشسته بودم درویش درآمده
گفته شست در آن حال شخص گویند درآمده درویش او را گفت که چیزی بگوی گویند بر خواند

الغيب بيني وبين الحب معرفة
لا تغربن من الدنيا وكنتم
لا تقصى ابدًا وتقصى الابد
من الجوارح لم يضر احد

منته ومانده گمان
دوستی زشتی بی رخ

منی باغم میان خود دوستی تو و دشمنائی تیر نیاید سچا آنگاه که روزگار بساید و این خود و وجود دیگر و زیاده را که بد زمان است
عیر قنای از جانب آئیده و ازل زمانه ای است لایق آبی از جانب گذشته و غیر قنای تر است ای نیست پس انصاف محبت معلق بود
بحال یقین است پر و خیم رفت از دنیا در حالی که دوستی شما در میان معلوم نازد یک سینه قرا کر گرفته چون بد بخار رسید
در ویش فریادی نو و بیاد می عطش و عطش خلق و اضطرابی بدیداشت آنگاه که بیا رسید چون نزدیک فیم نیک
نگزیدم از دنیا رفت بود و نیز نظیر اینجاست ای که از صلی اقل کرده گفت دیدم در یکی از اسرار عرض از جوانی ضعیف نهادم
پایا باریک میکرد و فکر میکرد و اشواق و ملن برانی و لارا و درین از آرزو مند می گوی سینی تو را و منی فیم نم تو را نزد یک
رقه نعمت آید کسی و این چه حالت است و عجب برخواند

ول مقام بلایع ولا خیم
من عقد الم اقل شر حال نعم

میگوید بار دوستی است که او را مانند نیت و منزلت مار که در آغاجانها و چادری نیست باریدم بخانه دوستی پختی
که آن سیرایرمانندی نیت و منزلت کسی که حالت نیت بان و دنازش شرح آن چون این اشعار با بنجام ساندیندی و دوستی
بر زمین افتاد از دیک نیت و منزلت که در کتب و وفات که بر دوا در مقام این حکایت اشاره و توحید است و دوستی صفای و غیر
حکایت شده است که صفوی شهباز در آید پیاپی که گوشکی عالی رسید بر آن گوشک صبری بود و در نزد وی کینسیر کی نشیند پیری
منو الله صفوی خون صدای او را شنید که گوش را داشت نیک که آن شعر خواند

کل يوم تنون غیر ہذا کہت حسن
کل يوم تحول غیر ہذا کہت اہل

سوی تو هر روزی بیکت گفت دیگر و جامه در میان بی غیر از اخیال که تو راست بگوئی گویا دیدم روزی سه تا حق زحالی بجای
در میان بی غیر از اخیال نیز تو بیا که دیدم بنده درین یاد درویش از شنیدن آن میتافت نقش گفت ای جان
بآند و حیوة مولا که لا عدت علی ذی البیت ای کسی که فکر کند بخدا فی زمانه کی صاحب شود که دیگر بار بخوان این شعر از ارباب
من گزیند نوباش اندرویش شعر عمار میگردد و اخیال خواب که شنید که راست چه ایدیت اینان گرامر مسکنی و از آن شنیده ای
گفت در زیر گوشه درویش است اینک نظر کن که عمار شعر را بجای می نمود کم در نقش زیاده خوش که خواب که کن از غرض
پروان کرده اند و درویش غیب او در وقت خوش که در اخیال بخفت و با یکی نبرد و بخنداد و جان بداد خواب که شنید که چون

منی نیکوئی نسبت به در آن بودی که نباشد در آن شتاب متع از صافی تنگی که در آن تنگی به یکدور و دست نیکوئی در کار می
 بود و باشد در آن که دانی که با تمام ساد آن امر را بر حضرت فرموده است یا با کسی یا با بعضی تنگ و نماند که صد سال
 زندگانی نمود و آن پیری را و پدید کشید و در حکایت شده است که حسان بن ثابت حضرت رسول بالای خبر سینه و شهادتی
 که خود کرده بود که آن را که خبر را بجا کرده بود نه خوانده حضرت جعفر بن ابی تکلیف و حضرت موسی بن جعفر و آن روح الله نفس متع حسان را
 نیای عقل است که بعضی از صاحبین ابوالناباس حضرت را دیده گفته است که از پرسیدم که چگونه در سماع که در میان اصحاب ما در آن
 اختلاف است گفت این در خصوصاتی است که از آن عباد را در این امر قدیمی ثابت قوی راجع است از شما و دینوی
 که از بزرگان عرفات نقل شده که گفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را بخواب می عرض کردم یا رسول الله جماعتی از اهل جمل
 سماع را میگردانید چه میفرمایید فرمودند در آن نگاری میاورم بی باجماعت کوی که مجلس از آنجا که گفته بقرات قرآن
 و همچنین تمام به آن نمایند که می عرض کردم یا رسول الله اصحاب من مرا از دست میمانند فرمود که چگونه از دست اصحاب خود را که در آن
 اجرو و باید بسیار در او مشاء در آنجا که در خواب در نزد او مشاء و شباهت و در مخالفت و ممانعت بود و اما در آنجا که بسیاری
 از عرفا بر این امر است که گویند میاید در بدایت امر و سرسلوک باید مجاهده و گفت نفس از منافی عبادی سرچ کرد و در قسم در حق
 حق که از دو پس از براعت در علوم شریعت باشد علوم طریقت پر دازد و سماع منافی این طریقت نقل است که در اتون چون
 داخل نمیدادند جماعتی از اهل حال نزد وی میآمدند و ایشان گویند بود از او دان خود است که چرخ میگردانید و یافت این
 تشریف فرماد

منیر بواک حقیقی
 دانت جمت من قبی
 انارشی کلف
 کلف بواک حقیقی
 بوی قدگان مشر کا
 اوصاحت الحلی بکا

ای خورشیدی که عشق و بی نیکی تو در شکر دارد و هر چه بگویم خواهد بود که استوار گردد و ماند در دل من آتش آتشیان آتشیان
 شده است بر دل من دوستی که گوئی از هم جدا می اندازد بگویم که خیزد بر عینگی که هرگاه دوست و بخت و گریه او را دوست خواهد
 داد و در آن حال در اتون را و جدا حاصل شده از جای خود در غایت از شدت جدی که او را پدید کشد بروی در افتاد و پیش
 شدت خون بر پیش جاری کردید در آن حال یکی از زمین از جای بر ناسته و اتون کجای تند بود که گفت آتش آتشی
 بر آن من قوم و عشقک فی الساجدین پر پیرو بر سر از آنجا که می عهد تو را به سکا میگرد میفریزی می پسند کردید و
 در میان همه که سندان من اند و گفته و اتون شست و شستن او از روی صفت و معرفت و دوستی و اتون او را از
 بود که در مقام سرسلوک مرتبه اعلی نیافت بود و در انتقام در سماع گفته اند که اگر گویند که کار بر مقامات موسیقی و ادبیاتی
 که در مجلس مدح و مرثیه و بوزن و ترتیب خوانند و دانی که سخن میگوید در مجلس اندوی صفت یا صوت در درون سخن

نماید شدت که این نعم از نعم در ذلالت حق حرام است و در چنین مجلسی حق است نخواهند شد جماعتی از اهل هوا و امکان
 است که سماع سبب پاکیزگی قلب است و بقول خود از حدیث فخرت خلیج است چه قلب انانی صافی نگردد و در آن بود پس
 که طهر حق و توبه بسوی خالق قلب را بطریق صافی و پاکیزه کرد و دانایان قلبی که هوای انانی در و باشد و در حق
 و سکنت خود حسن نمی اندیشد باشد و شرف حجت ارادت را نسبت به میزند اند از قبل بر خاستن در مجلس و بعضی حرکات بکر
 اندوی صادر میکرد و این عمل بابت صالح جمیع میکرد و مخصوص از آن حرکات قیچ که در دست یافت او دوستی و اتحاد بعضی از
 حاضرین باشد از روی خلاق معانه و مانند بعضی اقدام نمایند و شایع و غیره حالت ابداء آورد و دیگر از حرکات خود
 از خود مرصه بروز و ظهور آورد و دیگر از حرکات سورا از خود مرصه بروز و ظهور را در آن حالات اعمال را جماعت متصفون حرام
 دانند و آنانی که از این طبع جاز دارند و دیگر بصورت آنان باشند بمرتبه ایشان اگر قوال امر و باشد میل میکند نفس
 جالسین بسوی او تا از نگاه کردن بصورت او لذت حاصل کنند و آن حال سوزش به و در دل گذراندند و استماع گویند و از سماع
 باشد که در آنوقت نفس بسیار شوق انانی از جای برخیزد و اظهار وجد و حال کنند و آن حالات نظر آنها جمیع است
 و انانی عرفان جماع بر سر است از پس معلوم کرد که اگر کسی که حرکات مزیه قرب ترقیات فضا نیست شایسته این جور باید
 بیشتر بدین ترقیات برسد و اینها را از حرکات غیر صادر میکرد و از این جماعت فضا که بزرگتر از آنانی که گفتی رعایت
 دانند چه شاید که وقتی از نفس آنها را دانست و پشیمانی حاصل کرد و توفیق توبه در یابد و اهل سماع در حق خود را از ازل
 عبادت شمرند و ناچار بی توفیقی آنها را در کار کرد و سایر حرکات که آنها را در آن حال صادر کرد و سبب عداوت دشمنی جمعی
 کرد و در آن وقت حرکات قیچ که از آن تصنیع زمان و تطیل وقت خود میسازند که آنکه سماع را از برای مدی که طالب
 حق است را غلبه تنی از این قبل است که ذکر شد و ناچار باید مریدان این قبل مجاسند و در نماید که سبب سلب توفیق است از
 برای او و جماعتی از اهل حال که در آنجا صدافت بسوی می وجود است بعیدت خود در مجلس حال از جای بر ناسته و حرکتی نمودن نمیدادند
 بدون وجد و طرب و بعضی از آنها را سحرایی نمیدادند که اگر قانون شریعت حرام نباشد لا اقل حکم عقل حاصل نمود و حرام
 است مانند هو و لعب و طالع و شکر و از این قبل است صادر میشود و حرکات قیچ از شخص بکریج شاد و انبساط طلب و تصنیع
 اوقات و مساوفاات ممکن است گاهین و حسین و عبادت باشد بحسن نیت و عقیده که دارند بجهت استقامت نفس و ماندگی آن
 چنانکه نقل شده است از ابو در آن گفت اتی لا تمضی شی من اهل بل لیکون لک ثواب علی حق یعنی بایست و خوشی میدیم
 مرض خود را بخیر از باطل اندازی که یا باشد مراد بسوی طریق حق و در این مورد گفته اند که در اینگونه قوی حالت مرید حق فر
 حواریان چیزهایی که ذکر شد مباح است آن مباح است که میگذارد بطریق محمود با طلیعت باری میدوید و میرساند بسوی حق
 عابد از اهل حال حال از و سلطان اسفل را با تلبه با شخص و حالات او اند چنانکه در کلمات سهل بن عبد الله تستری است که
 گفته اند صادق کون بعد مرید اهل و باطل مرید اهل و نسا و مرید الاخره نادانی مرید است که سبب میشود خودی و دشمنی

گناه پیش از آنست که توان برشته تحریر پروت شود اگر چه شخص را حالتی باید و مجلس سماع باید کرد و باید مانند عده خاص
یا عده م نقش باشد تا آنکه قهراً و قسراً بجزا کثایت حقیقه خود را باز دارند و سری متعلی که از متعین این عصبه است گفته است
آنکس اگر در مجلس سماع و بعد حاصل شود و فریاد میکند باید حالتی در او پدید کرد که اگر پیش از او باز نهند معلوم نکرد و بی
در او پدید نشود و نیکو گزید در میان اهل حال کسی را حاصل شود و دیگر حالات مثل فریاد زدن و پاره کردن جگر و تشنه
فریاد خواننده اینند از روی هوا و تفتیش وقت و اتفاق مال است و اگر بکشیدن خرد و مال جزو نیستی هیچ کرد و باز قیوتی
بروز از آن نمود چنانکه روایت شده است که کعب بن زهیر خدمت حضرت رسول شرف جسمی در زمانی که حضرت در مسجد شریف
داشتند و این حمیه بر خوانند بابت عداوتی ایوم قبول حضرت کوشش فراداشتند تا بدین شهر رسانید

ان الرسول سيف يقصا به
مهد من رسول الله سلك

حضرت فرموده که کسی عرض کرد که لب بن نبیر اشهدان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله حضرت بروی که بر دوش نشاندند آنوقت بنزد کعب بن کعب آفرید و ده شمشیر بر سر نهاد و محض افتخار بر دوش گرفت و همواره بدان مباحثات و فخر نمودی تا زمانیکه در سر روی مجاہدین بنی نضیان رسیدیدی از خواص خود را بنزد او فرستاده باده هزار دینار و آن برادر او بخوابت کعب گفت این خود روایتی است که من جاهد رسول خدا را بدیدم در عرض دیناری چند که بر کسی انعام پدیدار میشد بآنگاه که او بر سر او انداختیم کسی را بجنب رسول خدا پس زمانی گذشت که کعب بن نبیر وفات نمود معاویه بیت هزار دینار و نذر او را و او فرستاده بر دروازه گرفت ازید خلفا را بدید رسید تا زمان استصم عباسی که آخرین خلفای بنی عباس بودند اما متصرف در رعایت بعضی از ارباب که در حق صحبت معاشرت نگار دارند و انانی شرع هم مملو آن نیستند از هر جا میفتد اندک در آن صلاح که جایز است اگر بخواهی و بعد حاصل کرد در در آن حال غرقه از آن خبیثه و عمامه بسوی خوانند و پسند از نیکو است اگر انخیال از شیخ سر بر نزد تبر این است که حاضرین در بر سر گردن بر او مواظقت نمایند و است که جوانان آن کاری که پسند آن اسرار اداست گردان نکرده و شیخ را بدین معنایند بعضی از حاضرین در آنچیزائی که نباید مواظقت با آنها نمایند غیر لازم است که چون مجلس سماع فرموده شیخ مجلس فرموده بر دوش انی نفس پسند از عمامه بر سرشان بگذارد و اگر کامجا بدی بشیاید باشد از روی عیب باشد و قصد بدو چه حرکت بسبب بعد قول مادی است و بعضی از شیخ گفته اند که اگر بنای اعطاء بخش خیر می شد و مجلس سماع خلاف عدالت که تمام آن را بگویند و بخشد به بعضی از جالین را نیز حق است که بر آستانه بخش شود و گویند هر کس در مقام خود شایسته آنکه حق و مجلس بر دست بقیل نقل شود را گویند و ابنت شد است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله در غره بدر صفت آرائی لشکر نموده فرمود هر کس باید در همان مکان بکشد فلان آن از صفت شتر را و او دم در آن حال لشکر تبارک العجب نموده جوانان بشناختند و پیران معروف در اطراف پیروز و زریات خیرات بیستاد و چون نه او را مسلمانان را نصرت نمود و نصرت بیست مسلمان افاد جوانان از حضرت خوانند آنچه را عقل فرموده بود و پسیدان اگر از ما هر دو اختصار عرض کردند

[illegible]

تَضَوُّعُ أَرْوَاحٍ نَجِدُ مِنْ شَيْئِهِمْ

بنی بکرت در میانه روحانیانی بخند در جامهای خوشان بسنگام بارش از سبزه بخت نزدیکی عهد جانهای خوشان و کلاه
که حضرت رسول چون باران از آسمان باریدی و در آن نسی و از آب آن بزرگ کسی و منصفه و حدیث عهد بر برادران
خرقه پاره شده بود و چنانکه اینک فکاشته شود و حکم پاره شده است که قسمت نماید بخاضرین و مستاجرین مجلس فیض
بزرگ بکند و نخواهد داشت و بهتر این است که قیسم بخرد از شیخ مجلس نماید که لایق اند بخضی از آن و با حاضرین از تفرای مجلس
و دو پاره شدن خرقة و تقسیم آن را توان در بر و تقرب و اسراف و تروچه بدو بر هر کس از آن خرقة برسد و حق خود را باین تقسیم نکند

کشم اگر چراغی روشن کنی این چراغ از تو برو و گفت پهل سال است که چراغ روشن کرده ام و از حساب آن ترسم که با
چند خیر می یابد و فرمود پس شوم شود و در هر قدر از آن حساب است تا اینجا است آنچه در نجات افسوس گفته شده و از
کلمات او است که گفته چون مرد را در طبع سازگاری باشد اینجا اندک دنیا و آخرش منور است وقتی که از او پرسید
که با شیخ از دنیا چه دیدی گفت آن دیدم که بخیر می یابد و بخت مانند و بخت بد و وقتی او را گفتند که ما را شیخی کن گفت
رفیقان یقین گیرید که مانند شما بودم و با صدها سال از دنیا رانده ام و در هر حال که شدم و در هر حال که شدم تیره تر شد و از آن گفته
تا چرا بدین شب و روز گریانی گفت گریه ام از بی بضاعتی است که در وقت اعیان می چسبم و بار سنگینی بر بند
عشای می بینم و در پیشگاه و فغانه و الف بزمه و دال بود و بار داشت

ابو محمد خفاف

از عرفا می رسیم حمید بود شیخ اهل ابو عبد الله عقیق را دیده و در کتاب به شرح حال او را نوشته صاحب نجات
از او نقل کرده که ابو عبد الله گفت که شیخ ابو محسن بن مکتوبی بنا نوشت که شمار می رست در ریاضی در روزی بیتی
که اگر بخت یابد زود باشد که از برای شما گوهری کنون آورد و مراد وی ابو محمد خفاف بود و است از غریب حایاتی
که صاحب نجات از وی نقل می کند این است که وقتی با شیخ شیراز در یکی نشستند و در سخن از شهاب و معرفت هر کس بقدر
حال خود سخن می گفت و در آن باب مطلبی می رانند آنرا فاعل خاموش بود و در آن حال مقل جصاص که حاضر بود گفت یا ابا محمد تو هم
سخنی بگوئی گفت بر سخنی خوب که در این باب به و گفتید دیگر چه توان گفت مقل گفت به حال تو هم سخنی بگوئی که چاره نیست از آنکه
بگوئی گفت یا شیخ آنچه تا عقیده حد علم بود در حقیقت علم و باید دانست که حقیقت مشاهده است که جاب گفت شود و در این
بررسی بهجت از شیخ گفتند تو این را از کجا می گویی و حقیقت مشاهده تو را چون معلوم شده است گفت وقتی در صحنای بیک
بودم و فغانه و شفت بسیار بین رسید در صحنای بودم که ناگاه جاب گفت شد و او را دیدم بر سرش خروشته شده و در گم
تولانی با داجاتی و موصی گفت ای خواهر من این چکان امرت به است و از دیگر تو چون اینجا عیان می شود شنیده
همه خاموش شدند ناگاه مقل گفت بفرما در صحنای که بعضی از شیخ را زبانت نیم از جای برخاست و مقل دست وی
گرفت و خاشاک این سدان محدث را از دندان سدان ایشان را نظیم و بخل و زنجیر کرده و بشدت پس از صحنای پرش را
مقل گفت می خواهم حدیثی را بگویم که از پیش بر سر است آنکه قال ان لیطان عربا بین است و الاثر از او را دیده اند
گفت در حدیث فرمود پس صلی الله علیه و آله و سلم که در شیطان اعرض است میان آسمان و زمین آمده و در حدیث گفته اند
ساز و آن تحت را ابو محمد چون حدیث شنید وی باین سدان کرد و گفت و دارم اینجا حدیثی را که از زبان او می آید و با همسان
بر خواند ابو محمد چون حدیث استماع نمود از مجلس برخاست و رفت در حلقه که می گویست مقل گفت است که چند روزی گذشت

ابو محمد خفاف

که می آمدیم روزی بنده دین آمد پرسیدش در بام غیبت در کجا بودی گفت خانه ای که در آن ایام کرده بودم خضایکرم زبک
در آن ایام که آنحال از برای من دست داده بود و شیان ابر عقیقه بودم نه سخن را آنکه گفت چاره نیست از آنکه جهان موضع
که آنحال از برای من دست داده بودم که در هر دو دهم و شش گم نمی پرورفت و دیگر خبری شنیدیم از آنکه در حد و وسیع
میستای چری بود است و اینجا است که امیر صادق است مقل را و داشت و نمودن می خاف که کل را به بیان غیر بیاورد
کامل به سر و سلوک را نیز زلفت خفا دست میداد و اگر از آن برکت نمود او را ضرری نخواهد بود
خفاف منبع خاف و تشدید و الف و الف

ابو محمد الزبای

از مشایخ فقهایی عرفای و اساطیر چهارم جریه است نامش عبد الله است پدرش محمد او را از طبقه خاموشان نوشته اند و شواهد
وی در نهاده او و در کتاب شیخ آن که محبت نامان معتقد و چند خلیفه بعد از وی را دارد که نموده و صحت شیخ اهل این
و جریه را دارد که نموده و زبانی از بعد از او شام صحت کرده و دیگر باره بنده و مساوت نموده و تا آخر ایام زندگی در آنجا می بود
امالی بطبقه با وی مراد است و اتحاد داشت صاحب نجات در ترجمه او نوشته که روزی در مجلس وی که حرف می رفت و دیگر
چیزی می گفت او را گفتند تو نیز در اینجا چیزی بگوئی گفت البته آذ انطرت افضح فیما الخب و آذ انکمت قل الخب یعنی محبت بی
آنکه شود از حال محبت سو او بود و چون پوشیده شود که در دوخت از رنج و اندوهی که او را می رسید پس این اشعار بر خواند

و قد افترقه باخار الهوی عذایر ستره اعلان
و لرینا کسم الهوی انهاره و لرینا فضع الهوی کتمان
عفی العجب لای العجب بلا عقه و لرینا قل البسین سانه
کم قدر اننا قاهسه السلطان لایس آل عجب سلطان

حاصل معانی اشعار آنکه گاه باشد که عذابا شوم از آنچه در آنم از محبت و لوازم وی باین که ارادت عدم محبت کنم با خوار و
محبت و عرض از این انوار کمان محبت است و بسیار باشد که انوار محبت بر او نشاند و بسیار باشد که گمان محبت اظهار سازد
در این که انوارش موجب ترس باشد و ترس موجب انوار نباشد که محبت لوازمی است که دلالت عقیده دارد و بروی عقیده
نمی نیست پس چون آنکه آن لوازم را دلالت کند بروی لایقی بی معارضی پس انخاوی موجب غم و او کرد و چون انهاره
بعوی حکم قل فی کذاب مردم محبتی است تحت بند پس انهاروی بعوی موجب سندی که در در فکری زبان و حکم
نا کردن نزدیک موجب متقی بافت بسیار باشد که زبان بیخ را بکشتن و که در او انوار نشاند و آنچه گفت می آید
انهم را دیدم که بنده خرافات و بر مردم و باستانی محبت است که عیب وی و ترس و آنچه شمر آنچه محبت از این طبع که

بودند و این سیر در اقسام نقل نمودیم و از کلمات نصیحت آیات است که گفته است عجب جایی که بین حق و اشتغال یکدیگر
 شک و اعتقاد که علی حاکم است که ای سبک است یعنی بزرگ است جایی و مانعی میان حق و اشتغال از دو پسین نیست کی
 شتونی تو بدین نفس فیش و دیگر اعتقاد کردن و عین نهادن بر سبکی که ترایا در حصول مقاصد عاجزی مثل خود و نیز از
 کلمات است که گفته است انعمت عفو با تا ان توب منی الله و سبکی که سببش مجهول باشد بجهنمی که ان است وقتی از
 پرسیده اند تصوف صوفی گفت لا یكون الصوفي صوفيا حتى لا يملك ارض ولا يملك سماء ولا يكون له قبول عند الحق و يكون محروما
 فی کل الاحوال فی الحق تعالی سبکی صوفی صوفی نباشد تا برسد که برسد از ویران زمین و سایه نیند از ویران آسمان یعنی
 از هیچ جای راحت بوی نزد یکدیگر بسته اند و رسید و هیچ قبولی نبود و از نزدیک نقل در هیچ احوال یا گشتی بی جانی بود
 نه نیز از اسباب و انکار کامل و زکازنه کافی را در دنیا و بر سر و تا در سال سجد و شصت هفت نه کافی ما
 برود و خود در جهان شسته فون کرد

راسبی و در راسبی یا قوت عمومی که که در منسوب است به سبکی سبکی بن مبدل بن ملک بن خیر بن از و بن انوش
 در ارض خراسان جاعی از امانی فصل و علم به اینجا منوبند و در نسبت است به سبکی برادر سبکی به از و بن عارف
 کامل است که منوب است به انجاست

پیاده است که چهار نصد از مشایخ عارفان است که با منصور معروفند مانند سایر این طبقات که در هر جا و منسوبند
 ایک که یک جای گاشته میوند و یک دیگر شسته کردند

ابو منصور کا و کلاه

از عرفای ما چهارم است که شرح حال او را شیخ الاسلام خواجه عبد الله انصاری در کتاب فخریوس که ابو منصور کا و کلاه
 بر نفس از مشایخ بود و از شیخ اهل طاعت و معراج این طبع بود و قستی از اوقات بهجت رفق را میباید و بارش بهجت رفق
 داشت در حق رقت و شمول کردن چاه شد چون باب رسید چاه دیگر را شروع کردند کرد خاک آن را در آن چاه کند و بخت
 تا نباشد شد پس شروع چاه دیگر کرد و پسین رفت تا می شمول بود یکی از اهل ظاهر و رسید گفت و او را باز در که این کا
 سیک گفت پیش من خود را در شش میافتم پیش از آنکه مرا در شش اخذ کنی آن مثل مایع را در کلاه و بختی سبکی و تعالی شل
 اشتغال به مایعی این مثل می لایس می است زیرا که عرض شل عدم اشتغال است با آنچه مانع آن نباشد و این مثل می را این
 میاید و حاصل این بسیار را در شرح حال بسیاری از عارفان کاشتم از جمله ابو ایوب پس مرده و بنیاد است که بر عیان این است
 که نفس خود را در شش میافتم شمول نماید و در شش این میان نوشته اند که شیخ ابو عبد الله و نور که شرح شش
 در این کتاب مقرر است و وقتی در دریا بهجت طوفان باشد و در شش خود را برین دو حق گرفت تا بکاهی باز آورده و این کار را

انروی یکدیگر که خود را شمول نماید نفس می بجای دیگر روی بسیار و نیز صفا و قوی بریدی پس روی که گفت چرا کاری کنی
 باین سیر و سول که در است این یکی است مانند شش بدی گفت خجانی است که بجان او است مانند و در نور پرور کار خود در دنیا
 سر میباش بریدی از و نصیحتی خواست گفت همواره دل را باز باین موافق دار که نزد بجان او تو را تو در هیچ نیستیم هم تو هم
 آنرا بر است باشند

ابو منصور معتبر بن احمد الاصفهانی

در ماه چهارم حج در اصفهان معلوم ظاهر و باطن معروف و مشهور بوده و در بسیاری از کتاب این طبع نام او است در فضیلت کلام
 مطهر است که وی شیخ صفایان بوده و بر که امام عالم معلوم ظاهر و باطن معانی که شیخ در وقت خود و جنبی به منب
 شیخ احمد کوفانی بهجت می رسیده بود از و پرسیده بودند که از سخنان می بهجت یاد داری گفت روزی در میان انجمن سخن
 میگفت که الفخر بن خیر و یک نفر گفتش تمام بود مرا از سیری یک سخن و هم از بیانات است که شیخ احمد کوفانی نقل کرده که
 چون خدمت پیری نمودی را در است باش الا آن بهره که باید بسیری بخواری بر و نیند از و نقل است که بریدی گفت چون را
 در دنیا که شش که حق کی ضایع کنی یا بسبب گشای او که روی زحمانی کند که بکاشی مستلا و حقوق ضایع خواهد شد و این چاه
 از انروی گفته که آنچه را در بر خود پسندید بر غیر خود نپسند و شرح طریقه حاشی را در ترجمه ابو ایوب هم بنیست مشهور و حاشی
 معتبر شیخ نیم و سگون من محمد و فتح نیم و راه مطهر

ابو منصور محمد الاصفهانی

در اواخر ماه چهارم و او اهل پنجم در زمان سلطت سلجوقیان در سراسر اسان بوده ساکن بر است به خواجه عبد الله انصاری است
 که شرح حاشی بجای خود میاید و او مرید شریف خمره حبلی بوده و خدمت ابو الفخر ترمذی کرده و در میان عسکریان بجای و یکی
 معروف و مشهور است شیخ احمد کوفانی که از بزرگان این طبع است و قتی شیخ الاسلام گفت این مردان که دیده می گرد جهان
 گردیدی مانند پدر خود دیدی گفت در بسیاری از صفات ظاهر و باطن مانند او ندیده ام از جمله جفا و اس که علم او ختم و پس نیل
 کردم و آنکه نوشتم در احادیث خلقی پیدایش باز او بود و طسیرن آموختن معلوم را ابو ایوب آموخت او مردی صادق باور و
 و شتی بود که کس اینچنان در معنوی داشت به دایت حال که مرا بر این بودم پرسیده نظرش من بود و یکست ایفر زنده گونی
 و ابواسم ایدم از نو کار فضیل و ابواسم ایدم خود آمد و در حق من خجانی دیده بود و با من میگفت تا هر خط میگفت بر روز خوب
 خود را در حق تو میری میگفتم راست میاید و هم شیخ الاسلام گفت که پدرش به دایت حال خبر بود و قتی صفای داشت فاجع
 و پس بر سر روزگار و کوشش لیل و نهار که قنار زن و سینه شده و همواره اظهار طاعت نمیکند و سینه و نافه و در آن نگینی

از دشمن بماند و قاضی القضاة کرد و در آن مکتوب عده نمودند و محاسبش بود و میرسد و برساند
 وی از باب یکم مردی قانع بود و تسبیح نموده بخیال خود زمانه آنکه که حکایت کامل آید و انصرف نموده از بروج آنجا رفت
 چند خواست تین نماید از خود شخص شایسته را خواست که قاضی القضاة نماید حال هم اگر مکتوب معلولت انداخته از بروج
 کسی نیست حکایت کامل از وی غضب بیک شرف گرفته گفت این دوست تو است که با غیره بکتابه دارد و با آنکه عایت که از
 تو بدو رسید چه باید بکنی چنین خبر را نماید ملک اشرف این کار در ضمیر بود و آنکه بدین مباحث نموده در سر غیر از اداری
 بگرفت و جرایم او را قطع نموده در سبب ایمنی الدین بن کی داد و انعام کامل بخانه خود رفته در از خلیق بر روی خود بپشت
 تا آنکه که وفات نمود و نقل است که چون انعام اجل وفات نمود و بعد از وفات کی در فضل او را بخواهید بدار و پرسید که خدایا
 با تو چه کرد و چون تو را بر نهاده کار تو چه گفت مرا در پیش روی خود نشاند و گفت استلال کن در نزد فرشتگان
 بر یکی که من گفتم ناچار است حادثه از آنکه متعلق گشته بدینی چنینی که حادثه و مخلوق میکرد خاتمی آن در کار
 که خارج باشد از حد تفسیر و تبدیل با اطلاق آتش کار در او و پس در وقت که در میان آمد و توان آن را قائل گردید پس چنان
 رفت تا سه چهارم جرم چون چنین باشد از صفت محدث خارج خواهد شد در انحال باقی میماند یکی بنسبتون سه احوال
 قل نموده است و صحیح این است که یکی است او را بمانی نیست چون این شنیده و اقرار او بوجدانیت خود و بدین صفت بود
 و آنکه مراد اصل بشت نموده و تفسیر است که یکی از اعیان فضلا و او پس از وفات بخواهد بدین پرسید و یونان را توجیه داشت
 گفت در انجایی بجا و عقیده که من از مردمان رسید از من در کد شد و در بشت جاویدان جای آورد و غم الدین بن ابراهیم
 بعد از وفات آن عالم بدین اشیاء و او را مرثیت گفت که آنروز که جنازه او را برداشتند بارانی سخت بارید از آن روی

بناست گفته

کتاب استاد علیه غده و فقه	بمدامع کالو الموشور
و اظنه فاحت بمصده و	لما سمعت و تعلقت با لتور
اولیس مع انشیت همی باردا	و کذا انکون مدامع اسفور

سین کریت آسمان بر او در آن سبک نام که او روزگار زندگانی را و ادع گفت با کسی مانند مراد و اید غفلان که پرانده بود و
 کوی و برزن کان رفت از آنکه آسمان خوشحال گردید چون روح وی از بدن جسد اگر دید و بگذر کرد و تا آنوقت که پوست بپوست
 رحمت الهی از آن روی جاری گردید و اشک از دیده او بر روی چرخین فراد بود آن اشک که از روی سست و خوشحالی جاری میگردد
 و هم از دست روحی که انعام کامل را از هر سه عزیز بر منوع نموده و یکی از قاصد او چنانکه نوشته شده بود و او

قد عل سبب دولی آخر	و بوقعتی فی سنا سیر القواب
فا صحت علی الدر و ارباب	و اکتب علی الفضل و فضل العلاء

بخی غل شریف الدین بجای داشت قراب بطوریکه یکجمله است چشمش از خلاف کاری ساخته است از خلاف این کار
 بود بخیر صواب عاید خندید و روزگار او را ابله او کرد که برده شش و قمری که این دو نفر شتافتی قاصد بهم نقل کرده اند که
 بعد از وفات ای وزی جاعتی از ابل فضل و دانش در بیان می نشسته بود غم الدین بن ابراهیم را در آن مکان حاضر بوده و یکی
 که پوسته می نشسته بود میخواست

یا مریا قلبی له قریب	جاگفت غیث ابد اجمع
عمری بنگار منی افقه	شمن الحسانی و بچی قطع
و کت غدا یف تخی قضی	و انعم بعد الیف لا یقطع

ای صاحبی که دل من از برای اوست جایگاه آمدن را برای کی پوسته جارت را عیدی بود با آن گفتگوی نو که عمو او
 از اوق آن آفتاب بزرگی در پیش پرده میاید و بود و شیشه بزرگ در خلاف آنکه که در گذشته خلاف شیر چه خواهد کرد
 چون شمشیر در آن نباشد و نیز در اخبار بعد از وفات می آورده اند که یکی از علمای مصر چون خبر وفات می بدو رسید بسیار
 بدین رفته در سبب تبری و غم میکرد و میگفت همه روزه او را کار بهین بود و روزی جاعتی از حلیه بنسبت و وی نقد سبب
 ناله و زاری را از وی پرسید که گفت که من تنها بر موت و وفات بگذر است که چنان عالم فاضلی را کسی قدر ندانست
 از علوم و فنون فضا یل می افتد که باید بهر بزم شدن در چند سال که در زمره علمای دی روزگار بگذرانیدم و دیگر
 قی از فنون علمی از علوم مجوی از برایشان بدیدم و اینچنان نقل از طبقات الاطباء و این مکان و غیره گفت از کتب بود و در این مقام
 ختم تمام آنچه سیر علی الرحمن المصنفه فی احوال المعرفه و الفایده آورده است آن این است که بنگار و سبب آمدی
 ابو الحسن علی بن علی صاحب التصانیف انما تصنیفها الاحکام و غیره و کله سنده اید و چنین است و مشتمل بر طبیب و فاضل
 قم اعلی الی طبیب الشافعی و مهری المصولات حتی لم یکن فی زمانه اعلم منه بهام سن مصر و تصدیقه و ملا فخر با جمیع افکار
 و انتقاده انفس ثم حمله جاده و تسویه الی فساد العقیده فخرج اقسام ثلث بنانی ثلث صنف سنده اید و مشتمل
 تساه صاحب طبقات الاطباء بنگار و کوی در فنون شمس بنگار و در این سینه از قصیده است که بخت ملک منصور صاحب
 حاکم و کتبه در این مقام داشته بود

فلا یفقد الامن فضا ملک	ولا غریبه الا و بوجعنا
جاء الفخر بفضل العلم و التی	به المملکت لما ان مولا
فهر او رسید فی الدینا الطای	و بوجعنا فی الدینا باعنا

سین نبی باشد و فضل و علوم کرشده از فضایل او و در دفعی از بزرگی و جاه و جلال که اوست شایسته او و جایز
 است که بنگار کند فضل و علم و بزرگی که سنده نام او آن بنگار که مانند اوست است و انرا فاضلی و صاحبی پس اگر شخص شایسته

و نوی خود و سید است از برای طالبان آن اگر راه آخرت تمام خودی است بسیار ساینده و بركات خداوند است
و انصاف کامل چنانکه در ضمن تربیت سادق جان شد چون از مصباحات فیه از توحید و حکمت منوره و فراغت اکسایش یافت
کوشه کرفه بنای تالیف نهاد و در اصول این فقه و منطقی و حکمت و خلاف و غیر ذلک از موقوفات و مستغنیات ای آنچیز است
آمد از اعتبار است کتاب انکار الاله و انکار اصحاب طغیات الاله در اصول نوشته و این عقائد در حکمت
کتاب موزن مکتور و این کتاب در مقام دور و حکمت و علم بوده کتاب فایز الحقایق کتاب لباب الالباب کتاب
غایه المرام فی علم الاحکام کتاب منافع القرائح کتاب فنی السؤل در علم اصول کتاب مختصر در علم خلا شرح کتاب
شیخ شهاب الدین معروف بدای در جدول کتاب فنی السؤل کتاب فی رتب المسائل کتاب البین در معانی الفاظ حکما
و حکمین و دلیل معنی الخلاف و عاری فی جمیع مسائل الخلاف کتاب ترجمات فی الخلاف کتاب الواحدان فی الاخلاق
کتاب التلبیه القصیه و کتاب التلبیه الکبیره کتاب خلاصه الاثر بنام ملک عزیز بن صلاح الدین چنانکه مستند و بکبر
و کتاب در احوال ملک عزیز بوده است

آندی بانی محمود و هم کسوره و وال محمد از شهرهای بزرگت و بابرکت و جاعی از امانی فضل علم بدای بنیاد
فدیکه آن فاضل کامل است و در سنت کدی بسیار

شیخ بدرالدین بهقی

از علما بزرگت و دین ترک است در سنون چند از فقه و اصول حدیث و تفسیر استادی گیر بود و با فقهانی و آقا ن سخت مشورت
داشت و بنده بهشتی و فرقه است با هر کس از علما عظام تسلیم و آقا ن مکرر با وی میرسید از وجود این انجمنه میل خدای
عظیم بای سلام عاید کرده و شرح آن خدمت از فضیلتی که در کتب خود و آثار بسیار علی اختلاف آورده اند مستند و بکبر
و عبارات خاشا الدین صد بهر وی را در ای مقام بر عباد بسیار بر جان نهاد و مقصود از وی نقل بنیام در وی نقل
و ذکر بعضی مناظرات و قضا و متابعان ملت بیضا میگوید بوقی طایفه از تجار مسلمانان بهت آقا ن شتاری که با پیا و متعارف
سرخ خود آورده و عتاب خیزه سپیش کش کرده و پا داشت و در آن تخمینا قبول فاداشش خاصه خویش نزد آنحضرت
فرستاد و باز در گمان است از آن عظام شیده و آتش آقا ن سکنه انوری را که وزیرش بود و فرمود که از تجار پیر سر که
چیزی بخورید و سکنان حق را از آنحضرت پرسید جواب داد که در حق ما نگویند و از حق مکنده خوردن و کوشش جایز
نیست مگر با بر خدا حق که با اهل اسلام و ایشان جواب این عبارت عرض کرد که جماعت میکنند که شش پادشاه و پادشاه
با حکم و در و او را و قوی از استماع و خدیش بر آتش مکه فرمود که من جدا باب اسلام اصحاب کتاب تنج بر حق کنند
کنند و بطریق مولانا سینه شکانه در این باب مبالغه بجائی رسید که مدت چهار سال بیج مسلمان بیج کوشندی اندام

توانسته بود و سپر خود را خسته توانست کرد و لاجرم بسیاری از اهل اسلام حلا و هنر خست بار فرموده از خان بایق بیرون رفتند
تو جاعا آن بواسطه سبب بعضی از مفسدان مولانا بران الدین بخاری را که از جمعه میدان شیخ سیف الدین با خری بود و در این
بایق شخصیت طوایف خلق اشتغال بنویسند و بعضی سپر پیا بین برود و آن بزرگ دین را که سرزمین ارتضی و امر بلیش گشت و تا
یافت بعد از آن شهاب الدین قدوسی و عمر فری و ناصر الدین ملک کاشغری و غیرهم از ساکنان مسالک شریعت پروری
نزد آن وزیر پروردگار منقوش شت قبول نمودند و بعضی فایان ساینده بواسطه منع و جاعه شد که مستحق آبادانی بلاد و
است از این حالک انقطاع یافته و آتش غضبه مفعود و اموال غنا با پوشیده اگر فایان عادل مردم را ازین سمل و دیگران که بگوید
سوداگران باین لایت آید و ابواب آوردن خلف موقوفات بزوی تو خدا ن بجای کشاید فایان گفت که اگر من بخلاف
یاسا خود فرستادن هم دیگر خدای بر ابر قول من اعتماد نماید تا تو انصاف با طرف آن ف ملک و آن کردان که اگر من سید
کسی بنزد سعادت اهل اسلام و اصحاب کتاب قیام نماید سیاست سده بواسطه صد و بران حکم مسلمانان شادان شده مذکور
صدقات بار بار استحقاق او در خلال این احوال حدودی مفسد و فاسد جان مسلمانان شت بر عرض با قاضیان بن جان و
رسانید که در قرآن و اوست اقوال مشرکین کاذبه و بعبیده متابعان وقت محمدی هر کس که بر دین ایشان نیست گفتنی است با
گفت بر حقیقت امثال امثال فایان از من انما راست گاه حکایت نوشته مصحوب صدهای و قوی فایان فرستاد و تو جاعا
یکی از علماء اسلام فرمان داد و مولانا باها الدین باوراء الیه را بیا پیسیر را علی برود فایان از وی پرسید که اقوال مشرکین
کاذبه بر سنی و از مولانا جواب داد که جمیع مشرکان را کشید فایان گفت پس چرا محبوب فرمود علی بنیامید مولانا فرمود که
وقت آن کار در نیامده است و اما در برابر او این حکم شتم فایان گفت که اگر شما را قدرت نیست و مراست بقتل آن دشمن
فرمان داد و خواست که سایر اهل اسلام را سیاست کنند امیر و انجمنه و بعضی دیگر از امت حضرت خیر اش بهر صلی الله علیه و آله
سلم که را و حق و مشتند مروض کرد اندید که پادشاه را در این باب مایل باید و تا محلا اسلام را بجمع ساخته از بعضی آید بکبر
استغفار بنام در روز دیگر از آنحضرت کس در خان بایق بود با رگاه حاضر کرد اندید و فایان از ایشان پرسید که
اقوال مشرکین کاذبه داخل کلام خدای است یا نه گفتند بلی گفت بگویند که مقصود از این بلی چیست جواب داد که از غری
ایت مذکور چنان فهم شود که تمامی مشرکان را بیا بدشت فایان گفت چون فساد حق بر این عو جاست چرا شایخ
میورید و خون مشرکان انیرید قاضی علا الدین طوسی گفت اظهار وقت می کشیم فایان عدم داند و استحقاق فرمود گفت
اکنون بیایند تا از بنیامین تعصب بخدا در انکار ایم و شتاکش را و اوجب اندید و تا خون مال شت را مباح اعتقاد بنام
و جت استغاده و ایک دیگر ما شت فرمایم اگر چه پرسید که آفرید کار عذیبت جواب داد که خدای بزرگ گفت خدا را بدست
و دوات که در او خداوند تبارک تعالی بازرس نوال کرد و دیگر خدایان را که کسی جواب داد که او نیز از جمیع مخلوقات است
شمر وقت قدرت و جود خستیار او که نهاد و گفت خدای عباد و فایان گفت تا وقتی را بخواهست که تو حق بدانی که عباد را

گردیده و ادله بسیار یافت کرده که عرض متعده را بتواند ظاهر ساختن آن حکیم دانستند چون آن آلت را مشاهده نمود
 نظردقیق و فکر صایب چندین از آن بساخته هر یک را بر یکی از بزرگان آن عهد بنیستاد و طریق تنگنویسید اگر در یکی
 اعمال آن در عرض متعده و چون خستیدار و امتحان نموده شد بقواعد بنده صحت آن معلوم گردید و بروی ظاهر
 شد آنچه برخلاف او پیشیده مانده بود و رساله مشتمل بر این تعلیه در آن باب پرداخت و دیگر آلات که او ساخت از
 مسطر و پرگار و ناخود از غرت نزد مردم روزگار و امالی فن نازل منتهی که بر برای قیسی بی نظیر بود و غیر از این عمل
 اصطلاحات بر ساختن الواح و طلائع نیز نگاشت و چون فواید فن بود اوقات مختاره برای آن عهد معلوم
 متعین میکرد و اینها را بملوک و اماراد و زرار میفرستاد و تجربه حکم بصورت می میکرد و از این جهات می راعی
 جزیل مکتبی فسنه و ان از شماره جمع آمد و اینها در ایام امام المشرقه باشد جایی بود و چون از این عالم رحلت کرد
 اصحاب فضیلت تحقیق دانستند که نظیر خودی در علم و عمل در این جهان نداشت تا اینجا بود آنچه در ترجمه می از این خطی
 نقل افتاد و آن حکیم میانسند را در روزگار زندگانی در خند و بر بهمان سان که نگاشته شده میگذشت تا در سنه هفده
 و سی و چهار هجری بوقت فاجع در بغداد در گذشت و در مقبره معروف بروید و فون گردید و این حکایت را ابن طبیب
 که شرح حاشی شرح گذشت منسوب ساخته که مدتی قبل از آنکه وی را اقلعت عارض کرد می گفته است آنوقت خیال
 و عارست و کار که بیج راست ناچار بقتی از صل و دماغی دو چار خواهد شد که مورث فاجع و دستر خا و غیر ذلک خواهد
 بود بلاخره چنان شد که او گفته بود

اصطلاحی بابی پنجم بزمه و سکون بین عهد و ضم طالع و بعد از آن در اولام الف بعد از آن با عهد و پیش
 با اصطلاحات و معروف و مشهور است اگر چه در شرح حال ابراهیم فراری بنیادی از بعضی اعضا و اجزای آن
 بنا نسبت نگاشته شد و در این مقام توضیح بعضی از اعضا و دیگر جزئیات کمالی از فایده نیست خواهیم پرداخت و اصطلاحات
 گویند که بونا نیست معنی آن را میزبان شمس گفته اند و بعد از وضع آن را بطریق مسکون نمود و بعد از وضع آن را گفته اند که
 سواره و معنی میگذشت که در هر خطه فکله در آن بر رسم بود و باوی بود و درست می بر زمین افتاد و حیوان پای بر روی
 کرده نهاد و پس شریف اصطلاحات چون حکیم آن ابدید و آنست که بر دایره مسطر توان خطه فکله را در رسم نمود و خطه
 اصطلاحات اوضاع کرده و تصرفات در آن نمود و بعد از وضع آن را بطریق دیگر نیز نگاشته اند

پس باید دانست که نام زیر که در فراترین صفح بود از اصطلاحات و صفح عکس بود و از روی می باشد و اجزاء ارتفاع
 بر پشت اصطلاحات بود و چار یکی آن را بنام قسمت کرده اند و جسم نهایی مد نوشته کسی آن فروتی است بر کوشام
 که عوده و حلقه و ابروی شکم کرده اند و عوده آن برتر است که بر کسی محکم کرده اند و حلقه و حلقه در روی
 و عضاوه چون مسطر بود بر پشت اصطلاحات باشد که مخرب بود و باشد که راست و بدین ترتیب آن دوخت باشد که

بر عضاوه بسته و ثقیل روی که ارتفاع از روی میگیرند غری عضاوه تیری سرد و مسخره عضاوه باشد که بر جسم
 ارتفاع کرده و تعین ارتفاع کند خلق بر پشت اصطلاحات بود اندای آن ارتفاع و نه از دهن اده امی و اصابعی خاکستری
 باشد جیب بر برسی از جانب فوق الارض باشد قوس جیب عضاوه بود از مرکز نامی عضاوه بر پشت
 کرده و قوس ارتفاع بر ابرجیب خاکستری قوس قوس خط آن معنی بود که بر مرکز اصطلاحات باشد و قوس
 بود و اصطلاحات آن بسته بود صفح آن صفا بود درام نهاده و هر روی عسرس بد بروی کشیده و در غت
 عکس نهاده بود در جیب بر مرکز دایره بود بر صحنه که سر جیبی بروی کرد و در اسر سلطان آن دایره خود بود
 بر صحنه که سر سلطان بروی کرد و در حاشی شرق مشرق و مغرب آن خط راست بود بر صحنه که مرکز بریده باشد و نام
 مشرق بر شرق و مغرب بر مغرب نوشته خط افق اول خط قوس بود از خطه مسطرات که در مدار عمل و میزان
 با خط مشرق و مغرب تقاطع کنند ساعات متوج آن خطی که ناه بود شیب مسطرات بر صحنه کشیده و از یکی
 تا دوازده نوشته سمت آن خطی که کشیده باشد موازی افق باشد ایش ارتفاع عمل و میزان باشد که سمت که
 دود باشد که سمت نقل بوده عکس آن سمت بود بر روی صفح تیر نهایی آن بر دهن خسته باشد و نام بروج
 و ستارگان بروی نوشته منطقه البروج آن دایره بود که نام بروج بروی نوشته باشد که یک نیمه فراج و یک نیمه
 غری ثابته آن تیر بیست از عکس بر دهن آمده و نام که اکب بروی نوشته مسطرات آن خطی که کشیده است
 از یک تا دوازده در میان دایره خودک نوشته و سمت کرده غری جیبی آن فرویت از سر جیبی بیست
 اجزای جره کرده و از روی جسد انشود و جره آن بطن ام است سیه و دشت سمت کرده اند ای قمت ارتفاع
 یعنی سطح التماسی و جسمی بی سارگان بر ستاره که در اندرون منطقه البروج شمالیند و بیرون منطقه جنوبی می
 آن فرویت از عکس بر دهن آمده که بان عکس گردانند

ممکنه آن مع است برام که صفحا با آن بسته شود و بسته و بکند تا اینجا بود اسامی آلات اصطلاحات اما قمت اصطلاحات
 اگر فقط از یک یک قمت کرده باشند آن اصطلاحات نام بود اگر دود و آن اصطلاحات بعضی بود اگر سه شمی و اگر پنج
 پنج غمی و اگر شش شش غمی که گفته شد و ده کانه غمی از بر آن قمت چهار کانه و هشت کانه باشد که
 عدد را با بود و نسبت مثل قران و ادنا اینجا بود اسامی آلات اصطلاحات و چون خوانند که ارتفاع آفتاب که باید که
 اصطلاحات را متعلق نماید چنانچه در جیب که جوار ارتفاع بر آن نقش شده بجانب آفتاب باشد و عضاوه را که بر دهن
 تا قوت آفتاب از عقبه که بر عقبه که افق پس باید که خط ارتفاع بر چند خود از جیب ای ارتفاع افتاده آنچه باشد
 مقدار ارتفاع آفتاب بود در آنوقت و در ارتفاع کوب باید که عضاوه را که بر دهن باشد و دوخته که در دو کوب
 رسد در آنوقت حلقه نماید که خط ارتفاع بر چند جیب افتاده آنچه باشد مقدار ارتفاع کوب باشد در آنوقت و ارتفاع

و ارتفاع آفتاب و در وقتی که شعاع آن غلبه نباشد و قرص آن در میان بر توان دید پس هر قدر معلوم کنند و تا
 طلوع ارتفاع در آن وقت باید که درجه آفتاب از تقویم معلوم سازند و همان درجه از منطقه اسطرلاب بر یابند و نشان
 کنند و عکس آن را بر دانه نشان درجه بر منطقه ارتفاع آفتاب پس در این وقت ملاحظه نمایند که کدام درجه از منطقه اسطرلاب
 براق شرقی افتاده آن درجه طلوع وقت باشد و اگر شب خوانند که طلوع معلوم کنند مری کوکب که در ارتفاع آن معلوم
 کرده باشند بر منطقه ارتفاع آن بگذارند آن درجه که از منطقه البروج براق شرقی افتاده بود طلوع وقت باشد و
 دیگر تعیلات را اعمال اسطرلاب باید دانست که در اسطرلاب غیر تمام بعضی اوقات درجه آفتاب بر منطقه ارتفاع یا
 درجه طلوع در میان دو خط افتد و عموم الی فی در این وقت کتباً تخمین کنند و اگر کسی خواهد که عمل اوجتساق آفتاب باشد
 تعدیل باید کرد و آنرا تعدیل موضع آفتاب باید که یکی از آن دو خط که درجه آفتاب باید که یکی از آن دو خط که درجه آفتاب بین
 آنها واقع است بر یکی از نقطه که گذاردند و جبهه سوی را از جای عجب که مقابل مری در اسطرلابی باشد نشان کنند
 باز خط دیگر را بر همان نقطه که گذاردند و جبهه دیگر را نشان کنند و میان هر دو نشان بشمارند آنچه باشد از جای تعدیل
 تا مندر پس ملاحظه نمایند که مابین خط اول و درجه آفتاب چند درجه است آن درجات را از جای تعدیل ضرب کنند و
 حاصل را بر تفاوت جزی منطقه یعنی شش در اسطرلاب سدی سه در مری و دو در مری قسمت نمایند آنچه بیرون آید بقصد
 آن از نشان اول درجه نشان دوم بشمارند آنجا که رسد مری بر آن گذاردند پس ملاحظه نمایند تا بر آن نقطه که ام
 جزو از جبهه سوی منطقه افتاده بخشد درجه آفتاب باشد مثلاً در اسطرلاب سدی در مری عرض بود که عرض قزوين و اول
 و مری عرض در جبهه آفتاب در نشان دوم درجه بود و آن میان خط دو درجه و خط یک درجه و ارتفاع که
 شرقی بر یک زاویه خط دو درجه و یک درجه را بر منطقه که در شرقی گذاریم و مری نشان کردیم و مابین دو نشان را بشماریم
 چهار درجه و نیم جبهه سوی تعدیل شد پس تفاوت مابین خط اول که دو درجه است و موضع آفتاب که شانزده درجه چهار
 بود آن را در جبهه سوی تعدیل ضرب کردیم و یک درجه حاصل شد آن را بر شش که تفاوت جبهه منطقه است قسمت کردیم
 بیرون آمد پس از علامت اول به جزو و جواب علامت دوم شد و آنچه که رسید مری بر آن گذاریم پس ملاحظه نمودیم که
 در این وقت بر منطقه که در شرقی گذاریم بود منطقه و وقت آنجا که بود علامت بر او گذاریم و بشماریم تا در وقت آنجا
 مشخص باشد و آنرا تعدیل مضطرب چون ارتفاع موجود میان دو نقطه افتد موضع آفتاب بر یک زاویه منطقه اول افتد
 نهند و مری نشان کنند و مابین هر دو نشان بشمارند این اجزای تعدیل بود و آنرا تعدیل طلوع چون موضعی از منطقه البروج
 که براق شرقی افتد در مابین دو خط برای آن عکس آنرا حرکت دهند نشان کنند و تفاوت مابین دو نشان که بماند
 تفاوتی را نمایند اما ارتفاع ارتفاع طلوع چون خوانند معلوم سازند که آن طلوع چه وقت از روز باشد و چه وقت در جبهه چنانست
 که آن درجه که جهت طلوع متین شده براق شرقی نهند و ملاحظه نمایند که در آن وقت درجه آفتاب بر کدام منطقه افتاده است

وقت درج آفتاب

شرقی یا غربی آنچه بود ارتفاع آفتاب باشد در آن وقت پس چون آفتاب بان ارتفاع رسد آن محل وقت طلوع باشد
 و اگر براق مغرب افتد وقت طلوع باشد و اگر براق شرق افتد وقت طلوع آفتاب باشد و اگر در قمر تحت آفتاب
 افتد وقت طلوع شب خواهد بود پس کوکبی از کوکب که فوق الارض باشد ملاحظه باید نمود و در آن وقت که کدام نقطه
 است شرقی یا غربی چون ارتفاع آن کوکب بان مقدار رسد در مشرق یا مغرب آن محل وقت طلوع خواهد بود و آنرا
 معرفت و ایر درجه آفتاب را بر منطقه ارتفاع نشان گذاردند و مری نشان کنند بعد از آن براق شرقی گذاردند و با
 نشان کنند و از نشان دوم تا اول بر توانی بشمارند و ایر مانده باشد از روز و از منطقه کوکب را بر منطقه ارتفاع
 گذاردند و مری نشان کنند بعد از آن جبهه آفتاب را براق مغرب نهند و مری نشان کنند و از نشان دوم بر توانی نشان
 اول بشمارند آنچه باشد و ایر که شش بود از شب و اگر بجای افق مغرب براق مشرق گذاردند و مری نشان کنند
 و از نشان اول تا این نشان بر توانی بشمارند آنچه باشد و ایر مانده باشد از شب تا معرفت ساعات مستوی و این
 ساعات و قایت باقی باقی بود از روز یا شب اگر غیر آفتاب را براق شرقی نهند و بعد از آن براق غربی و مری نشان
 کنند و از نشان اول تا این نشان بر توانی بشمارند تا قوس النهار معلوم شود پس آن را بر پانزده قسمت نمایند و آنچه
 بماند در چهار ضرب کنند مجموع ساعات مستوی و زود قاتی آن معلوم شود و چون آن را از اریست چهار ساعت
 نقصان کنند ساعات مستوی شب و قاتی آن بماند تا معرفت اجزای ساعات متوج و زود قاتی آن معلوم شود و چون
 معلوم سازند و در روز و در وقت نمایند آنچه بماند در پنج ضرب کنند اجزای ساعات متوج و زود قاتی آن معلوم شود و چون
 آن را از اریست نقصان کنند آنچه بماند اجزای ساعات متوج و زود قاتی آن معلوم شود و چون آن را از اریست ساعات متوج
 که در زیر مضطرب کشیده شده گذاردند و مری نشان کنند باز بر خطی دیگر که پہلوی آن خط بود گذاردند و مری نشان کنند
 و میان هر دو نشان از جانب آفتاب بشمارند اجزای ساعات و در بیرون آید و اگر درجه آفتاب را بجای نظیر آن گذاردند و
 تمام کنند اجزای ساعات شب بیرون آید و اگر بر بی از عدد و ساعات مستوی روز یا شب بر همان عدد بکشند
 حاصل عدد اجزای ساعات متوج همان روز یا همان شب بود اما ارتفاع آفتاب درجه آفتاب را بر خط نصف النهار مضطرب
 بعد گذاردند و ملاحظه نمایند که در آن محل بر منطقه چند واقع است نهایت ارتفاع آن مقدار باشد و اگر درجه آفتاب
 مابین دو نقطه افتد تخمین عمل نمایند و اگر خوانند که جبهه آفتاب باشد تعدیل باید کرد پس جزی از اجزای منطقه که باشد
 ارتفاع آن مساوی منطقه که مابین معلوم نمایند مابین طلوع و منطقه را بر خط نصف النهار گذارند و از آنجا که بر آن
 منطقه افتد در آن خط نهایت ارتفاع آن مقدار باشد و اگر درجه آفتاب مابین ساعاتی آن منطقه باشد و مابین طلوع
 جزی که نهایت ارتفاع آن مساوی منطقه بشمارند معلوم کنند که تفاوت مابین این و جبهه از اجزای منطقه است
 اوقات خواهد شد و باید مابین ساعاتی که نهایت ارتفاع مساوی منطقه مقرر باشد از طریق که موضع آفتاب است

معلوم کنند و آن تفاوت اجزا باشد پس تفاوت اجزا در تفاوت این دو نقطه ضرب کنند حاصل را بر جیب
 تعدیل قیمت نمایند و خارج بر نقطه ارتفاع که نشان دهنده ارتفاع در جیب است ضرب کنند و آن تعدیل الیها
 جزو شش بر اقی مشرق که از دهمی بر جیب انحراف نشان کنند و بار بر خط مشرق کنند و دهمی نشان باین برود
 مری تعدیل النهار باشد اما نصف النهار و قوس النهار باید بر جیب اقی مشرق کنند و دهمی بر جیب انحراف
 نشان کنند و بار بر خط وسط النهار کنند و دهمی نشان کنند باین برود و مری نصف قوس النهار باشد چون نصف
 کند قوس النهار باشد و اگر بر جیب اقی مشرق که از دهمی نشان کنند و بار بر اقی مشرق که از دهمی
 نشان کنند قوس النهار باین برود و مری باشد و چون قوس النهار بر پانزده قیمت نمایند و بر پانزده درج ساعتی که
 بر درج ساعت آن روز حاصل آید تا معرفت مثل اقامه اصابع و جیب المکسر بر مقیاس که بهت قیمت یاش
 قیمت و کم کنند آنرا اقامه میخوانند و چون بدآورده قیمت کنند اصابعی خوانند و چون قیمت کنند مقیاس
 خوانند و چون ابتدای آن از خط مشرق یا مغرب باشد آن ظل مکلوس باشد و اگر از خط وسط الارض یا وسط النهار
 ظل مستوی بود باشد که بر خط لای ظل بر جیب غسبی جنوبی کشیده بود اصابعی و مری جیبی پنج قیمت کرده است
 ظل ازوی حاصل شود ظل اصابع و ظل مکلوس که آن را ظل مستقیم خوانند و ظل مستوی چون خوانند بدانند که ظل
 اصابع است اقامه مری بخانه بر چهل پنج درج ارتفاع که از دهمی که بر خط وسط النهار باشد بر قیمت یاش و نیم اقل
 اقامه می باشد و اگر بر دوازده اقل ظل اصابعی و چون خوانند که از ارتفاع بدانند بر ابر ارتفاع مری بر خط وسط النهار
 بکنند تا بر چند افتاده باشد از آنرا ظل پس همان قیمت ظل آن ارتفاع باشد و باید اشرف در خط وسط الارض باشد
 و اما ساعات هر روز بر هر عصری که خوانند صغری عرض بلد مغروض زیر عکس که از دهمی بر جیب که خوانند بر اقی مشرق
 که از دهمی را بر جیب انحراف نشان کنند و همان جیب و بر اقی مشرق که از دهمی نشان کنند باین
 برود و مری بر پانزده درج ساعتی باشد و هر درج چهار دقیقه و اما میل اقیاب از تعدیل النهار بر خط وسط النهار
 که خوانند تا میل او بداند بر خط وسط النهار که از دهمی در اقل و انحراف از خط وسط اقیاب باشد که در اقل و در اقل
 بود میل شمالی است و اگر خارج باشد جنوبی بود و اما اگر اقیاب در جیب شمالی بود میل اقیاب بر تمام عرض بلد فسرند
 اگر جنوبی بود میل اقامه عرض بلد نقصان نمایند آنچه حاصل آید یا مانده نهایت ارتفاع بود اما معرفت اوقات و ساعات
 مستوی شب چون طالع از ارتفاع ستاره معلوم کرد و خوانند تا اوقات و ساعات مستوی شب را بداند و اوقات
 که طالع بر اقی باشد مری را بر جیب انحراف نشان کنند و جزو شش بر اقی مشرق که از دهمی نشان کنند باین
 مرد و نشان ما در جیب پانزده درج ساعتی بود و هر درج دقیقه که از دهمی نشان کنند تا وقت مقصود اما ساعات
 مری شب در آن خط طالع بر اقی مشرق باشد که از دهمی بر جیب انحراف باشد که اقامه خط باشد از خط طالع ساعتی که

ساعت از شب گذشته باشد و اگر میان دو خط افتد تعدیل کنند چنانکه پیش هم اشارتی رفت و از ساعات شب چون خوانند که معلوم
 بر اقی مشرق کنند و دهمی نشان کنند و بر خط اقی مشرق کنند و دهمی نشان کنند باین برود و مری بر جیب انحراف
 اجزا ساعات شب معلوم شود و اما طالع البروج و تعیین آن آنچه است که اقل بر خط اقی مشرق کنند و دهمی نشان کنند
 مری جیبی از جیب انحراف از ابتدا و وسط النهار چنانکه شده بود و اما طالع عمل باشد و اگر طالع نور خوانند و هر روز
 خط اقی که از دهمی بر جیب انحراف است از جیبی هر درج ساعتی که از دهمی نشان کنند و طالع عمل از نور نقصان کنند طالع
 نور باشد و اگر طالع نور خوانند آن جیب از اقی که از دهمی نشان کنند و طالع عمل از نور نقصان کنند طالع
 جزو اماند و اگر خوانند طالع خط استواری اند اول عمل بر خط مشرق کنند آنچه مری که شده بود و طالع عمل باشد
 باقی بر مقیاس که در تفاوت است که طالع بلد را بخانه اقی بدانند و آن استواری مشرق چون خوانند که بدانند تا بر
 چند ساعت طلوع کند اگر بلد خوانند اول آن بر جیب اقی مشرق که از دهمی که بر خط مشرق کنند و دهمی نشان کنند
 و مری بر جیب انحراف از ابتدا و جیب انحراف از ابتدا و جیب انحراف از ابتدا و جیب انحراف از ابتدا و جیب انحراف از ابتدا
 بر پانزده درج ساعتی باشد و هر درج چهار دقیقه و اگر خوانند تا بدانند که هر جیبی چند ساعت غروب کند اول بر جیب
 مغرب که از دهمی برود و مری بر پانزده درج ساعتی بود و هر درج چهار دقیقه اما معرفت توبه البیوت چون طالع
 بر اقی بود آنچه بر خط وسط النهار است عاشر بود و خط طالع سابع و آنچه بر خط وسط الارض را بر جیب پس نظر در خط طالع
 موجب که از دهمی بر خط وسط النهار رسیده بود از جیب انحراف حادی عشر بود و خط طالع سابع از خط طالع بر خط
 چهار ساعت که از دهمی بر خط وسط النهار اقامه تا بر خط طالع سابع و خط طالع سابع و خط طالع سابع و خط طالع سابع
 بر خط طالع رسیده بود تا بر خط طالع سابع باشد و خط طالع سابع از خط طالع بر خط طالع سابع و خط طالع سابع
 و تا بر خط طالع سابع را اگر خوانند که از دهمی که از خط طالع سابع و خط طالع سابع و خط طالع سابع و خط طالع سابع
 بود در آن خط مری بر جیب انحراف از ابتدا و آن اعلامت مطلق خوانند که از جیب انحراف از ابتدا و آن اعلامت مطلق
 که از دهمی نشان نمایند و آن اعلامت اول خوانند و دیگر بر جیب انحراف از ابتدا و آن اعلامت دوم خوانند پس
 ضرب کنند فصل میان اعلامت اول و مطلق اصل هر لای اقامت نمایند بر فصل میان اعلامت اول و دوم و خارج
 از قیمت تعدیل باشد بر جیب انحراف از ابتدا و خط طالع سابع که بر خط طالع سابع و خط طالع سابع و خط طالع سابع
 آنچه آسان باشد اما عمل شب جزو شش که از دهمی را بر جیب انحراف از ابتدا و آن اعلامت مطلق خوانند که از جیب انحراف از ابتدا
 که از دهمی نشان کنند باین برود و مری قوس السیل باشد و قوس السیل را بر پانزده درج ساعتی کشیده و هر درج چهار
 دقیقه و چون قوس تخفیف کنند نصف قوس السیل باشد اگر نصف قوس السیل از نور نقصان نمایند جیب که از نور که از
 تعدیل السیل باشد و اگر از نور زیادت بود ازوی نقصان کنند آنچه با تعدیل السیل بود اما معرفت ثمرات و طالع ثمرات

که از دهمی که بر خط
 استواری مشرق
 بر خط مشرق

مری تا به بر خط وسط است که از دوی بیست و یک که در ام درجه از منطقه البروج بر آن خط بود که ستاره بر آن مرکز نیست
 پس مری ستاره بر خط مشرق که از دوی بیست و یک مری را پس الجدی از اجزاء و جره بر خط افاده بود که آن مطالع
 مری ستاره بود و بخاسته اما معرفت طلوع غروب ستارگان مری ستاره بر اقی مشرق که از دوی درجه از منطقه
 البروج که بر خط مشرق بود و در طلوع آن ستاره بود و مری ستاره بر اقی مغرب که از دوی درجه از منطقه که بر اقی
 که بر اقی مغرب بود و در غروب بود و مری ستاره بر اقی مشرق که از دوی درجه از منطقه که بر اقی مغرب که از دوی
 و نشان کنند مابین اینها هر درجه ساعتی که در هر درجه چهار دقیقه و این مکتب ستاره بود و فوق الارض و این
 چهار نقصان کنند آنچه مابین مکتب ستاره بود تحت الارض اما معرفت مطالع غروب ستارگان مری ستاره
 بر اقی مشرق که از دوی درجه از اجزاء و جره بر خط افاده بود که آن مطالع طلوع ستاره باشد و مری
 مری ستاره بر اقی مغرب که از دوی درجه از اجزاء و جره بر خط افاده بود که آن مطالع غروب ستاره باشد و مری
 از اجزاء و جره که آن مطالع غروب آن باشد اما معرفت بعد ستاره از معدل النهار است که مری ستاره بر خط
 نصف النهار نهد و بشکند تا مابین مری ستاره و مدار عمل چند بود از اجزاء و جره از منطقه افاده بعد ستاره بود و معدل
 النهار اگر بعد زیاد است از مدار عمل بود شمالی بود و اگر بعد کمتر بود جنوبی باشد و یافته شود اما معرفت نبات ارتفاع
 مابین دایره نصف النهار در این عمل اگر کوب شمالی بود بعد معدل النهار با تمام عرض بلد افزاید و اگر جنوبی
 نقصان کنند تا نبات ارتفاع ستاره معلوم شود و اگر مری ستاره بر خط نصف النهار که از دوی درجه از منطقه
 بر اجزاء و جره از منطقه نبات ارتفاع ستاره بود اما معرفت عرض ستارگان از منطقه البروج در این وقت مری
 ستاره بر خط وسط است مابین سمری و آنجکه از منطقه البروج که بر خط وسط النهار افاده عرض ستاره
 بحسب معطرات اگر مری ستاره داخل منطقه البروج باشد عرض شمالی است اگر خارج آن جنوبی اما معرفت بعد
 بعد ستاره از سمت الراس و قطبین در این عمل باید مری ستاره بر خط وسط النهار که از دوی درجه از منطقه
 بعد کوب بود از سمت الراس مابین مری ستاره و معدل النهار که از دوی درجه از منطقه که از دوی درجه از منطقه
 نقصان کنند مابین بعد ستاره بود از خط شمالی اما معرفت سمت مشرق آفتاب و ستاره در این کار باید جبهه و جانب
 یا مری ستاره بر اقی مشرق که از دوی درجه از منطقه البروج که از دوی درجه از منطقه که از دوی درجه از منطقه
 در اقی بر مابین افاده سمت مشرق آفتاب بود یا ستاره اما معرفت طلوع سال و طالع و این عمل بسیار مطالع سال
 بر اقی مشرق نهد و مری را پس الجدی را بر اجزاء و جره حرکت دهند و معدل طلوع تحویل سال بعضی لب است پس
 غروب طلوع اصل بر اقی مشرق باید که از دوی درجه از منطقه البروج که از دوی درجه از منطقه که از دوی درجه از منطقه
 افاده طلوع تحویل باشد اما معرفت تقویم آفتاب در این عمل باید نبات ارتفاع آفتاب باشد و نشان کنند

شود و اقی مشرق باشد
 ارتفاع شمالی و جبهه
 افاده عمل است
 بود از خط جنوبی و اگر
 ستاره جنوبی بود
 معدل النهار از دوی
 نقصان

از اجزاء و جره از منطقه البروج که از دوی درجه از منطقه که از دوی درجه از منطقه که از دوی درجه از منطقه
 و آمد و سبب و قمران میزان و عقرب و قوس زمان جدی و دلو و حوت پس از منطقه البروج آن بیج را که
 در دوی بیست و یک مری را پس الجدی را بر اجزاء و جره حرکت دهند و معدل طلوع تحویل سال بعضی لب است پس
 آفتاب زحل و مشتری و مری و زهره در این وقت باید ارتفاعشان گرفته شود و در زمان ارتفاع یکی از ثواب را
 که کشند بکشد و مری را بر میل ارتفاع مابین بیست و یک مری ستاره بر اقی مشرق که از دوی درجه از منطقه
 البروج که بر خط مشرق بود و در طلوع آن ستاره بود و مری ستاره بر اقی مغرب که از دوی درجه از منطقه
 نشان کنند مابین اینها هر درجه ساعتی که در هر درجه چهار دقیقه و این مکتب ستاره بود و فوق الارض و این
 چهار نقصان کنند آنچه مابین مکتب ستاره بود تحت الارض اما معرفت مطالع غروب ستارگان مری ستاره
 بر اقی مشرق که از دوی درجه از اجزاء و جره بر خط افاده بود که آن مطالع طلوع ستاره باشد و مری
 مری ستاره بر اقی مغرب که از دوی درجه از اجزاء و جره بر خط افاده بود که آن مطالع غروب ستاره باشد و مری
 از اجزاء و جره که آن مطالع غروب آن باشد اما معرفت بعد ستاره از معدل النهار است که مری ستاره بر خط
 نصف النهار نهد و بشکند تا مابین مری ستاره و مدار عمل چند بود از اجزاء و جره از منطقه افاده بعد ستاره بود و معدل
 النهار اگر بعد زیاد است از مدار عمل بود شمالی بود و اگر بعد کمتر بود جنوبی باشد و یافته شود اما معرفت نبات ارتفاع
 مابین دایره نصف النهار در این عمل اگر کوب شمالی بود بعد معدل النهار با تمام عرض بلد افزاید و اگر جنوبی
 نقصان کنند تا نبات ارتفاع ستاره معلوم شود و اگر مری ستاره بر خط نصف النهار که از دوی درجه از منطقه
 بر اجزاء و جره از منطقه نبات ارتفاع ستاره بود اما معرفت عرض ستارگان از منطقه البروج در این وقت مری
 ستاره بر خط وسط است مابین سمری و آنجکه از منطقه البروج که بر خط وسط النهار افاده عرض ستاره
 بحسب معطرات اگر مری ستاره داخل منطقه البروج باشد عرض شمالی است اگر خارج آن جنوبی اما معرفت بعد
 بعد ستاره از سمت الراس و قطبین در این عمل باید مری ستاره بر خط وسط النهار که از دوی درجه از منطقه
 بعد کوب بود از سمت الراس مابین مری ستاره و معدل النهار که از دوی درجه از منطقه که از دوی درجه از منطقه
 نقصان کنند مابین بعد ستاره بود از خط شمالی اما معرفت سمت مشرق آفتاب و ستاره در این کار باید جبهه و جانب
 یا مری ستاره بر اقی مشرق که از دوی درجه از منطقه البروج که از دوی درجه از منطقه که از دوی درجه از منطقه
 در اقی بر مابین افاده سمت مشرق آفتاب بود یا ستاره اما معرفت طلوع سال و طالع و این عمل بسیار مطالع سال
 بر اقی مشرق نهد و مری را پس الجدی را بر اجزاء و جره حرکت دهند و معدل طلوع تحویل سال بعضی لب است پس
 غروب طلوع اصل بر اقی مشرق باید که از دوی درجه از منطقه البروج که از دوی درجه از منطقه که از دوی درجه از منطقه
 افاده طلوع تحویل باشد اما معرفت تقویم آفتاب در این عمل باید نبات ارتفاع آفتاب باشد و نشان کنند

در هر درجه
 مری ستاره

اما شناسائی علم چاه در این علم باید بر گران چاه باشند و اطرلاب از دست است و در او نیز چند چاه در ارتفاع
سوی باشد که گفته میکنند در سطح سوی چاه و غصاده چاه باشند تا یک چشم از دوسوی سواری کر که اگر بر این چاه باشد
زین چاه را پس بنشیند تا می بر خیزد افتاده است از او را غل اصابع آن را نگاه دارند تا که یک اصبع از غل کم کنند
و می بر آنجا گذارند و بر بالا آید تا بجای رسد که اگر از آن آب ازین چاه یک چشم از دوسوی سواری کر بنشیند نگاه
پایند از آنجا تا آن زمین که لب چاه است آنچه باشد در آن صبح که نگاه داشته اند ضرب کنند حاصل از آن علم چاه باشد
اما شناسائی چنای رود در این علم باید بر گران رود باشد و اطرلاب از دست در او نیز غصاده و غصاده بگردانند تا
رود دوسوی لب که گران آن رود بنشیند پس می سوی صحر کنند و درست بگردانند و بدان تغییر بگردانند تا نظر بر کم از
افتد از آن موضع قدم به چنانچه تا موضع نظر بگردانند و هم چندان باشد اما شناسائی راندن کار نیز مساحت آن چنانست که
اگر خوانند تا بدانند که آب کار بر گران بر زمین می افتد بر اچا چوبی در آن نیز یک کعب کنند و از هر چوب آن چاه به میانند
چند نوع است پس اگر کار نیز نزدیک باشد یعنی مساحت بسیار در آن طرف که کار نیز خواهد رفت باید رفتار ارتفاع هر چوب
گیرند و غل آن را بر چوب بالای چاه چنانکه گفته شد معلوم نمایند تا بجای رسد که ارتفاع مساوی بالای چاه و چوب باشد
آنجا آب بر زمین آید و اگر کار نیز دور باشد چنانکه هر چوب اتوان دید در شب تاریک شمی بر آنست و نزد و بر آن چوب نصب
کنند و ارتفاع شمس گیرند چنانکه یاد شد و اما شناسائی قوسین و چوب باید داشت بر قوس اطرلاب چوب بختاده بود و باید
شمارش از در کعبه خود بود و از یک تا شصت که بر نصف غصاده قیمت کرده باشند و قوس دایره ارتفاع بر مسافت
باشد و خطایی چوب برابر خطا می باشد از او را خود ارتفاع قوس آن چوب باشد و اطرلاب چوب بختاده و غصاده مخوف باشد
و نصف غصاده منقسم شده باشد بهشت جز قوس و این نیز را نصف چوب خوانند و باشد که آن نیز دیگر را بخش کرده
باشند خود جز و نصف قوس خوانند و اما شناسائی چوب از قوس ارتفاع و قوس از چوب در این علم باید غصاده
چوب بر خط وسط استخوانند و دو ایر قوس بر استقامت بنشیند تا بر خط وسط افتد از آنجا به شصت که آن مقدار است
آن قوس باشد اما شناسائی هم از قوس قوس از هم نگاه کنند اند قوس اگر بیشتر از دوی قوس و از دوی نقصان کنند
و باقی را چوب گیرند و بر شصت درجه بنشینند آن هم قوس بود اما معرفت اعمال روز و شب از صفی آفاق در این علم باید
آفتاب یا می باشد بر افاق مطلوب گذارند و می جسدی را برابر جاده نشان کنند و هم آن جز را بر وسط استخوانند
و می جسدی را نشان کنند باین رود می نصف قوس النهار بود و آن را پانزده قیمت کنند خارج قیمت ساعات نصف
بر چون منصف کنند ساعات و زیاده و کم باره نگاه کنند اگر نصف قوس النهار از دوی زیاده باشد نو
وی نقصان شود آنچه بماند تعدیل النهار باشد و اگر نصف قوس النهار از دوی کم بود از دوی نقصان نمایند تعدیل النهار باشد
باشد اما شناسائی نهایت ارتفاع آفتاب و ستاره از صفی آفاق در این علم باید جز و شمس یا می باشد بر خط نصف گذارند

بیشتر چند افتاده است از جزا میل آفتاب بود و اگر می ستاره بر خط وسط استخوانند بر چندان کرک
افتاده بود بعد از آن بود از تعدیل النهار و اگر شمالی بود میل باید بر تمام عرض بلد بنشیند و اگر جنوبی بود از او نقصان کنند
آنچه حاصل آید یا بماند نهایت ارتفاع آفتاب بود اما معرفت تعدیل النهار از غل و چوب و حال النهار در این علم باید
شمس بر خط وسط استخوانند و از دوی بنشیند بر صفی آفاق مطلوب که میل آفتاب چنانست که می غصاده بر میل بنشیند
بر چند خود افتد از غل معکوس از نگاه دارند و باز از عرض بلد هم برین که غل معلوم کنند و بر دوطرف هم ضرب
کنند و مرفوع کنند حاصل چوب تعدیل النهار باشد پس غصاده بر خط وسط استخوانند از دوی قوس این چوب معلوم کنند
تعدیل النهار را بر دوی بنشیند اگر جنوبی بود از دوی نقصان کنند آنچه حاصل آید یا بماند نصف قوس النهار باشد
کنند قوس النهار باشد و آن را پانزده قیمت کنند ساعات و حاصل آید و از دوی چنان نقصان کنند ساعات
شب باشد و اما استخراج میل نقطه که خوانند از کعب بسوی اطرلاب چوب باین نقد اعدال آفتاب و جز و
ایرب از اطرلاب بماند و در چوب میل کلی که است تقریب که ضرب کنند مرفوع نماید تا بچوب میل خود و مرفوع باشد
اما معرفت طالع از صفی آفاق ارتفاع وقت نهایت ارتفاع و نصف قوس النهار و تعدیل النهار بنشیند اگر روز بود
از آن آفتاب و اگر شب بود از آن گویا و می غصاده بر نهایت ارتفاع گذارند از ارتفاع وقت چوب بماند و اگر
علامت نام کنند و تا شصت را با شصت در تعدیل النهار ضرب کنند و مرفوع نماید حاصل را تعدیل بماند و اگر میل آفتاب
باید ستاره شمالی بود این تعدیل از علامت نقصان کنند و جنوبی بر علامت بنشیند و آن را علامت تعدیل
خوانند بعد از آن غصاده راست بر خط وسط استخوانند علامت عادل قوس معلوم کنند تا شمس با خود فصل و بنشیند از خط
از نصف قوس النهار نقصان کنند و اگر غربی بود بنشیند حاصل با مانده ماد را با شمس جز و آفتاب یا می
ستاره بر افاق مطلوب گذارند و بقدر ماد در می را پس مجد را بر چوبه استخوانند و جز و مستوی گردانند آنچه بر افاق افتد
طالع باشد و آنچه بر خط وسط استخوانند سر خان بود اما شناسائی توبه البوت بصو آفاق در این علم باید طالع برقی
مشرق گذارند و او تا دوازده چهارگاه معلوم نمایند بعد از آن طالع بر وسط استخوانند باین نصف قوس النهار و شمس
تعدیل اول باشد پس تعدیل شمس قوس النهار بر توبه استخوانند آنچه بر خط وسط استخوانند با دهم بود و دیگر
مقدار بگردانند آنچه بر خط وسط استخوانند و او دهم باشد و دیگر طالع بر افاق گذارند و تعدیل از شصت نقصان کنند
تعدیل ثانی بماند تعدیل ثانی بر خط توبه استخوانند از خط اول بر خط اول آنچه بر خط وسط استخوانند شصت بود و چون این
خانها معلوم شد باقی نیز باشد اما شناسائی عرض بلد چون از صفی مقیم بود چون خوانند طالع وقت مقیم باشد
صغیر که آن نزدیک تر باشد بر گران و طالع وقت آن صغیر راست نمایند و میل آن طالع معلوم کنند و آن را در
افتادگی که میان عرض شهر و عرض صفی باشد بر میل کلی که است شصت گذارند آنچه بر خط وسط استخوانند

پس اگر میل در جلال شمالی باشد و عرض صغیر بیشتر بود از عرض شهر مطلوب غلبت معکوس کردیم بعد تبدیل
از این سه اوجه و اگر عرض صغیر کمتر بود غلبت بعد تبدیل مستوی کردیم و اگر میل جنوبی و عرض صغیر بیشتر بود از
غلبت بعد تبدیل مستوی کردیم و اگر عرض صغیر کمتر بود معکوس کردیم بعد تبدیل آنچه بر اقیانوس شرق افتد
طالع باشد بعضی شهر مطلوب و اما معرفت ستارگان چند بر اسطرلاب مرسومند در این عمل از شناسائی کوکبی
چند از ثواب مشهوره از جهت ارتفاع کوکب شب چاره نیست پس باید دانست که مشهورترین آنها ثریاست که پروین
خوانند در آنوقت که پروین طالع گردد از سمت شمال نیز کوکبی سرخ ظاهر گردد و آنرا عروق خوانند و چون پروین مقدار
یک نذر از افاق شد شود کوکبی روشن برآید مایل بخوبی آن را عین الثور خوانند و نام آن منسل در برانست بعد
چو برآید که بجهان آن را جبار گویند و او صورت مردی بود با کمر و شمشیر و دو دست او بالای سر کوکب باشد که
دو ستاره آن روشن است و آن ستاره که در دست است بود ارتفاع آن را که گویند و آن را باید بجواب این کوکب
و پای چپ روشن تر است آن را جبار الیسی خوانند و از آن نیز ارتفاع گیرند و از بالا سر کوکب جبهه بجهت
مانند نقطه تا آنرا اسرار الجبار گویند مقدار اندازه آن بر عقب جواز دو ستاره روشن بزرگ میاید بر دو سوی مجرای
که میانشان دویزه باشد یکی بخوبی مایل و دیگر شمالی آنکه سمت جنوب روشن تر بود و سمت شمال سرخ تر و غروب
هر یکی کوکبی خود بر میاید بعد دو سه گز و از آن دو ستاره بزرگ تر که مایل بخوبی ششای میانی و آن دیگر نذر
که شمالی مایل است ششای میانی و دو ستاره که با هر یکی بر میاید فرم خوانند و این هر دو کوکب در تبستان ظاهر
و در بعضی شهر ششای از جانب شمال و ستاره باشد روشن تر و یک که گران و ستاره را در افاق خوانند و
بر عقب آن دو مقدار دو سه نینره چهار کوکب میاید بر خطی معوس و از این چهار جزئی کوکب سیم که مقابل آن باشد
از بعد روشن تر بود و بزرگتر و آن را عقب لاسه خوانند و در جنوب آن یک ستاره تنه باشد که در افاق آن هیچ ستاره
دیگر نباشد و آن را سمت الشجاع خوانند و بر عقب قلب لاسه ستاره بر میاید روشن تر ستاره دیگر نزدیک آن در
روشنی مار و شیشان نباشد و آن را در آبروه خوانند و مقدار یک نینره کوکبی در روشنی متوجه آن را صفر خوانند
و بر عقب هر دو مقدار دو نینره ستاره تخت بزرگ روشن تر و ستاره تاریکتر بعد از آن این دو ستاره روشن
سماکان خوانند آنکه سمت جنوبی سماک اغزل خوانند و آن دیگر که در روسته و شالیست سماک راجع و آن ستاره که
با دست آن را راجع گویند و در آن سه باره اول شب سماک راجع در میان آسمان بر دو مقابل سماک اغزل در جنوب
و مغرب آن در شمال مشرق آن بعد دویزه که سمت ستاره باشند که بر مثل دایره بود تا تمام که حوام التماس آنها
کاسه شکسته کار میکنند خوانند و بجهان آن را کله اندر روسته است افکد و چون کله میان آسمان رسد در جنوب
جنوب ستارگان مغرب نزدیک رسد نصف النهار و از کوکب مغرب بر میان صورت مغرب ستاره بود و آنکه

در بعضی باب
شمالی آن قدر
دویزه ستاره
خج

معوس کنند در میان آنست و اندک روسته و بصری مایل قلب المغرب گویند و ستاره دیگر سمت بر میان آسمان گذرد
با دو ستاره غروب و شمال مثلثی خرد مساوی الاضلاع حوام آن را یکبار خوانند و در آن سه تابان باول شب رست
بسمت اس بود و دانش نرواق است و در شمال آن سوی مشرق و بجوب نزدیک گذارد و جبهه ستاره است و آن
میان دو ستاره تاریکتر که بر شمال خطی مستقیم باشد نام آن سرطایر میباشند و چون سرطایر را قاعده سازند کوکبی
تاریک تر نزدیک آن کم بر شمال مثلثی باشد آن کوکب را اسرار الجبار خوانند و کوکب دیگر از جانب مشرق و شمال
ایشان هم بر شمال مثلثی باشد مختلف الاضلاع و آن ستاره در میان مجره بود آن را دویزه و آنکه جبار گویند بعد از آن
بر مجره چند ستاره در روشنی یکدیگر نزدیک میاید بر صورت سر حوام التماس آن را شتر خوانند از آن ستارگان
یکی در پیش میاید بر کوکبان شتر میباشند آن الف بنحیب و اند پس از این تعریفات پیش از این تعریفات بیست ستاره
صفت کرده اند که از ایشان ارتفاع توان گرفت و ضرورت بود و هشت آن را شناسائی و امتحان اسطرلاب که
صحیح است یا غیر صحیح باید دانست که درستی اسطرلاب بر دو نوع است نوعی درستی حاصل علمهای اوست و دویم درستی
دایره و پاره خطی است درستی حاصل بربیع معلوم شود و اگر بربیع نزدیک باشد درست بود و بیج حاجت نیتد و
نوع دویم امتحان پارهای اسطرلاب و خط دایره ای آن اما امتحان خط چهار گانه درستی عضاده باید یک پای رگا
بر خط علامه گذارد و یک خط مشرقی و بجهان فسخ بر چهار ربع را امتحان کنند اگر هیچ تفاوت نداشت وقت است بود
اگر اهری عضاده بر هر چهار خط امتحان نمایند اگر سرری عضاده راست بر خط چهار گانه افتد راست بود و امتحان
اجزاء ارتفاع و قیاس عضاده بقدر پنج درجه از جهت انچه بر پرکار معلوم کنند و بعد از آن بجهان فسخ گذارد و از اجزاء
مجره امتحان کنند اگر تفاوتی بود وقت اجزاء مجره درست باشد بعد از آن یک سر عضاده را بر اجزای مجره ارتفاع
گیرند اگر سر دوشادی بود جسمه ارتفاع عضاده درست است الا درستی اتم و خالص آنها
ارتفاع از جانب مشرق مغرب یک زمان بگیرند اگر از هر دو طرف مساوی بود اتم و خالص آنها درست است و الا
اما امتحان درستی علمهای مری در این حال عضاده را بر چهل و پنج گذارد از جهت مجره ارتفاع و دیگر هر عضاده که
کنند اگر خط افق ای بود باید که به جهت یا شش نیم افق از خط افق و اگر اصحابی بود در دایره افق و اگر خط افق بود باید
بر شصت افق و اگر غیر از این بود نادرست بود اما امتحان جسمه مجره پرکار بقدر پنج درجه از جهت مجره باید کشانند و
قسمت باین اقسام امتحان کنند و دیگر پرکار بقدر ربعی از جسمه ای مجره بکشانند و یک پای آن را بر خط علامه نهند یکی بر
نزد درجه بیست و یک و در صد و بیست و هفت اگر هر چهار مساوی باشد اجزاء مجره درست است و الا نادرست اما
امتحان دایره ای صغیر و خطوط متقدمات خطهای افق و در اقل و میزان باید که بر تمام عرض ملکه گذارند و در هر سر خط
باید که از نهایت ارتفاع سطرلاب گذشت بود و میان دایره افق و در سطرلاب باید که بقدر بیست و سه درجه نیم باشد

و خط دایره
در هر یک ارتفاع
گیرند

مع اطراف

اجزاء مقتطرات میان در ارض و در اجزای باید که همین قدر باشد و اگر دوی ثابته برخی باشد از خطوط مقتطرات و اما
شرقی و دوی را سنجیدی نشان کنند و باز دوی ستاره بر خط وسط استسا که اند و باز بر میل مقتطرات که اند از جانب
مغرب اگر از بر دو جانب گمان بود از اند و اجزاء جره خطوط مقتطرات درست باشد و خط افقی باید که با خط شرق و غرب
در ارض یک نقطه تقاطع کنند و خط چهارگانه صغیری که مساوی باشد با جره باشد اما امتحان عکسیت باید که خط چهارگانه
یعنی سجدی چون بر وسط استسا که اند باید که سر سه سلطان رخا تحت الارض باشد و خطی که از سر میزان چون شود
راست بود افتد از اجزای جره و خطی که از سر میزان شود و بر دویست و هفتاد و هشت و خطی که از سر میزان
باید که بر جره و بر افقی شرقی نهند نظیرش بر افقی مغرب بود و اگر بر خط مغرب نهند نظیرش بر خط شرقی بود و اگر بر خط
وسط استسا که اند نظیرش بر تحت الارض باشد و مطالع البسج را باید که با امتحان کرد و ستارگان ثابته بر
معدل النهار درجه هر باید امتحان کرد اگر موافق بود درست بود و الا خطا باشد تا اینجا بود آنچه از علم اصطلاح در ترتیب
انگیزیم کامل و عده شد بخاریم و پوشیده نهاد که این خلاصه است که تمام علم اصطلاح در آن مندرج است و مانند این
تحقیق الامور و همچنین که در ضمن ترجمت اشتقاق بین میان گفت که دوی در حق نظم ستار تیر بهمارتی کامل داشته یک
دلیل این بیان را افتد که از اشارت انگیزیم به استفاشته می شود و بری نه

قال الى الشمس باله
فتبين الشمس قال فتي

میگوید که وی گفتند که آفتاب را با آلات و ادوات فلک بر آنکه عاقل شکست یا بدیاد مغرور پس ششم آفتاب در کدام
 برج است از بروج و دوازده کانه خوانی گفت که آفتاب در برج کاواست ششم چنین است کاوا در آفتاب است و نیز از
 ست که در صفت مشرق خود گفته کاوا ظاهر شدن رخا

قال قوم عتمة امرؤاخذ
وقد قيل انه نكر يش
قلت فرج الطاووس حسن
كان اذا ما علا عليه الریش

میگوید گفتند که وی که دوستی میوزد با مشرقی که در پیرستان آمده است موی بر رخسار او یا آنکه گویند صاحب محبه
نیکیست در جواب آنان میگویم من که بچه دلس گناه میگویم که در کربلای میگوید بر او ظاهر کرد و دوم از اوست و در جمعی
اوقات می محمد المناسیا لما کنی خضره السذار
و قد تبی التواد فیه و کارتی بس فی البیار

میکوید که می خواستند و میچند بن قلعی و حتی شسته شدن را چون پوشانید رخسار نیکوی او را سبزی خدا کوئی
 ۱۲۰ آن سبزی ریاضی بدل کرد و آن سیاهی که بر روی سینه می در آمد و است فائده آن را برایت که برقر دهی

بدیع الخطر لابی

زند و مرد و بر حال زد و دستان مشوق نیکو خوی گزیری نیست اگر چه خبر خوار و میدیده باشد این نکلان گوید
و کار قی بعد فی البیاد اصطلاح الحلی میبداست و معنی آن اینست که کوئی چسبیده با دست خاکم خاص از برایش نکلان
نماند و نیز از گفتنهای اوست

اچھے لکھنے والے اور اچھے لکھنے والے

كالحجر مطهره السحاب و ماله فضل عليه لانه من مائه

کالچر میطره السحاب و مالک فضل علیه لانه مانه
میگوید خواهم فرستادید به مجلس جوان مرد بزرگ را ولی از آنچیز یافت که جمع گشته است در نزد من از عطا یا و
او مانند دریای بزرگ که می بار و ابر بر آن بر دریا آن راستی یافت چه بایده آن از آب دریاست و نیز از اوست که
در صفت مرد فساد می گفته

و ناصد مبذله مسرع کانه جاء الى حرب

فصد با نفع نما حاصل غیر دم خرج من ثقب

لو قرني اشابع من خارج لما ت من في داخل الدبر

خدا را از اجابت علیک اللہ می فرستد و بنفشیک عن عرب

سیکویه آن مرد خندگنده که زیاد و بیشتر اوست آنچنان بیشتر دست گرفت ای آید که کوئی خواهد برزم احد
و آن خندی که نمودی از برای بدن خود داشت آنرا چه فایده جنبه که کوئی از تو را نمی رود آن خواهد شد و آن خند که
گنجد و بر خانه که چه در حال جان خود را داد و انگرس که در درون خانه است و آن نگاه دارا که در پیش تو روی آورد
خداست نهایی متقی کند اهل رزم را از زنون لشکرهای خود و نیندازد او دست در صفت عشق خود

وشادن في حشنة قد جلت جوارحه منا

ارضه را بر حلقه اول
اداشی مستعلا ارضا

میگوید آن راسد آهروشی که طریق دوستی و مهر و اورا همواره پیونده ام که کوئی واجب است بر من عشق و دوستی او
به انسان که خشنودم با کسی چون خواهد بود که بگوید نه نامی خود بر صورت من گذارد و نیزه از آن فاضل کامل است
صفت خط مشوق

بل عشرت اقلام خط الغدار
في شقها فالحال نطق الغبار

اول استدار الخط منها عدت فقط مركز ذاك المدار

در نقد الخمر قبل نفسه در سحاب نفقه العتار

میگوید آیا بر روی آن دلبسته نیکو دوست که ظاهر گردیده انجمنی خط برگرد صورت او مانند نوشته است که با قلم خدایا

بر آن رسم کرده باشند کوی آنکه مانند ابره است و آن خال نقطه و مرکز آن دایره است آب بایان و شرابی است کوی
و کوی و ذراتهای او و دایره عطانی است که در شب مستقیم شده است و شراب نیز از او است در وصف حال خود

اگر ادا ما حضرت فی طار

اذا تصدرت فی مجاسم

میگوید چون مراد است نه به حاضر شدن بنسبت و جاعلی و بعضی شمار روی آورم از آن آفات که مایه خوشحالی است و چون
دری آنکه مجلس آنان و مقدم می ششم در آن مجلس مسیحا بنزدین از روی مهربانی آنچیز یادنی باشد و باقی مایه خوش
آنها و بنسبت در وصف حال خود و مشوق گوید

کن کینث فانی قد صنت قلبا من صید

میگوید تو به حالت و بهر قسم که خواهی باین پیش و هر چه در جانی که خواهی نمای که در راه محبت تو مرادی است که ساخته ام آنرا
صفت ترا تا این نوشته ام با انتظار اگر آفتاب من ترا از خاک کوفت بید کرد و دور تو را دور تو زد و یک است که باز روی خود
برسم و نیز از او است که در اساک و عمل یکی از بزرگان زمان خود گفته

سیتظ فاذا استغف

وتراه فی عدد الطقام

تبد و اصحابه الطقام

پرسیده که حال بیدار چون میمانی بیدار سپید خود را بخواه باز بیدار و چون خوردی مجلس آید از پی همت می بیند
شماره آن خوردنی را چون تهر بر دمان گذارد و بخاند میمانان کوی که مصیبتی بزرگ مراد او رسد آنگاه که خواهد سر
از خود و نیاز دارند و بنسبت از او است در وصف مشوق

هجرت انکارش ثم اثبت

وما زلت فی المراد الحایم

میگوید ووری که زدم از جوانان خاص پس از سالهای دراز که مراد او وقت بود با آنان پس دیگر باره دیدم که عجبانی با آنان
اگر چه صفت است و در محبت با خیران ساده رخا را اعتقادی مایه طاعت خواهد بود مگر آنگاه که خط بر رخا نشان
مؤلفات آن حکیم و فاضل و انشید از این شهر است

قلب نرج که سستی نوده است نرج العرب رساله در علم و عمل اسطرلاب و ساختن آلات و ادوات آن رساله
دیگر در اسطرلاب که در ضمن ترجمه یاد کرده شد و کتاب مونسوم جزء الفی من ششمین مجلد و آن کتاب یونانی
از عبدالله حسین بن جلیج شاعر بوده است که آنرا مرتب کرده است بر یکصد و چهل و یک باب و هر بابی از آن کتاب متشکل بوده است

بقی از فتنون مشهور دیگر مسایح بدیده آن کتابه ابام ابراهیم القاسم سلطان محمود بن محمد بن یحیی که شاکسته و دوازده
آن کتاب صلات و جویز بسیار یافته رساله در صلات

(بیاضوی)

ناصر الدین عبداللہ بن شیخ امام قاضی القضاات امام الدین حسین علامه قاضی القضاات فخر الدین محمد بن امام
الدین علی بن ابراهیم و مورخ فاضل و عارف کامل عبداللہ بن سعید باقی بنی زری که مسقطه بسبب آنکه در اندیشه است
از اکابر علمای عهد منقول و اجداد کلام و تفسیر و فقه و اصول و حدیث و تاریخ شماری آید در کتبات ابا قاضان
بشرکت قاضی رکن الدین بنی بکومت شریف نشسته و در عصر ارغون خان مستقلا منصب قاضی القضاات بر او تحصیل شده

پدرش قاضی القضاات امام الدین حسین بن محمد شده و پدرش علامه میر الدین محمد بن ابدی که کرده و علامه میر الدین
بر امام ابو سعید منصور بن حسین بن ابدی شاکردی نموده و شیخ ابو سعید منصور از شاگردان علامه امام محمد باقر السلام
محمد غزالی بوده است پس قاضی بیاضوی به واسطه در علوم شریعه بطلد شیخ ابو جعفر غزالی فایز گردید و این
در هفت قلم بیاضا ترجمه میکند و بر کتاب قاضی ناصر الدین بیاضوی به واسطه بطلد الاسلام ابو جعفر بیاضوی
میگوید بیاضا در ازمنه سابقه شری مروف بود و بعضی گفته اند که کتاب همت بر عمارت آن کاشته و بعضی را اعتقاد

که جانشین بنموده حضرت عیسان بنی آن شمس نهاده اند و در حدود آن در حشره اری نموده و در فتنه کرده و در فتنه کرده
و گیاره آن بنیات صفا و کمال حضرت را داشته و از فرط لطافت آب و هوا سوره آنجا در کمال شادابی و باید که بخوبی
چه بر داند و نگردد و مثال بوزن می آید و در سبب آن موضوع دو بدست و ده است اما حال آنکه در غرر بر طرف شد
و بدل آن و بکده با میل آمده است از جمله مردم آنجا که بطلد آمده اند یکی قاضی ناصر الدین است که بموارد مدرس علم
معقول و منقول و تحقیق مسائل فروع و اصول مشغولی داشته و الدوی قاضی امام الدین حسین فخر الدین به واسطه

بطلد الاسلام ابی حامد حشره الی می پیوندد و قاضی ناصر الدین و توفات پسندیده بسیار دارد و غیث الدین ابن
همام الدین صدر شمس بخانه میر جیب التیر و ذیل عنوان (ذکر بعضی از افاضل و انشیدان و فضیلتی زبان از فتنون
خان) نیز موافق بین بیان این احمد را زنی در حق قاضی بیاضوی میگوید که از آنجاست قاضی القضاات ابو سعید

الدین عبداللہ بیاضوی را و چون ناصر بوده و بهر سر علوم عقلی و فنی و تحقیق مسائل فروع و اصول مشغولی
و پدر قاضی بیاضوی امام الدین حسین فخر الدین محمود بن صدر الدین علی الشافعی است و آنجا بنزد پدر خود امام الدین
علم دین نموده و امام الدین به واسطه بطلد الاسلام غزالی میرسد قاضی ناصر الدین در عهد ابا قاضان چنانکه
اشارت شد بشارکت قاضی فارس گردید و خواج عبدالله صفای بخره در حشره علیه بنفسی را بشارت نمود و شرح
اخبار ابا قاضان نمونور داشته است و علامه بیاضوی را بر وجهی که شایسته شان او میباشد وصف کرده و ضمن وقایع

ریان من بهار تشبیه و العبا
شرقت معاظنه طیب زلاله
تسری التوفیق فی ماکب حبه
فکاد تفرق فی عجم جلاله

یعنی عشق تو را بسجاده فراموشی در خاطر و خور کند و همانا تو خود شبنم کنی عاشق شبنمات از دیگران و انانری پر کفا
من چنین بوی نوبت است که عاشق شبنم از عشق تو نسیم اموشی دست داده است پس این سخن از دشمنان است
کنندگان اوست یا عاشق شبنم زلفت افاده را احاطه که اوی نیست که تو را از پیش بلی نیاز دارد مرض او را تا از دوی
شبنم کنش آشکار کردی و در شبنم حال خود از او کسبی یا قدش در دوستی تو غرضی دست داده و یا اگر کسب نیاز و کبر و درونی
و خاک را برین خد غرض شده است ای شبنم از حال کفر قاری که بهش چنین است که برای خلاصی جان و مال خود بکشد
کننده بهش فکد که در دهرم بفسدای کی بود بظرفی خود کشنده نه زمان است باز درونی تیرم می توانش را نتوان دفع
نمود از آب جوانی و سبب است بر آب کرد و از این روی بردوش بدل آب شتاب لامع و درختان است نظر کنندگان
کشتیهای حسن و بر یکست پس نزدیک است که در درامای من و جمال او عشق شونه قاضی احمد بن خلکان پس آید
ایرانیات گوید از تملق حبسیده و بینه مشهور است که از شمار بهای سنجاری است و دیت دیگر نیز در فتنه ل برای ایشان
اصناف کرده بی بودن آنگاه از بهای سنجاری نزد من جتین رسیده و آن دو بیت این است

کتاب العذار علی مجیده خنده
نونا و اعجابا بنقطه خاله
فروا طسته لیکل صدوره
و بیاض غریه کیوم و صا

یعنی خفا در بر ستم صورت فونی نوشته آفر بنقطه عاشق صاحب نظر گردانیده است پس سیاهی زلفش تا
ناریکی شب چهران است در دوشی رخسارش چون در شبنم و در وصال اوست و نیز از شمار بهای سنجاری است
مجدد صبیحه که گوید

و منصف حلو التماسل فاعرا
عقاد فیبه طاعه و عروق
وقف الریح علی راشفت نوره
فغری بر من خسته و داروق
سدت حماسه علی عثاقه
بل التوفی اید طریق

یعنی و بر لاغریان با یکدیگر شکم بکند و زنجیر شامی را بدارد و در چشم بهایی تیار داشت گاهی مطیع من بود و گاه نه
و با خفای من سینه بر بهای او شراب صاف خوش بونی جای گرفته از روی شراب از خنده شمع در برش کند فی من او
بر عاشقانش را فتنه اموشی را در دستانش ایشان را ارای بسیم اموشی از عشق نیست

و لا ایضا

بهار سنجاری
فقدام منها امسیر الی شیب

فقدت از غرت بودی انفا
من این ذاک نفس الطیب

یعنی سیمای صبا بنگام حس زیدن گرفت پس بوی عطر شب از آسمان مید و آنگاه که بودی خفا که گشت گفتم این دهم پاک
که بود احمد بن خلکان گوید در سال ششصد و بیست و سه شیخ جمال الدین ابوالمظفر عبد الرحمن بن محمد معروف باین سینه بود
که از بزرگان شمسای عصر خود بود و بر ما وارد شد و ما در بلاد خود بودیم در درجه مظفر نیز مانند من بودی شاعری بود که
در بلاد گردش کرد و بود سلاطین را با شاعر خود حج کرد و ملاقات و جوار بسیار بوی عاید کردیده بود و در کلاه در مجلس می نشست
اشخاصی که علم ادب غایت ابراهیم و دانشمند بودی حاضر شد و در میان ایشان محاضرات و تکررات لطیف جاری شد و در وقت
از سنین عمرش بسیار گذشته بود و روزی حکایت کرد وقتی در یکی از شمار که از سنجاری بجانب ارسین میر فخر می آید گفت از من
مین بجانب سنجاری مسافرت نمودم بهای سنجاری رفیق و صاحب ادم بود در شامی را در مکانی منزل نمودیم بی
سنجاری را اعلامی بود و دانش ابراهیم با او انسی تمام داشت پس آن غلام از نزد ما دور بهای سنجاری برای طلبیدن او
از جای برخاست و چند مرتبه او را زد و زد و گفت یا ابراهیم یا ابراهیم غلام سبب زور بردش از ما می آید و از شنیده
آن منزل مکانی بود که چون کسی ندید که در صورت معلوم شنیده شد پس برگاه بهای سنجاری ندید که و یا ابراهیم معلوم
او را یا ابراهیم جواب بگفت بهل زمانه بی بر زمین نشست آنگاه این دو بیت را شنید

بختی حبیب عار و هو مجاور
بیض عن الالبصار و هو قریب
بیج صدی الوادی اذ انا فوج
علی از صخر و لیکن بیجیب

یعنی جانم فدای دوستی با که با کلاه با مجاور است بر اتم کند از بهای با و در است بر حال که با نزدیک است به کلاه
ذات نم صوت معلوم پس اوی را جواب گوید با آنکه وادی خلکان است و از اقدت بر جواب نیست هم این خلکان گوید با
پسجاری را رفیق بود که بمن ایشان رشته دوستی نگه بود و در اودت بسیار با یکدیگر داشته تا آنکه روزی در میان ایشان
جاری گردید آن دوست مراد و تش از بهای سنجاری قطع ساخت پس بهای کسی را نزد او فرستاد و او را بسبب ترک
مراد و عتاب غلام نمود آن دوست این دو بیت تحریری را که در معارفه با نزدیم مذکور داشت برای بهای سنجاری میگوید

لا تزد من عجب فی کل شمر
غیر یوم ولا تزد علی
فاختار الاملا فی الشمر نونا
ثم لا تظر لیسون ایکه

یعنی خود را در سبزه با حرکت و زیارت کن بدان که در غیبت منی زبر اگر بستی هلال در هر با یک و در است

چشمای بوی آن فتنه نمایند بهای سنجاری در جواب وی این دو بیت نوشت

اذا حشت من نخل و دوا
فرزه ولا تحث من خلا
و کن کاشمش تطلع کل یوم
ولا تکت فی زیارته هلا

بود و از کار بزرگین و اجل علمار و مشایخ و اساتید ادبا و محدثین و بزرگان و اولاد و ذیل خوشنژاد
 او چنین آمده است که جوایز الدین بن احمد بن ابراهیم بن تاج الدین بن محمد بن محمد بن تاج الدین بن ابی نصر
 عبد الوهاب بن افضی القصات جمال الدین محمد بن یعقوب بن عیسی بن محمد بن عبد الوهاب مالکی مدنی قاضی و قاضی
 یعقوب بن خاندان علمار محبی صاحب مجمع خلاصه الاثر و دیوان القاب اوصافی که شایسته بود است یا نموده میفرماید
 کان یکنه من صدور الخبایر و المدح من اکابر العلماء المحدثین و من شید بروج الادب کان بهار جمال و ان
 العرب خفته الفضائل بذر یا و کلت تاجه بذر باع طیب محاور و بکر منها القول و تدر باقول و جاءه عند الدوله خابر
 کلمه من عند الابدی و احوال من له بکزه و بانشا و اخذ من اکابر شیوخ عکرمه کالمقامه عبد القاهر الطبری و عبد
 الملك الصامی و خالد المالکی و غیرهم اجازة عار شیشه و قدر لانه رئیس المجید الحرام و طاهر صید خد الخ
 العلم و کان امام الانساب فی عصره و منحه سطر الکتابات فی دهره و فلاح تجرینین البلاط من بانه و یکتب
 با سبیل البر و علی طرف لایسته قاضی تاج الدین در کتب معتبره از صد و خطیبان و مدرسان بود و از بزرگان محققین علم
 شمار میرفت و قد حق ادب استوار میریخت و تریبانی لغت عربی میرداشت و فضل و بزرادار پستان خود میداد
 و گوهر کلمات در افرش کار برده بود و از خوشی لغت و روی عقلهاست میشد و در این تاثیر بر صاحب استعدادی آورد و جاء و جلا
 نزد اهل دیوان و اعیان دولت آشکار و خوش بزرگوار اهل و برود در مطاع بودی و در کتب متولد شد و در بیان سرزمین مقدس
 نشو و و از کار بزرگین و حدیثش انواع فضایل مندرگرفت مثل عبد القاهر طبری و عبد الملك الصامی و
 مالکی و غیرهم و جمود و باریت عصر او را چاره داد و در مسجد الحرام بر دست تدیس مصدق شد و آوازه اش در نزد
 خواص و عوام انتشار یافت و تاج الدین مذکور در قرن انصار سایل میفرماید و در کارش مضامین و بیع و بکار و
 عجیب بکار زمانه محبوب میگردد و همواره چشمه بلاغت از سر گشت وی بچرخشید و بر سر زبان با حقون فصاحت باری
 با جلا از آثار این دانشور بر سر پروری شرح قصیده و صفت لسانی است که در مطلع گفته آواکت بعد التوفی الکفر
 نام این شرح را تطبیق الموحیة الموحیة علی قواعد التوفیة و التوفیة است و در کمال استقامت و استقامت بعضی من الاله
 التوفیة فی خصوص الاستقامت المطلقه و دیگر رساله است در جواب سؤالاتی که در باب هدایت از بلاد و جاده نزدی
 فرستاده بودند نام این رساله را المجادة التوفیة الی تحقیق مسئلة الوجود و خلق الله و الله که از دست
 و دیگر رساله در حدیث سماویان التوفیق و این رساله برای کسی که در فن حدیث و کلام مبتدی است بسیار مفید
 و دیگر دیوان فاشی است که از کتابات بیدیه و در مقامات باره آنچه انتخاب و اختیار کرده است در آنجا فراهم گشته
 و دیگر مجموعه قاضی فخریه است که در نزد شمس الدین تاج الدین در یکجا جمع کرده و نامش تاج المجامیع نهاده است
 و دیگر مجموع مستقل بر خط جماعت و اعیان و استقامت است و دیگر دو رساله که بر صغیر است که در شرح این و غیره

من قهر

من قصه القیل و الدار و زینتی
 یخو و تشکین من القول
 حد و عیسیت و شایسته
 صبح مشول و مشول
 یعنی شکی که بدین زیارت من می آید من از کونای شب شکایت میکنم و تواند از روی آن دشمن چشمای تو مشول است
 بشول دیگری شیخ تاج الدین در شرح این دو قصه و نقل تکیه و توضیح اشکال و احوال آنها مستوفی و از دشمن
 مجبور و او اینکه مشول است که آن مشول بخود نیست دیگری اشتغال دارد و دشمن ساخته است اما اشارت قاضی
 الدین بسیار است از جلایان قصیده و در شرح شریف مشول و ادیس از شرافت ساخته و با قصیده شیخ امین
 عیسی رشتی خنی که در دستایش شریف مشول و ادیس از شرافت ساخته کرده چنانکه جمعی دیگر نیست معارضه و
 مذکور در آن قصیده مشور نموده اند مثل سید احمد بن مسعود و محمد بن محمد بن محمد (مبینه باری)
 غنیت و از انصافی قبل سیلادی
 فلا ترم یا عدولی فیبه ارشادی
 غنی انصافی رشتا و العذاب
 عذب لدی کسبه و الماکر انصافی
 و عاذل الصب فی شرح النوی
 بروم تبیل اصطلح باف و
 لبث العذول حوی قبلی فیضی
 اویت قلب عدولی من اکبادی
 لو شام برق الشایا و الشیخی من
 ملک القدر و شنی عطف لاسادی
 و لورای مادی المجید ارکان دری
 ان شتاق الندی من لک لادی
 کم بات عده علیه ساعدی ویدی
 نطق مجتنب الخفی و الابدی
 اذ اتقین النید لانفک طامسه
 لور و مار شبابی و لون اندادی
 فی زمان لغت با خیت من زمین
 اوقاته لم نزع فیج با نکاد
 و یا احتجنا روی من ساعده کم
 من العباد و ستون راج غاد
 معا یکن مصطافی و مرسته
 و کم بها حال بل کم طاب تزدادی
 یار علین قبلی اثر غنیم
 و ما زین و رسم ذکر و اوردادی
 ان تطلبوا شرح ما یدی النوی
 بنرم حلف اچاش و ایما
 فقا بوا الریح ان ببت شایسته
 تروی حدیثی کم موصول سنا
 و اللف نفسی علی معنی سلف
 ساعات انس لکانت کاعبا
 کا نسا و اد ام الله مشبهها
 ایام و در صدر الذت و انادی
 و و ابجد و مسعود مسود حاله
 لذل فی برج اقبال و اساد

عادت بدوسته الایام مشرقه
 و قد الملک لما ان تشد
 وقام بانه فی تدبیره فعدا
 حق له الحمد بکده مقرر
 انقد قسم من الاعداء شخدا
 دار کتم سده ارمقی ضا و لم
 بشر اک یا و هر حاز الملک کافه
 عادت نجوم بنی الزهره لا افلت
 و خضر و رض الایام فی جن صحت
 و مسیح الدین و الدنیا و الیها
 یفتی یتیم جدوی را حسیه الی
 بلی الرغائب لا یقده کرما
 و المعون قدره اشعی لمحبه
 آش کالدراری و فقه و سنا
 فانت من معشره ان غار و حضرت
 کم بجه لک و الابطال محبه
 بکل مجمع الاطراف متدل
 فخر الملوک الالی تزهو مقامهم
 و لیکن حقه اذ راجع علیها
 و استجل ابکار انکار محمده
 کم رة خطا با حقی را کمت و قد
 افرفت فی غاب الالفا فخره
 و صا غنا فی مساکیم و خلصا
 یجد و بها الیس عا و بها اوزر
 کاتما الزاج بالالباب لاجبه

تدخنت از احلاف سید
 فخر علی خرازمان و آباد
 موافقا حال ایضه ابرو ابرو
 فی کل آدنه من کل حسد
 عند الالکیده فی حسم با بخاد
 غرض یحیی و ارواح لاجساد
 بشر اک یا و هر افری بشه با د
 بوده الله و الزهره المعاد
 الایاد و عدا علی ایاد اجساد
 فی قتل کنت ظل العدل عدا
 طلق الیمن کریم الکف جواد
 ما لم یکن غیر سبوق بیعا و
 (صیبت) و اشقی من سینه یها و
 و کثره فی لا تحسی با عداد
 فخر الیها و فی الایاد کاطواد
 و قد بوا و قتل الشری العاد
 لدن لمرق یخج استمن فضا و
 دم جائز ملک آباد و اجداد
 فاصبت خبرا و اسیب ابراد
 قد طال تشبهها من فدا انداد
 انکنت خالطه یا نسل اجماد
 سبکا بدین و رتی الزه و قاد
 و تفسیر کفیه عدل اشهاد
 من طول و خد و ار قال و اساد
 ادا شد این نما بر بها شادی

بفضلها فضلا بفضله شاد
 فلو حده من جیب فی ساسه
 و استمره عن ملایا القوم ملایا
 و حسبنا فی التامی و التقدیم
 و انشعل ما کان عن سلیم اضداد
 او انشعل استعلا بغض حاد
 و استوقفا لیس لا یجد و بها عا
 عدا المعافحه اذ تعد و تعدا

تقدیر یضاعدا حاجات سعادت

عوجا فلیکذا عن امین الودی

خلافه جزا الشا و صید و تاجه انگر پستان عشق و شیه بواقتدی کردم پیش از انکه از ما در بر ایم پس ای انگر در
 عشق بازی و شا پرستی طاعت یکنی قصد دلالت و نیت هدایت من مشرب می که شود بخوابی نمود ضلالت عشق عین
 هدایت است عدا اب آن مذاق من شیرین است آنچنانکه کفکی آب که روی شراب مذوق در نوشند کلام در شیرت
 بر او پرستی و این شبنم کی که بر حلقه کوشش کند کاری ناپسند او نمی نارد و نمود چو وی حسب قانون آن عزیزت
 قصد دارد که صلا می باشد تبدیل کند و حق را باطل آید پس از آنی کاشش لا شکرم و اری دل من بود نامر نهاده
 میداشت یا من و اری دل وی بودم اگر وی آنده خشنیدن اندامها و جمیدن قامت را میدید برای اعانت یاری کن
 زوی سیکر داند و اگر کلاست کوی کردن با بنا کوشش مشوق را میدید میدانت که در اوست و ایند حق بان است که است
 آن بنا کوشش پرده شود چه شبها که بر بزم دم دل خود را برسان کردن بند طوق کردن او ساخت و دست دیگر را کشند
 بر میانش که محل نشسته ایم آمدن نیز با او بمان قامت است پیچیده بودم و این سینه را در عین جوانی من که چشمنای فاک
 بدنان پوست پیچیده آب شتاب من تشنه بود و اتفاق افتاد و الای عهد خور دلی و روزگار گذشت تحت کف تنوی که تو زمانی
 و ادانی بودی که ما در تو از کز روی و نا طایفی ترسیدیم و ای دوستان ما نازل و مواقت شمار ابار انسانی بر زبان به ادای
 و شبانگای پیر اب نداد آن نازل مقام توفیق بهستان بهار من است چه در از کب و خوش بود و دشت و تر قیادت
 من با خجای ای بهر امان بر و کار و ان کوچ کرد و کدل من و دنبال ایشان است ای کسان که در دوشده اند و صفت
 دوری ذکر و درد دای من خضر یار ایشان است اگر از حوال و مجاری امور من با کسب و فضیل آنچه را که دستهای مجربان
 باین عاشقی رقت من و شت فکری و تشنه کی است بجای آورد و متوال غایب روبروی بادی که از دست شام میزدند
 تا حدیصال و صفات را بعد از دوری شبانند فضل نماید ای انوس پس از آن نازل و مو قعی که در اناسا عانی که در انیم
 که بر یک مثل جدی و در جوشن مییدی بود آنچنان که آن ایام و طاعت که خدایانی نظایر آنها را بسیار خواند و گویا ایام دولت
 سده نشین است و محل بزرگی که خداوند و حضرت شریف منور بود و جان بزرگوار می که شمس میلاد و طالع زمان را در شش نیک
 و بی درج قبال قسین سعادت و دور از وبال است بدولت و حکمرانی وی بکند و خشننگی امام و انبندی روزگار و عود نمودن

[illegible]

اشتران سپید روی چون از قمر سیر و کثرت هزار از قمار باز ماند و گوشت گردن و ساربان آفتابان قصیده برای آفتاب خواند
میکنند و این اشعار خوش استخوان را سرود و میگوید اگر در شبانه نظام قصه گوئی در میان یاران این بیت که او از برگزیده و خوش
بهره را از شایسته این اشعار باده کرد و در سر مست میازد و این ضمایر بیان صبا با اعتدای ایشان بازی میکند فضل
به فضل و غزنی و لطف و دقت این سخن گویند و قتل و قعدم آن است که اعدا آن شهادت دهند و پس شانه اکر این نظم
یعنی و خج بدیع را با تمام حسیب با و پس طائی و ابوالسراصفی الدین حلی استماع کند بغض حسادت و غیظ رقابت را زار و
داشته بر صاحب آن شکست برند و غیور می کنند برای شنودن این شعر و نوشتن این مریح اگر بر سر گذرد و هم گنگند
باشد غریب رحیل را با مقامت بکشد و راه خویش از اشتران کاروانی نشود و او در منزل و در اصل را از رانندگان ساربانان
از خواندن باز دارند و چون این ستایش فرا بتمام شامش می آید و مقام خود بر آید از جنت براعت آفران و قعدم و دیگر مریح
سپنجان آرزو همین کافی است که با قصیده می بیند و آید باریب فاضل کامل احمد بن حمید رشیدی عارضه می نماید و دیگر
و اسلوب و وزن قافیه و روی آن پرده آخته شد همان قصیده که مطلع آن این مصرع است که (عجب قلیله که اعم این را از بای)
از جمله نوید و تحریرات قاضی حاج الدین ابن یعقوب که خواند آن است که از آن از منشی مصرع شانی از مناصیر عرب اریده این و شعر شانی
صفی الدین ابوالسراصفی رسیده که گفته

فلمن سلت ای دی افسر ابق و ابدا
 بدو را تحجب نفعه بنصیب

فقطه نعت بر کسلی منزل
 قد طایب فیہ در می و مصیبتی

یعنی اگر دست بجران ملک آورد و آن بر تاجمان نهد تا که آن خفیف پوشیده دست ازین دور ساخت بانی فریت چه در تری که بجا
صلای سال بر آن خوش گذشت بود و بوصول و در ارجاع آن باز فراتر شد و بیان منت بزرگ فرار رسیدم
قاضی تاج الدین در جواب این عبارت را نوشت که لایحه این التفتیر بخانه انوار عقل ان بیچین بر تمام کمال است
ترا تا آنکه اعلیٰ عقل و ذلت قال بدرت خفیه خفیف یعنی پوشیده نامه که خفیف یعنی مجراست و آن
همان دخیله خوش بین تصویر نموده که پشانی محبوبه است بر تمام که نین بالای آن میجو پوشیده شده چون در ضریح خوش
این خیال را نموده است از روی این بر تسم تصویر عقل گفته ماه چهارده شب که نصف اعلاهی آن پوشش بر سر ستور گردیده
قاضی تاج الدین برای خفیه یعنی صراحت بر نور را تفتیرین کرد و گفته است

افدى الذى جلب الفرام حبيينا
نفسا لما تحقق انه
تحت الحمار تقبل المشوف
بدون تعب نصفه بضعيف

یعنی برنی محسوس کردیم که میثاقی او را درک عشق برای وجود داشتن متناظر ساختن دل شمعین من در زیر مجرک کشیده چون آن
آن صورت انامی تا که در نفس محسوس شد و مانند داشت میت آن حرکت که در او پرواز نمود

قاضی تاج الدین کنی

والآن بوضوح عظم فان بقا
هذا جوابي فاذا ران ترى خلافا
لازلت ناجيا بها ، الى الابد سائيا

اول شيه فار كتاب الحذف واجبه
فصلا بعجزه ، ثم قصير كاتيه
في المسلم يحوي بكت التفتيش طلبه

یعنی ای فاضلی که سوار و ایزد پای و انشاهی خویش و واریدی ز کیمین بهر میزبسته و ابروی قضايل خود
تشنه ان سیراب بکند تا نفع غیر راجع بر او واجب است بیکدیگر بدان ای نیست پس عبارت از آله اصحابه را نش
بکن در او دار و ازان واقع باین علین مجزه را پسند آید موصوف را تعظیم به و بهم و قلب و کند و حذف مجزه را و جمع متا
منصوره و این واقع باین حسین واجب شناس این جواب است که در این کلام متنی و خطی پسین یافتیم که اگر که لا تا ایضا
خود مصدق و نوی تصدیق است میثا فرماریق باینست بود و تم و نش ای و طابان تحقیق بود و مطلب و مستند خویش
در پسند و قی و دو کس از دوستان فاضلی تاج الدین او را دعوت کرده بودند و او را در وقت حاجت نامی از دو پیغمبر کرده
توانست بود قول دعوت نماید این قدر را بایشان نوشته اخذ انمود است که

بانیق و ستانی سپرور
لم کین ترکی الاجابة
کيف و لوق فی المانیة
عیران الزمان عطفه سنی
عارضه التقی من الشوق لها
فلا تم عیکم و علی من
و نسیم و لذت و تصانی
ان اتانی من لک من تجانی
انتمی عوالم اجرب البانی
لم یزل مودعا بکرم خدائی
نع و اکرم عندکم لیس خانی
قرت ما من ثار و باق طاف

[illegible]

منی سوزنی بر پسته ارض جلاله و افتخار و زنده و گفت مرا بر تفصیل اشکار است فزونی سلم است حکم کار تو بریدن است

سند تاج العارفين

وکار من پرستند اگر بدانی در میان این دو کار فرق بسیار است و اصل این می بر پیش از قاضی حاج العین ابن محمود بن عبد
تقری بان عبارت منظوم بسته اند که

ان شان بقصر قطع وصال
و تری از دره آتشی حوسل قطع

قلعه اصفیع بین الجبل پس
بفرغ و ستر فی الزوال پس

مقصود این شاعران است که پیوستن و وصل تبرک گستن و فصل میباشد دلیل آنکه مصلحت انقضای وصال است و از این
پیش بر سر بیست و نه در میان حاضران برین افشکنده شده و سوزن وصال متعالیست فلذا همواره از روی احترام بر سر
زده شده است بآلجه قاضی حاج الدین ابن محبوب صاحب این ترجمه در هشتم و اربع الاول از سال فسخه شصت و شصت
وفات یافت و شیخ محب الدین ابن ملا باعی فوت و در این وجه متوجه و ختم ساخت که

فانج الذین اسبح کل جر
اقام یسبح بابا حه حشی
فانج یسبح بابا حه حشی

یعنی از برای قاضی تاج الدین هزار دوی اندوختن و کریان چشم و کریان آه که در آن بزرگواری همی برآیند و عبادت
 شیم در بخت و پس آتی و عبادت مبارک کنی و عبادت شیمی خوش بخند و او دعوت حق را بیک اجابت کند و نیکی
 وی در عت پروردگار این مصلح است که جهان بخشد آتی یعنی بشت عباد وانی نمنزل و بجای آورد
 (سید تاج العارفین)

(سید تاج العارفین)

پیر عبد القادر بن محمد بن سلیمان دمشقی است و ده و شش سال هزار و بیست و هشت نوی داد و ده و شش و شش که گری با جیقت
میباشد از شیخ بکار و صد و ده سالی است از محو بیکر و ده و ده سال خود که نصف هزار نامه یاد و هم چهر می است از بزرگان کبریا
ارباب تصوف و سوار اهل سلوک بزرگ شمار و فرزند است بار و عفو و توبه و بدگفتار و سزاوار است از علمای
ذکر و خانیات طاعات او را و آنچه هر چه از او توفیق و توفیق رسیده در تمام عمر شریف و بحر مناسبت جامع امور میگردد و آنچه
و از کار اشتغال بوزیر و این است و توبه و بیکار و از او توفیق شد و خدمت مزار رسیدی شیخ ارسلان قدس الله سره و توفیق
استاد ارباب طریقت بوده و تربیت او در دمشق مقصد اکابر و اصحاب علمین است بسید تاج العارفین و در بار او شریف استاکبر
شیخ صالح و عالم عامل شیخ سلیمان تلقین داشت و آن سپردار در این خدمت میان خویش نمی بیند و اگر که امام و کنگر و
خدمت مزار قیام میکرد و علامه ابو بنین مولی بن محمد بن الدین دمشقی مختصری از ترجمه بسید تاج العارفین در مجموع خلاصه اثرش فی
احیان المیتین العادی عشره درج ساخت است و آنجا میفرماید که استیجاب العارفین الدمشقی القادری احد صد و شصت شیخ
در و پس اهل نقل و پیش کان شیخ مرقا علی الله تعالی و گفت مولانا صبر زاده و ما علی العباد و انصرغنا و انجلبنا بن بزرگان

سینه تاج العارفین

(۱۵۴)

از روزهای اختیار آن روزگار بود و هست و نوشت در نیمه شهر ربیع الاول از سال که از روز دوازدهم عاشقان افاده و در زاد بوم

دینان متعلق است نزدیک به رویدادش بجان رفت

بسیار غمزه بهشت فرم از مرام شده بهر اوست

با حسن نیل تمام پذیرفت



لایحه از سید کبریا محمد باقر
استاد المراسل
۱۳۳۲

